
؟
شیعه
پاسخ میدهد
تالیف: سید رضا حسینی نسب
زیر نظر آیت الله جعفر سبحانی


بسم الله الرحمن الرحیم

شیعه پاسخ می دهد

نویسنده:

رضا حسینی نسب

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

شیعه پاسخ می دهد ----- ۸

مشخصات کتاب ----- ۸

اشاره ----- ۸

مقدمه ----- ۱۴

پیشگفتار ----- ۱۶

و عترتی صحیح است یا و سنتی؟ ----- ۱۸

منظور از شیعه چیست؟ ----- ۲۸

چرا علی بن ابی طالب وصی و جانشین پیامبر است؟ ----- ۳۰

ائمه چه کسانی هستند؟ ----- ۳۵

چرا به هنگام صلوات بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟ ----- ۳۹

چرا امامان خود را معصوم می نامید؟ ----- ۴۱

چرا در اذان أشهد أن علیا ولی الله می گویید و به ولایت علی گواهی می دهید؟ ----- ۴۳

مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟ ----- ۴۷

اشاره ----- ۴۷

اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟ ----- ۵۱

اشاره ----- ۵۱

رجعت چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟ ----- ۵۵

شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟ ----- ۶۱

اشاره ----- ۶۱

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟ ----- ۶۵

آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟ ----- ۶۹

اشاره ----- ۶۹

آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟ ----- ۷۳

اشاره ----- ۷۳

بداء چیست و چرا به آن معتقد هستید؟ ----- ۷۹

آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟ ----- ۸۳

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟ ----- ۹۳

مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می داند؟ ----- ۱۰۲

اشاره ----- ۱۰۲

چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟ ----- ۱۱۱

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟ ----- ۱۲۰

اشاره ----- ۱۲۰

آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟ ----- ۱۲۷

اشاره ----- ۱۲۷

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین) را فرزندان رسول خدا می خواند؟ ----- ۱۳۵

چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟ ----- ۱۴۱

آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟ ----- ۱۴۵

توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟ ----- ۱۵۱

آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟ ----- ۱۵۷

اشاره ----- ۱۵۷

چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند؟ ----- ۱۶۳

اشاره ----- ۱۶۳

منابع فقه شیعه چیست؟ ----- ۱۸۱

آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می روید؟ ----- ۱۹۳

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟ ----- ۲۱۵

اشاره ----- ۲۱۵

ملاک تقیه چیست؟ ---- ۲۲۱

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟ ---- ۲۲۵

اشاره ---- ۲۲۵

آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟ ---- ۲۲۹

آیا عتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟ ---- ۲۳۱

اشاره ---- ۲۳۱

چرا مقام امامت از مقام رسالت بالاتر است؟ ---- ۲۳۷

اشاره ---- ۲۳۷

معیار تشخیص توحید از شرک چیست؟ ---- ۲۴۷

پی نوشتها ---- ۲۵۸

درباره مرکز ---- ۲۷۹

شیعه پاسخ می دهد

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی‌نسب رضا، ۱۳۳۲ -

عنوان قراردادی : شیعه پاسخ می‌دهد.

عنوان و نام پدیدآور : شیعه جواب دیتی‌هین/ رضا حسینی‌نسب؛ مترجم عمران مهدی.

مشخصات نشر : قم: مشعر (ع ۱۴۲۷ق. ۲۰۰۶م. ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۳۲۴ ص.

شابک : ۹۶۴-۵۲۹-۰۸۹-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده : مهدی، عمران، مترجم

شناسه افزوده : مجمع جهانی اهل بیت (ع)

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ح۵۴ش۹۰۴۶ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

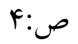
شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۱۵۲۷

ص:۱

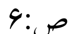
اشاره

ص:۲




ص:۴۰

ص:۵



ص:۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

«مراتب معنوی حج که سرمایه حیات جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج بطور صحیح و شایسته مو به مو عمل شود». حضرت امام خمینی (قدس سره)

حجّ نمایشی پرشکوه، از اوج رهایی انسان موحّد ازهمه چیز جز او، و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس، و جلوه بی مانندی از عشق و ایثار، و آگاهی و مسئولیت، در گستره حیات فردی و اجتماعی است. پس حجّ تبلور تمام عیار حقایق و ارزشهای مکتب اسلام است.مؤمنان گرچه با این عبادت الهی، آشنایی دیرینه دارند، و هر سال با حضور شورانگیز از سراسر عالم، زنگار دل، با زلال زمزم توحید می زدایند، و با حضرت دوست تجدید میثاق می کنند، و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه های حیاتبخش حجّ است، امّا هنوز ابعاد بی شماری از این فریضه مهمّ، ناشناخته و مهجور مانده است.پیروزی انقلاب اسلامی، در پرتو اندیشه های تابناک امام خمینی (قدس سره) حجّ را نیز همچون سایر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشاند، و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. امّا هنوز راهی دراز در پیش است، تا فلسفه و

ص:۸

ابعاد و آثار و برکات حجّ، شناخته و شناسانده شود، و مؤمن حجّ گزار با آگاهی و شعور دینی، بر آن مواقف کریمه، و مشاعر عظیمه، که محلّ هبوط ملائکهٔ الله، و توقّف انبیا و اولیا بود، گام بگذارد.در راستای تحقق این هدف بزرگ، بعثه مقام معظّم رهبری با الهام از اندیشه های والا و ماندگار امام راحل (قدس سره)، احیاگر حجّ ابراهیمی و بهره گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی حضرت آیهٔ الله خامنه ای ـ مدّظلّه العالی ـ با تأسیس معاونت آموزش و تحقیقات، تلاش می کند فصل جدیدی فراراه اندیشمندان مسلمان، و علاقمندان به فرهنگ حجّ، و زائران و راهیان حرمین شریفین بگشاید. از این رو در عرصه تحقیق و تألیف و ترجمه، آثار گوناگون پیرامون حقایق و معارف حجّ، آشنایی با اماکن مقدسه، تاریخ و سرگذشت شخصیتهای بزرگ اسلام، بررسی رویدادها و عرضه خاطرات و بویژه آموزش مسائل و آداب حجّ تلاش هایی را آغاز کرده است.آنچه اینک پیش روی خواننده قرار دارد برگ سبزی است از این دفتر.بی گمان راهنمایی و همراهی اندیشوران، از نارسایی ها خواهد کاست، و در این راه معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظّم رهبری، از همکاری همه علاقمندان استقبال کرده، و دست آنان را به گرمی می فشارد. (و من الله التوفیق و علیه التکلان)

معاونت آموزش و تحقیقات

بعثه مقام معظم رهبری

ص:۹

پیشگفتار

افراد آگاه از شرایط حاکم بر جهان اسلام، به خوبی می دانند که امرزه «امّت» اسلامی به صورت «امّت ها» درآمده و هر امتی برای خود راه و رسمی دارد. در نتیجه زمام زندگی آنان به دست افرادی افتاده است که سیادت و بقای خود را در گرو دامن زدن بر اختلافات می دانند. از این جهت در این راه به صورت های مختلف سرمایه گذاری نموده و از هر وسیله ممکن بهره می گیرند.

جای گفتگو نیست که در میان طوایف اسلامی، مسائل اختلافی وجود دارد، هر چند بیشتر آنها مربوط به مسائل کلامی است که متکلّمان اسلامی پایه گذار آنها هستند و نوع مسلمانان از آن اختلافات آگاهی ندارند، ولی در برابر مسائل اختلافی، محورهای مشترکی وجود دارد که حلقه اتصال در میان آنها است، بلکه نقاط مشترک فزونتر از نقاط اختلافی است ـ مع الوصف ـ سرمداران اختلاف، برآن تکیه کرده و از بازگویی مسائل مشترک در اصول و فروع سرباز می زنند.

در یکی از کنفرانسهای مربوط به «تقریب میان مذاهب اسلامی»، تبیین موضوع مذاهب فقهی در مورد احوال شخصی (نکاح، طلاق، ارث و...) به اینجانب واگذار شد، نگارنده در این مورد، رساله ای تقدیم کنفرانس نمود که اعجاب شرکت کنندگان را برانگیخت و هرگز برای آن پیش از مطالعه رساله، قابل قبول نبود که فقه شیعه در اکثر مسائل مربوط به این سه باب، با مذاهب چهارگانه فعلی اهل سنّت وحدت نظر دارد.

آنان از دور، دست بر آتش دارند و شیعه را یک طایفه بریده از دیگر طوایف اسلامی می انگارند و شب و روز در وسائل ارتباط جمعی، بر ضد این گروه مظلوم

ص:۱۰

تاریخ سخن می گویند، جز خوش خدمتی به دشمن مشترک و آب در آسیاب او ریختن، کار دیگری صورت نمی دهند. نگارنده به این گروه ناآگاه، سفارش می کند که ارتباط نزدیک با شیعه و تماس با علما و دانشمندان آنان، پرده های ناآگاهی را از دیدگان آنان برطرف می نماید و شیعه را بصورت برادر تنی خود ارائه می کند که قرنها در طلب او بودند و از این طریق بر مفاد آیه تحقق بخشیده که می فرماید: (إنّ أُمَّتُكُم أُمَّةٌ واحدةٌ و أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون)

یکی از ترفندهای دیرینه استعمار در میان ملّت های اسلامی، طرح شبهات و تکثیر اشکالات است تا از این طریق، به انقلاب شکوهمند اسلامی، آسیب رسانند و این یک شیوه دیرینه است که در چند قرن اخیر به صورت های گوناگون، در خاورمیانه و قسمت های دیگر، رایج بوده است.

در موسم حج، بسیاری از زائران خانه خدا که با انقلاب اسلامی، آشنا گردیده و از سوی دیگر، تبلیغات سوء دشمنان، ذهن آنان را مشوب نموده است، به هنگام ملاقات با حجاج ایرانی، پرسشهایی را مطرح کرده و درخواست پاسخ می نمودند.

به منظور پاسخگویی به این نیاز، قسمت اعظم این سؤالات که غالباً جنبه دینی و فرهنگی دارد، در این مجموعه گردآمده و جناب مستطاب دانشمند محترم سید رضا حسینی نسب، زیر نظر اینجانب، به تنظیم پاسخ ها پرداخته و تا آنجا که فرصت اجازه می داد، در توضیح آنها کوشش به عمل آمده است و به منظور رعایت اختصار در مقام جواب، به مقدار ضرورت اکتفا گردیده و تفصیل و توضیحات بیشتر باید به وقت دیگر، موکول شود.

امید است این خدمت ناچیز، مورد پذیرش امام زمان ـ ارواحناه فداه ـ واقع شود.

قم ـ حوزه علمیه

جعفر سبحانی ـ ۱ / ۹ / ۱۳۷۴

ص:۱۱

و عترتی صحیح است یا و سنتی؟

محـدثان حـدیث ثقلین را که دارای شـهرت بالایی است، دوگونه نقل نموده و در مجامع حـدیثی آورده انـد، باید دید کدام یک از آن دو، صحیح است:

الف: «کتاب اللّه و عترتی أهل بیتی»

ب: «کتاب اللّه و سنتی»

پاسـخ: حـدیث صـحیح و ثـابت از پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله) همان لفظ «و اهل بیتی» است. روایتی که در آن به جای «اهل بیتی»، «سنتی» آمده، از نظر سند باطل و مردود است سند حدیثِ «و اهل بیتی» از صحّت کامل برخوردار است.

سند حدیث «و اهل بیتی»:

این متن را دو محدث بزرگ نقل کرده اند:

۱ ـ مسلم در صـحیح خود از زیـد بن ارقم نقل می کنـد که: پیامبر خـدا روزی در کنار آبی به نام «خم» میان مکه و مدینه خطبه ای ایراد کرد و در آن خطبه خدا را ثنا گفت و مردم را نصیحت کرد آن گاه چنین فرمود:

«ألا أیها الناس، فانّما أَنَا بشرٌ یوشک أن یأتی رسول ربّی

ص:۱۲

فأجیب، و أنا تارک فیکم ثقلین: أولهما کتاب الله فیه الهدی و النور، فخذوا بکتاب اللّه واستمسکوا به ـ فحث علی کتاب الله و رغّب فیه ثم قال: ـ وأهل بیتی، أذکرکم اللّه فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی اهل بیتی، أذکرکم الله فی اهل بیتی»

ـ ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور و فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم ;یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید ـ و پیامبر بر عمل به کتاب خدا تأکید نمود آن گاه فرمود: ـ و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می شوم، این جمله را سه بار تکرار فرمود. (۱)

این متن را دارمی نیز در سنن (۲)خویش آورده است. باید گفت سند هر دو مثل آفتاب روشن و واضح است و کوچکترین خدشه ای در آن نیست.

۲ ـ ترمذی این متن را با لفظ «وعترتی اهل بیتی» نقل کرده است که متن حدیث چنین است:

«انّی تارک فیکم ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی ;أحدهما أعظم من الآخر: کتاب اللّه حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا عَلیَّ الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیها». (۳)

ـ من در میان شما دو چیز به ودیعت و امانت می گذارم، مادامی که به آن تمسک بجویید، هرگز گمراه نمی شوید ;یکی از دیگری بزرگتر است:

۱- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۰۳، شماره ۲۴۰۸، چاپ عبدالباقی.

۲- دارمی، سنن، ج ۲، ص ۴۳۲- ۴۳۱.

۳- ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۷۸۸.

ص:۱۳

کتاب خدا که ریسمان رحمت آویزان از آسمان به سوی زمین است، و دیگری عترت و اهل بیتم، و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض به من می پیوندند، بنگرید چگونه با امانتهای من رفتار می کنید.

مسلم و ترمذی، که از مؤلفان صحاح و سنن می باشند، هر دو بر لفظ «اهل بیت» تأکید دارند، و این بر اثبات نظر ما کافی است و سند هر دو در کمال اتقان و از اعتبار خاصی برخوردار است که نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سند متن «و سنتی»

روایتی که به جای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» را آورده حدیثی است مجعول که علاوه بر ضعف سند، عوامل وابسته به امویها آن را ساخته و پرداخته اند:

۱ ـ حاکم نیشابوری در مستدرک، متن یاد شده را با اسناد زیر نقل کرده است:

«عباس بن أبی أُویس»، عن «ابی اویس» عن «ثور بن زید الدیلمی»، عن «عکرمه»، عن «ابن عباس» قال رسول الله:

«یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم، ان اعتصمتم به فلن تضلّوا ابدا کتاب الله و سنهٔ نبیه!» (۱)

ـ ای مردم من در میان شما دو چیز را ترک کردم، مادامی که به آن دو، چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و سنت پیامبر!

در میان راویان این متن، پدر و پسری است که آفت سندند و آن دو اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند، پدر و پسری که نه تنها توثیق

۱- حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳

ص:۱۴

نشده اند، بلکه متهم به کذب و وضع و جعل هستند.

سخن علمای رجال در مورد آن دو:

حافظ مزِّی در کتاب تهذیب الکمال، از محققان فنّ رجال درباره اسماعیل و پدرش نقل می کند:

یحیی بن معین (که از علمای بزرگ علم رجال است) می گوید: ابو اویس و فرزند او ضعیف اند، و نیز از یحیی بن معین نقل شده که می گفته: این دو نفر حدیث را می دزدند. ابن معین همچنین درباره فرزند ابواویس گفته است: نمی توان به او اعتماد کرد.

نسائی درباره فرزند گفته: او ضعیف است وثقه نیست.

ابوالقاسم لالکائی گفته است: «نسائی» علیه او زیاد سخن گفته، تا آنجا که گفته است، باید حدیث او را ترک کرد.

ابن عدی (که از علمای رجال است) می گوید: ابن ابی اویس از دایی خود مالک، احادیث غریبی را روایت می کند که هیچ کس آن را نمی پذیرد. (۱)

ابن حجر در مقدمه فتح الباری آورده است: هرگز با حدیث ابن ابی اویس نمی توان احتجاج نمود، به خاطر قدحی که نسایی درباره او انجام داده است. (۲)

حافظ سید احمد بن صدیق در کتاب فتح الملک العلی از سلمهٔ بن شبیب نقل می کند: از اسماعیل بن ابی اویس شنیده که می گفت: آنگاه که اهل مدینه درباره موضوعی، دو گروه می شوند، من حدیث جعل می کنم. (۳)

بنابر این، پسر (اسماعیل بن ابی اویس) متهم به جعل حدیث است و

۱- حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۲۷.

۲- ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.

۳- حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص ۱۵.

ص:۱۵

ابن معین به او نسبت دروغگویی داده است. گذشته از این، حدیث او در هیچ یک از دو صحیح مسلم و ترمذی و دیگر کتب صحاح نقل نشده است.

درباره ابو اویس همین بس که ابوحاتم رازی در کتاب «جرح و تعدیل» می گوید: حدیث او نوشته می شود ولی با آن احتجاج نمی شود،و حدیث او قوی و محکم نیست. (۱)

و نیز ابوحاتم از ابن معین نقل کرده که ابو اویس، مورد اعتماد نیست.

روایتی که در سندهای این دو نفر باشد، هرگز صحیح نیست. گذشته از این، با روایت صحیح و ثابت مخالف می باشد.

نکته قابل توجه این است که ناقل حدیث ;یعنی حاکم نیشابوری بر ضعف حدیث اعتراف کرده و لذا به تصحیح سند آن نپرداخته است، لیکن بر صحت مفاد آن، شاهدی آورده که آن نیز از نظر سند سست و از درجه اعتبار ساقط است. از این جهت به جای تقویت حدیث، بر ضعف آن می افزاید. اینک شاهد واهی او:

سند دوم روایت «وسنتی»

حاکم نیشابوری با سندی که خواهد آمد، از ابوهریره بطور مرفوع (۲)نقل می کند:

«انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلّوا بعدهما: کتاب الله و سنتی ولن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض» (۳)

این متن را حاکم با چنین سندی نقل کرده است:

۱- ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۹۲.

۲- حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می‌نامند.

۳- حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.

ص:۱۶

«الضبی»، عن: «صالح بن موسی الطلحی» عن «عبدالعزیز بن رفیع»، عن «أبی صالح» عن «أبی هریره».

این حدیث بسان حدیث پیشین مجعول است و در میان رجال سند، صالح بن موسی الطلحی آمده که سخنان بزرگان علم رجال را درباره او می آوریم:

یحیی بن معین می گوید: صالح بن موسی قابل اعتماد نیست. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او ضعیف و منکر است، بسیاری از احادیث او منکر را، از افراد ثقه نقل می کند. نسائی می گوید: حدیث او نوشته نمی شود. در مورد دیگر می گوید: حدیث او متروک است. (۱)

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می نویسد: ابن حِبّان می گوید: صالح بن موسی به افراد ثقه چیزهایی را نسبت می دهد که شبیه سخنان آنان نیست. سرانجام می گوید: حدیث او حجت نیست و ابو نعیم می گوید: حدیث او متروک است و پیوسته حدیث منکر نقل می کند. (۲).

باز ابن حجر در تقریب (۳)می گوید: حدیث او متروک است و ذهبی در کاشف (۴)می گوید: حدیث او سست است. تا آنجا که ذهبی در «میزان الإعتدال» (۵)حدیث مورد بحث را از او نقل کرده و گفته است که از احادیث منکر اوست.

۱- حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۹۶.

۲- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۵۵.

۳- ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره ۲۸۹۱.

۴- ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره ۲۴۱۲.

۵- ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۲.

ص:۱۷

سند سوم حدیث «وسنتی»

ابن عبدالبرّ در کتاب «تمهید» (۱)این متن را با سند یاد شده در زیر نقل کرده است:

«عبدالرحمان بن یحیی» عن «احمد بن سعید» عن «محمد بن ابراهیم الدبیلی» عن«علی بن زید الفرائضی» عن «الحنینی» عن «کثیر بن عبداللّه بن عمرو بن عوف» عن «ابیه» عن «جده».

امام شافعی در مورد کثیر بن عبدالله می گوید: او یکی از ارکان دروغ است. (۲)ابو داود می گوید: او یکی از کذابین و دروغگوهاست. (۳)ابن حبان می گوید: عبدالله بن کثیر از پدر و جدش کتاب حدیث را نقل می کند که اساس آن جعل است. که هرگز نقل از آن کتاب و روایت از عبدالله حرام است مگر به عنوان تعجیب و نقد. (۴).

نسائی و دارقطنی می گویند: حدیث او متروک است. امام احمد می گوید: او منکر الحدیث است و قابل اعتماد نیست و ابن معین نیز همین نظر را دارد.

شگفت از ابن حجر در کتاب «التقریب» است که در ترجمه او تنها به لفظ «ضعیف» اکتفا کرده و کسانی را که او را متهم به کذب کرده اند افراط گر خوانده است، در حالی که پیشوایان علم رجال او را به کذب و جعل متهم کرده اند و حتی ذهبی می گوید: گفتار او واهی و سست است.

۱- التمهید، ج ۲۴، ص ۳۳۱.

۲- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷، ط دارالفکر؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۱۳۸.

۳- همان.

۴- ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۲۲۱.

ص:۱۸

نقل بدون سند

مالک در «الموطأ» آن را بدون سند و به صورت مرسل نقل کرده و همگی می دانیم چنین حدیثی فاقد ارزش است. (۱).

این بررسی به روشنی ثابت کرده که حدیث «وسنتی» ساخته و پرداخته راویان دروغگو و وابستگان به دربار امویان است که آن را در مقابل حدیث صحیحِ «وعترتی» جعل کرده اند. از این جهت بر خطیبان مساجد و گویندگان دینی و امامان لازم است، حدیثی را که از رسول خدا وارد نشده، ترک کنند و به جای آن مردم را با حدیث صحیح آشنا سازند، حدیثی که آن را مسلم در «صحیح» خود به صورت «اهل بیتی» و ترمذی به لفظ «عترتی و اهل بیتی» آورده، نقل نمایند. بر جویندگان دانش است که بر آموزش علم حدیث روی آورند و حدیث صحیح را از ضعیف بازشناسند.

در پایان یادآور می شویم که مقصود پیامبر از لفظ «اهل بیتی» ذریه او است ;مانند حضرت فاطمه و حسن و حسین ـ سلام الله علیهم ـ زیرا مسلم در صحیح (۲)و ترمذی در سنن (۳)از عایشه نقل کرده اند:

«نزلت هذه الآیة علی النبی ـ صلی الله علیه[وآله]وسلّم ـ اِنَّما یُریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجسَ أهلَ الْبَیْت و یُطَهِّرَکُمْ تطهیراً» فی بیت امّ سلمة، فدعا النبی ـ صلی الله علیه[وآله]وسلّم ـ فاطمة و حسناً و حسیناً فجلّلهم بکساء و علی خلف ظهره فجلّله بکساء ثم قال: اللّهم هولاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرّجس و طَهَّرهم تطهیراً. قالت أُمّ سلمة: و انا معهم یا نبی

۱- مالک، الموطأ، ص ۸۸۹، ح ۳.

۲- مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

۳- ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳.

ص:۱۹

اللّه؟ قال: أنت علی مکانک و أنت الی الخیر».

ـ آیه «انّما یریـد الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» در خانه امّ سـلمه نازل گردید، پیامبر، فاطمه، حسن و حسـین را در زیر عبـا قرار داد و علی پشت سـر او قرار داشت. او را با کسایی پوشانیـد و چنین گفت: پروردگارا! آنان اهل بیت من هسـتند، پلیـدیها را از آنان دور کن و آنان را پاکیزه گردان. ام سـلمه گفت: ای پیامبر خدا! من نیز از آنان هسـتم (و از اهل بیت وارد در آیه به شمار می روم)؟ فرمود: تو در جای خود باش، (تحت عبا وارد مشو) و تو در طریق خیر هستی. (۱).

مفهوم حدیث ثقلین

از این که پیامبر گرامی، عترت را در کنار قرآن یاد فرموده و هر دو را حجت خدا در میان امت توصـیف نموده اند، می توان از آن، دو نتیجه گرفت:

۱ ـ گفتار عترت پیامبر، بسان خود قرآن حجت است و در امور دینی ؛اعم از عقیدتی و فقهی، باید به گفتار آنان تمسک جست و با وجود دلیل از جانب آنان، نباید به دیگری عدول نمود.

مسلمانان پس از درگذشت پیامبر، هر چند در مسأله خلافت و اداره امور سیاسی امت، به دو گروه تقسیم شدند و هر یک برای خود منطق و دلیـل دارنـد اگر آنان در موضوع اختلاف دارنـد، دیگر در مرجع علمی بودن اهل بیت نبایـد اختلاف کننـد ;زیرا همگان بر صحّت حـدیث ثقلین اتفاق دارند و این حدیث مرجع علمی را در عقاید و احکام، قرآن و عترت می داند و اگر امت اسـلامی بر این حدیث عمل کند، دایره اختلاف کوتاهتر شده و وحدت فراگیر می گردد.

۱- برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفهٔ صلاهٔ النبی صلی الله علیه و آله، ص ۲۹۴- ۲۸۹.

ص:۲۰

۲ ـ قرآن به حکم این که کلام خدا است، مصون از خطا و اشتباه است، چگونه می توان در آن احتمال خطا داد در صورتی که خدا آن را چنین توصیف می کند: «لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تزیل من حکیم حمید» (۱) ;باطل به آن از پیش رو و از پشت سر راه ندارد. کتابی است که از جانب خدای حکیم و حمید نازل گردیده است.

اگر قرآن مصون از خطا است، طبعاً قرین و عدل آن نیز مصون از خطا می باشد ;زیرا صحیح نیست که فرد یا افراد خطا کار، عدیل، و هم سنگ قرآن شوند.

و این حدیث گواه بر عصمت آنان از هر نوع لغزش است، البته باید دقت دقّت کرد که عصمت ملازم با نبوّت نیست، چه بسا ممکن است فردی معصوم از گناه باشد ولی در عین حال پیامبر نباشد. حضرت مریم به حکم آیه «إن اللّه اصطفاكِ و طَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِين». (۲)پیراسته از گناه است، ولی پیامبر نیست.

۱- فصلت: ۴۲

۲- آل عمران: ۴۲

ص:۲۱

منظور از شیعه چیست؟

پاسخ: «شیعه» در لغت عرب به معنای «پیرو» است. قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمُ» (۱) «;یکی از پیروان نوح، ابراهیم است.» اما در اصطلاح مسلمانان، شیعه به گروهی اطلاق می شود که معتقدند پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیش از درگذشت خود، جانشین خویش و خلیفه مسلمین را در مناسبتهای متعدّدی ;از جمله در روز هیجدهم ذوالحجّه، سال دهم هجری که به روز «غدیر» معروف است، در یک اجتماع بزرگ معیّن فرمود و او را به عنوان مرجع سیاسی، علمی و دینی پس از خود، تعیین نمود.

توضیح آن که: پس از پیامبر گرامی، مهاجر و انصار به دو گروه تقسیم شدند:

۱ ـ گروهی معتقد بودند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسأله خلافت را نادیده نگرفته و جانشین خویش را تعیین فرموده است و او همان علی بن ابی طالب است ;نخستین کسی که به وی ایمان آورد.

این جمعیت که متشکل از گروهی مهاجر و انصار بود و در رأس آنان،

۱- صافات: ۸۳

ص:۲۲

کلیّه شخصیتهای بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه ;مانند سلمان، ابوذر، مقداد، خباب بن ارت و امثال آنان قرار داشتند، بر همین عقیده باقی ماندند و شیعه علی (علیه السلام) نام گرفتند.

البته این لقب را پیامبر گرامی، در حال حیات خود به پیروان امیر مؤمنان عطا فرموده است. آنجا که با اشاره به علی ابن ابی طالب می فرماید:

«والذّی نفسی بیده، انَّ هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامهٔ». (۱).

ـ سوگند به آن که جان من در دست او است، او (علی (علیه السلام)) و پیروان وی در روز رستاخیز، رستگارانند.

بنابراین شیعه، عبارت است از گروهی از مسلمانان صدر اسلام که به خاطر اعتقاد به «تنصیصی بودن» مقام ولایت، بدین نام معروف گردیده اند و این جمعیت تاکنون نیز بر خط وصایت و پیروی از اهل بیت پیامبر باقی مانده اند.

مقام و موقعیت شیعه، از همین طریق معین می شود و بدین بیان، بی پایگی گفتار برخی از جاعلان جاهل یا مغرض، مبنی بر این که تشیع زاییده دورانهای بعدی است، روشن می گردد. برای شناخت گسترده تر تاریخ شیعه، به کتابهای «اصل الشیعه و اصولها»، «المراجعات» و «اعیان الشیعه» رجوع شود.

۲ ـ گروه دیگر بر آن بودند که مقام خلافت، مقامی است انتخابی، از این رو با ابوبکر بیعت نمودند و بعدها به «اهل سنت» یا تسنن، ملقّب گردیدند. و سرانجام نتیجه آن شد که بین هر دو طایفه اسلامی، با داشتن مشترکات بسیار در اصول، اختلاف نظر پیرامون مسأله خلافت و جانشینی پیامبر به وجود آمد و هسته های نخستینِ هر دو گروه را همان مهاجر و انصار تشکیل می دادند.

۱- جلال‌الدین سیوطی، درّالمنثور، ج ۶، در تفسیر آیه هفتم از سوره بیّنه انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّهٔ.

ص:۲۳

چرا علی بن ابی طالب وصی و جانشین پیامبر است؟

پاسخ: همانطور که یادآور شدیم، شیعه بر تنصیصی بودن مقام خلافت اعتقاد راسخ دارد و بر این باور است که امامت پس از پیامبر گرامی، از جهاتی بسان نبوت است ;همانگونه که پیامبر را باید خدا معرفی فرماید، وصی وی نیز باید از جانب او ـ جلّ و علا ـ تعیین گردد.

تاریخ زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر این اصل گواهی می دهد ;زیرا ایشان در موارد متعددی علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه خویش، تعیین نموده اند که اکنون ما تنها سه مورد از آن را می آوریم:

۱ ـ در آغاز بعثت ;آنگاه که پیامبر از طرف خدا مأموریت یافت تا خویشانش را به مقتضای آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيْرَتَکَ اَلْاَقْرَبِيْنَ» (۱)به آیین توحید دعوت کند، خطاب به آن جمع فرمود: «هرکس مرا در این راه یاری کند، او وصی و وزیر و جانشین من خواهد بود.» تعبیر آن حضرت چنین بود:

۱- شعرا: ۲۱۴

ص:۲۴

«فَأیّکم یوازرنی فی هذالأمر علی ان یکون اخی و وزیری و خلیفتی و وصیّی فیکم».

ـ کدامیک از شما در این امر مرا یاری می نماید تا برادر و وزیر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟

تنها کسی که به این ندای ملکوتی پاسخ مثبت داد، علی (علیه السلام)فرزند ابوطالب بود. در این هنگام، رسول خدا رو به خویشاوندان خود کرده، فرمود:

«إنّ هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوه». (۱).

ـ این (علی)، برادر، وصی و جانشین من است در میان شما، به سخنان وی گوش فرا دهید و از او پیروی نمایید.

۲ ـ در غزوه تبوک ;پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود:

«أما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنه لانبیَّ بعدی». (۲).

ـ آیا خشنود نمی شوی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پس از من پیامبری نیست.

یعنی همانگونه که هارون وصی و جانشین بلافصل حضرت موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من هستی.

۳ ـ در سال دهم هجرت ;رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به هنگام بازگشت از حجهٔ الوداع، در سرزمینی به نام «غدیر خم» علی (علیه السلام) را در میان جمعیّتی انبوه

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲- ۶۳. و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰- ۴۱. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۲- ۲۱۰.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰. و «الصواعق المحرقه» ابن حجر، طبع دوّم در مصر، باب ۹، فصل ۲، ص ۱۲۱.

ص:۲۵

به عنوان ولی مسلمانان و مؤمنان معرفی کرد و فرمود:

«مَنْ کنت مؤلاه فهذا علیّ مولاه».

ـ هرکس را تاکنون من سرپرست و صاحب اختیار بودم، از این پس، این علی مولی و سرپرست او است».

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز سخن فرمود: «أَلستُ أولی لکم من أنفسکم؟» «آیا من بر شما، بیش از خود شما برتر نیستم؟» و مسلمانان همگی به تصدیق او برخاستند، بنابراین باید گفت که مراد آن حضرت از واژه «مولی» در این حدیث، همان مقام اولویت بر مؤمنان و سرپرستی و صاحب اختیاری تام بر آنان است و می توان نتیجه گرفت که حضرت، همان مقام اولویتی که خود داشت، برای علی (علیه السلام)نیز ثابت فرمود. و در همان روز بود که حسّان بن ثابت جریان تاریخی «غدیر» را به نظم درآورد و اشعاری سرود که در ذیل می آوریم:

یناديهم یوم الغدیر نبیّهم

بخمّ واسمع بالرّسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیّکم؟

فقالوا و لم یبدوا أهناک التّعامیا

إلهکَ مولانا و أنت نبیّنا

و لم تلق منّا فی الولایهٔ عاصیا

فقال له: قم یا علیّ فإنّنی

رضیتک من بعدی إماماً و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکُونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا: اللّهم وال ولیّه

و کن للذی عادی علیّاً معادیا (۱).

حدیث غدیر، از احادیث متواتر اسلامی است که علاوه بر علمای شیعه، حدود سیصد و شصت دانشمند سنی نیز آن را نقل کرده اند (۲)که اسناد

۱- المناقب خوارزمی مالکی، ص ۸۰ و تذکرهٔ خواص الأمّه سبط ابن جوزی حنفی ص ۲۰ و کفایهٔ الطالب، ص ۱۷. نگارش گنجی شافعی و ...

۲- به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقه» ابن حجر، طبع دوم- مصر، باب ۹، فصل ۲، صفحه ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

ص:۲۶

آنها به یکصد و ده تن صحابی می رسد و بیست و شش تن از علمای بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث، کتاب مستقل نوشته اند.

ابوجعفر طبری، تاریخ نویس معروف مسلمان، اسناد و طریق این حدیث را در دو جلد بزرگ جمع آوری نموده است. برای اطلاع بیشتر به کتاب «الغدیر» مراجعه شود.

ص:۲۷

ائمه چه کسانی هستند؟

پاسخ: پیامبر گرامی در دوران حیات خود تصریح فرموده اند که: پس از ایشان دوازده نفر به خلافت خواهند رسید که همگی از قریشند و عزت اسلام در سایه خلافت آنان خواهد بود.

جابر بن سمره می گوید:

«سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله) یقول لایزال الاسلام عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفةً ثمَّ قال کلمة لم اسمعها فقلت لأبی ما قال؟ فقال: کلّهُم من قریش». (۱).

ـ از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: اسلام به دوازده خلیفه و پیشوا عزیز خواهد بود سپس سخنی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ جواد داد که فرمود؟ همگی از قریش هستند.

در تاریخ اسلام دوازده خلیفه ای که حافظ و نگهبان عزت اسلام باشند، جز دوازده امامی که شیعه بدانها معتقد است، نمی توان یافت ;زیرا دوازده خلیفه ای که پیامبر معرفی می کند، بلافاصله پس از آن حضرت به عنوان

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲، ط مصر.

ص:۲۸

خلیفه ایشان معرفی گردیدند.

اکنون باید دید که این دوازده نفر کیستند؟ اگر از خلفای چهارگانه که در اصطلاح اهل تسنن، «خلفای راشدین» نام دارند بگذریم، دیگر خلفا مایه عزت اسلام نبودند. تاریخ زندگانی خلفای اموی و عباسی بر این مطلب گواهی می دهد. ولی دوازده امام شیعه که همگی در عصر خود مظهر تقوا و پرهیزکاری بودند. حافظان سنت رسول خدا و مورد توجه صحابه و تابعان و نسلهای بعدی شدند و مورخین به علم و وثاقت آنان بخوبی گواهی داده اند و... و این ائمه دوازده گانه عبارتند از:

۱ ـ علی بن ابی طالب

۲ ـ حسن بن علی (مجتبی)

۳ ـ حسین بن علی

۴ ـ علی بن الحسین (زین العابدین)

۵ ـ محمد بن علی (باقر)

۶ ـ جعفر بن محمد (صادق)

۷ ـ موسی بن جعفر (کاظم)

۸ ـ علی بن موسی (رضا)

۹ ـ محمد بن علی (تقی)

۱۰ ـ علی بن محمد (نقی)

۱۱ ـ حسن بن علی (عسکری)

۱۲ ـ امام مهدی (قائم) که روایات متواتری از پیامبر، درباره او به عنوان «مهدی موعود» توسط محدثان اسلامی رسیده است.

درباره آشنایی با زندگانی این پیشوایان بزرگ، که اسامی آنها نیز در لسان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)آمده است، به این کتابها مراجعه فرمایید.

ص:۲۹

۱ ـ تذكرة الخواص (تذكرة خواصّ الامّة)

۲ ـ كفاية الأثر

۳ ـ وفيات الأعيان

۴ ـ اعيان الشيعه، (به نگارش سيد محسن امين عاملى) كه از كتابهاى فوق جامعتر است.

ص:۳۰

ص:۳۱

چرا به هنگام صلوات بر محمد، آل آن حضرت را نیز بر او عطف می کنید و می گویید: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟

پاسخ: این مطلب حتمی و مسلّم است که خودِ پیامبر (صلی الله علیه وآله) شیوه درود فرستادن بر خود را بر مسلمانان آموخته است. آنگاه که آیه شریفه «إنَ الله وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِ یا اَیُّها الَّذینَ آمَنوُا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْماً» (۱)نازل شد، مسلمانان پرسیدند: چگونه درود فرستیم؟ پیامبر فرمود: «لا تُصَلُّوا عَلَیَّ الصَّلوةَ الْبتْراء» «بر من، صلوات ناقص نفرستید». باز پرسیدند: چگونه درود بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «أللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّد وَ عَلى آلِ مُحَمَّد». (۲).

۱- احزاب: ۵۶

۲- الصواعق المحرقه. ابن حجر، چاپ دوم در «مکتبة القاهره» مصر، باب ۱۱، فصل اوّل، ص ۱۴۶ و نظیر آن در «الدرّ المنثور»، ج ۵، تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب، به نقل از محدّثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرّزاق و ابن ابی شیبه و احمد و بخاری و مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه، از کعب ابن عجرة از پیامبر گرامی، آمده است.

ص:۳۲

موقعیت آل پیامبر، در مرتبه ای است که شافعی در شعر معروف خود می گوید:

یا أهل بیت رسول الله حبُّکم
فرضٌ من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر انَّکم
من لم یصل علیکم لا صلوهٔ له (۱).

ـ ای خاندان پیامبر گرامی، محبت شما فریضه ای است که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است.
ـ در بزرگی و رفعت مقامِ شما، همان بس که هر کس بر شما درود نفرستد، برای او درود نخواهد بود.

۱- الصواعق المحرقه، باب ۱۱، ص ۱۴۸، از فصل اوّل، و کتاب اتحاف شبراوی، ص ۲۹ و «مشارق الأنوار» حمزاوی مالکی، ص ۸۸، و المواهب زرقانی و الاسعاف صبان، ص ۱۱۹.

چرا امامان خود را معصوم می نامید؟

پاسـخ: به عصـمت امامان شـیعه، که همگی اهل بیت پیامبرنـد، دلایل متعددی موجود است و ما از میان آنها تنها یکی را یادآور می شویم:

بنابر نقل دانشمندان شیعه و سنّی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آخرین روزهای زندگانی خود فرمود:

«إنیّ تارکٌ فیکم الثّقلین کتاب الله و أهل بیتی و أنَّهُما لن یفترقا حتّی یردا علیَّ الْحوض». (۱).

ـ من در میان شـما دو یادگار سنگین و گرانبها بجای می گذارم ;یکی «کتاب خدا» (قرآن) و دیگری «اهل بیت من» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز رستاخیز، در کنار حوض کوثر به من برسند.

در اینجـا نکته ای است جـالب و آن این که: بـدون شک قرآن مجیـد، از هرگونه انحراف و اشـتباهی در امان است و چگونه ممکن است که خطا به

۱- مسـتدرک حاکم، جزء سوم، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقه، بـاب ۱۱، فصل اوّل، صـفحه ۱۴۹. قریب به این مضـمون نیز در کتاب «کنزالعمـال»، جزء اوّل، باب الاعتصام بالکتاب و السـنّه، ص ۴۴ و در مسـند احمد، جزء پنجم، صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ و غیر آنها آورده شده است.

ص:۳۴

وحی الهی راه یابد، در حالی که فرستنده آن خدا و آورنده آن فرشته وحی و دریافت کننده آن پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) است؟ زیرا عصمت هر سه بسان آفتاب روشن است و مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را در مقام اخذ وحی و حفظ و تبلیغ آن، مصون از اشتباه می دانند و روشن است که هرگاه کتاب خدا از چنین عصمت راستین و استوار برخوردار باشد، اهل بیت رسول خدا نیز از هر لغزش و اشتباه مصون خواهند بود. چراکه در این حدیث، عترت پیامبر، در جهت ارشاد و رهبری امت، به عنوان قرین قرآن مجید قلمداد گردیده اند و به حکم «مقارنت» هر دو از نظر عصمت، یک نواخت می باشند.

به بیان دیگر ;جهت ندارد که فرد یا افراد غیر معصومی قرین کتاب خدا شمرده شوند.

روشن ترین شاهد عصمت ائمه (علیهم السلام) همان عبارت پیامبر (صلی الله علیه وآله)است که فرمود: «لَنْ یَفْتَرِقا حَتی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوض «;»این دو (در هدایت و رهبری) هرگز از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند».

هرگاه اهل بیت پیامبر از لغزشها در امان نباشند و در مواردی به خطا روند، از قرآن که خطا در آن راه ندارد، جدا گردیده و بی راهه می روند در حالی که رسول گرامی آن را بشدت نفی فرموده است.

البته مقصود از اهل بیت در سخن پیامبر، همه بستگان نسبی و سببی آن حضرت نیستند ;زیرا شکّی نیست که همه آنان از لغزشها مصون نبودند.

بنابراین، تنها گروه خاصّی از عترت وی، چنین افتخاری را داشتند و این مقام و موقعیت بر جمع معدودی از آنان منطبق می باشد. و آنان همان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ روشنی بخش راه امت و حافظ سنت پیامبر و نگهبان شریعت او بودند.

ص:۳۵

چرا در اذان أشهد أن علیا ولی الله می گویید و به ولایت علی گواهی می دهید؟

پاسخ: شایسته است در پاسخ این سؤال، نکات ذیل در نظر گرفته شوند:

۱ ـ فقهای شیعه همگی در کتابهای فقهی خود ;اعم از استدلالی و غیره، تصریح می کنند که شهادت بر ولایت علی (علیه السلام) جزء اذان و یا اقامه نیست و هیچ کس حق ندارند آن را به عنوان جزء آن دو بر زبان جاری کند.

۲ ـ علی (علیه السلام)، از دیدگاه قرآن، یکی از اولیای خدا قلمداد گردیده است و در همان آیه، به ولایت وی بر مؤمنان تصریح می نماید، آنجا که می فرماید:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ». (۱).

ـ تنها سرپرست شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را به پای می دارند و در حال رکوع، زکات می پردازند.

۱- مائده: ۵۵

ص:۳۶

روایات صحاح و مسانید اهل سنت نیز بر این امر تصریح نموده اند که آیه شریفه در حق علی (علیه السلام) آنگاه که در حال رکوع، انگشتر خود را به فقیر بخشید فرود آمده است. (۱).

هنگامی که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل گشت، حسان بن ثابت این واقعه را چنین به نظم درآورد:

فأنْتَ الَّذیْ أعْطَیْتَ إذْ أنْتَ راکع
فَدَتْکَ نُفُوسُ القَوْمِ یا خَیرَ راکِع

فَأنْزَلَ فِیْکَ الله خَیْرَ وَلایَهً
و بینها فِی مُحْکَماتِ الشَّرایع

ـ تو آن کسی هستی که در حال رکوع، بخشش نمودی، جانها فدای تو باد ای برترین رکوع کنندگان.

ـ پس خدا بهترین ولایت را درباره تو فرو فرستاد و آن را در احکام خلل ناپذیر شریعتها بیان فرمود.

۳ ـ پیامبر گرامی فرمود: «انَّما الاعمالَ بالنیّات» «میزان و حقیقت واقعیت هر عملی، به نیت انسان بستگی دارد».

بنابراین هرگاه «ولایت علی» (علیه السلام) یکی از اصولی که قرآن بدان تصریح فرموده است باشد، و از سوی دیگر جمله یاد شده به قصد جزئیت گفته نشود و جزیی از اذان محسوب نگردد، چه مانعی دارد که این حقیقت نیز، در کنار شهادت بر رسالت پیامبر گرامی بازگو گردد؟

در اینجا مطلبی لازم به گفتن است و آن این که: اگر افزودن جمله ای بر اذان، امری است غیر مستحسن و بدین جهت بر شیعه خرده گرفته

۱- مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این‌مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶

۲- احکام القرآن تفسیر جصاص، ج ۲، ص ۵۴۲

۳- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۴۵

۴- الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳

ص:۳۷

می شود، این دو موردی که در زیر می آوریم، چگونه توجیه می گردد:

۱ ـ تاریخ صحیح گواهی می دهد که فصل «حَیّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» جزء اذان بوده است (۱)در حالی که در دوران خلافت خلیفه دوم به تصور این که مردم با شنیدن آن گمان می برند که نماز بهترین عملها است و دیگر به سراغ جهاد نمی روند، آن را حذف کرد و به همین حالت باقی ماند. (۲).

۲ ـ جمله «أَلصَّلوةُ خَیْرٌ مِنَ النَّومِ»، در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) جزء اذان نبوده و بعدها بر فصول آن اضافه گردیده است (۳)و لذا شافعی، در کتاب «الاُمّ» می گوید:

«اکره فی الاذان الصَّلوهُ خیرٌ من النَّوم لأنَّ أبا مَحْذورهُ لم یذکره». (۴).

ـ یعنی برای من خوشایند نیست که در اذان بگویم: الصّلوهُ خیرٌ من النوم ;زیرا أبا محذوره (یکی از راویان و محدّثان)، آن را (در حدیث خود) نیاورده است.

۱- کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، ج ۴، ص ۲۶۶ عن الطبرانی: «کان بلال یؤذّن بالصبح فیقول: حیّ علی‌خیرالعمل. و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. و موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.

۲- کنزالعرفان، ج ۲، ص ۱۵۸. و کتاب «الصراط المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج ۲، ص ۱۹۲. و شرح التجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴: «صعد المنبر و قال: أیّها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول‌اللّه أنا أنهی عنهنّ و احرّمهنّ و أعاقب علیهّن و هی متعهٔ النساء و متعهٔ الحج و حیّ علی خیر العمل».

۳- کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، ج ۴، ص ۲۷۰.

۴- به نقل از «دلائل الصدق»، ج ۳، القسم الثانی، ص ۹۷.

ص:۳۸

ص:۳۹

مهدی آل محمد کیست و چرا در انتظار آمدن وی به سر می برید؟

اشاره

پاسخ: از مسائلی که شرایع آسمانی بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله «مصلح جهانی» است که در آخرالزمان ظهور می کند. نه تنها جامعه اسلامی بلکه جامعه های یهود و نصاری نیز منتظر آمدن این عدل گستر جهان هستند. با مراجعه به کتابهای عهد عتیق و عهد جدید، این حقیقت روشن می گردد. (۱).

در این مورد، پیامبر گرامی نیز گفتاری دارد که محدثان اسلامی آن را نقل کرده اند. آنجا که می فرماید:

«لو لم يبق من الدَّهر إلّا يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتى يَمْلأها عدلاً كما مُلِئْت جَوْراً». (۲).

۱- عهد عتیق: مزامیر داوود، مزمور ۹۶ و ۹۷ و کتاب دانیال نبی، باب ۱۲.

عهد جدید: انجیل متی، باب ۲۴، انجیل مرقوس، باب ۱۳، انجیل لوقا، باب ۲۱ به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست

۲- صحیح ابی داوود، طبع مصر، المطبعهٔ التازیّه، ج ۲، ص ۲۰۷ و ینابیع المودّهٔ، ص ۴۳۲ و نورالابصار، ب ۲، ص ۱۵۴.

ص:۴۰

ـ اگر از روزگار، بجز یک روز باقی نماند، همانا خداوند مردی از خاندان من برمی انگیزد تا جهان را پر از عدل و داد کند، چنانکه پر از ستم گردیده است.

بنابراین، چنانکه در پیش اشاره شد اعتقاد به چنین مصلحی مورد اتفاق صاحبان شرایع آسمانی است و نیز روایات فراوانی پیرامون مهدی موعود، در کتابهای صحاح و مسانیداهل سنت، وارد شده است و محدثان و محققان اسلامی از فریقین (شیعه و سنی) درباره آن حضرت، کتابهای فراوانی به رشته تحریر درآورده اند.(۱)

مجموعه این روایات، خصوصیات و نشانه های او را بگونه ای معین نموده که درست بر فرزند بلافصل امام حسن عسکری (۲)یازدهمین پیشوای شیعه، تطبیق می نماید. براساس این روایات، آن حضرت همنام پیامبر گرامی (۳)و دوازدهمین پیشوا (۴)و از نوادگان حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) (۵)می باشد.

مهدی موعود به امر الهی در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و هم اکنون بسان سایر افراد به زندگانی خود ادامه می دهد البته به صورت ناشناس.

لازم به گفتن است که چنین عمر طولانی، نه با علم و دانش ناسازگار

۱- مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب‌الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویّه، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته‌اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و ...

۲- ینابیع الموده، ب ۷۶، در مناقب، از جابر بن عبداللّٰه انصاری.

۳- صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۶ و مسند احمد، طبع مصر، سال ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴- ینابیع الموده، ص ۴۴۳

۵- ینابیع الموده، ص ۴۳۲

ص:۴۱

است و نه با منطق وحی. جهان دانش امروز درصدد افزایش عمر طبیعی انسانها است و بر این باور است که بشر استعداد و شایستگی عمر طولانی را دارد و اگر بخشی از آفات و آسیبها پیشگیری شود، امکان افزایش آن زیاد است. تاریخ نیز اسامی کسانی را که دارای عمر طولانی بوده اند ضبط نموده است.

قرآن مجید درباره نوح پیامبر می فرماید:

«فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاّ خَمْسِيْنَ عاماً». (۱).

ـ نوح در میان قوم خود، هزار سال زندگی کرد، مگر پنجاه سال.

و درباره حضرت یونس می فرماید:

«فَلَولا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِيْنَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (۲).

ـ اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز رستاخیز در شکم او (ماهی) باقی می ماند.

همچنین حضرت خضر پیامبر و حضرت عیسی مسیح (علیهما السلام)، از دیدگاه قرآن و به اتفاق آرای مسلمانان جهان، هنوز زنده هستند و به حیات خویش ادامه می دهند.

۱- عنکبوت: ۱۴

۲- صافات: ۱۴۴

ص:۴۲

ص:۴۳

اگر شیعه حق است، چرا در اقلیت است و اکثر مسلمانان جهان، آن را نپذیرفته اند؟

اشاره

پاسخ: شناخت حق و باطل، در گرو کمی پیروان و یا فزونی آنها نیست. در جهان امروز، نسبت مسلمانان به منکران اسلام، در حدود یک پنجم یا یک ششم است. اکثریت ساکنان خاور دور را بت پرستان و گاوپرستان و سایر منکران ماوراء طبیعت تشکیل می دهند. چین بـا جمعیت متجاوز از یک میلیارد، جزء اردوگاه الحادی کمونیسم است و اکثریت مردم هندوسـتان را، که نزدیک یک میلیارد جمعیت دارد، گاوپرستان و بت پرستان تشکیل می دهند.

و از سویی چنین نیست که اکثریت، نشانه حقانیت باشـد. قرآن مجید غالباً اکثریت ها را نکوهش نموده و به سـتایش از برخی اقلیتها می پردازد، که در این مورد به عنوان نمونه، به برخی از آیات اشاره می نماییم:

۱ ـ «وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِيْنَ». (۱).

۱- اعراف: ۱۸

ص:۴۴

ـ اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

۲ ـ «إنْ أوْلیائُهُ اِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَ لکِنَّ أکْثَرَهُمْ لایَعْلَمُونَ». (۱).

ـ اولیای وی نیستند مگر پرهیزکاران، ولیکن اکثر آنان نمی دانند.

۳ ـ «وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الْشَّکُورُ». (۲).

ـ و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

بنابراین، انسان واقع گرا، هیچگاه نباید از اقلیت پیروان آیین خود بهراسد و نیز نباید به خاطر اکثریت آنان مباهات کند. بلکه شایسته است چراغ عقل را روشن سازد و از نور و فروغ آن بهره مند گردد.

مردی به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) عرض کرد: چگونه ممکن است که مخالفان تو در جنگ جمل، که اکثریت نسبی را تشکیل می دهند، بر باطل باشند؟

امام (علیه السلام)فرمودند:

«انَّ الحقَّ و الباطل لایعرفان بأقدار الرجال، إعرف الحقَّ تعرف أهله، إعرف الْباطل تعرف أهله».

ـ حق و باطل، با مقدار پیروان، شناخته نمی شوند، حق را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، اهل آن را خواهی شناخت.

بر یک فرد مسلمان لازم است که این مسأله را از طریق علمی و منطقی تحلیل نماید و آیه «وَلا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» (۳)را بسان چراغی فرا راه خود قرار دهد.

گذشته از این، هر چند شیعه از نظر جمعیت به پایه اهل تسنن

۱– انفال: ۳۴

۲– سبأ: ۱۳

۳– اسراء: ۳۶

ص:۴۵

نمی رسد، اما اگر سرشماری دقیقی صورت گیرد، معلوم خواهد شد که یک چهارم مسلمانان جهان را شیعیان تشکیل می دهند، و آنان در نوع مناطق مسلمان نشین دنیا زندگی می کنند (۱)و در تمام برهه های تاریخ، در میان آنان دانشمندان و نویسندگان نام آور و صاحبان تصانیف و آثار می زیسته اند. شایسته است روشن گردد که پایه گذاران علوم اسلامی نیز غالباً شیعه بوده اند که در میان آنان:

ابوالأسود دئلی، پایه گذار علم «نحو»

خلیل بن احمد، پایه گذار علم «عروض»

معاذ بن مسلم بن ابی ساره کوفی، پایه گذار علم «صرف»

و ابوعبدالله محمد بن عمران کاتب خراسانی (مرزبانی) یکی از پیشتازان علم بلاغت به چشم می خورند. (۲).

برای آگاهی بیشتر بر تألیفات انبوه علما و دانشمندان شیعه، که شمارش همه آنها بسیار دشوار است، می توانید به کتاب ارزشمند «الذریعه إلی تصانیف الشیعه» مراجعه کنید و نیز جهت آشنایی با شخصیتهای بزرگ شیعه، کتاب «اعیان الشیعه» و برای کسب اطلاع از تاریخچه شیعیان «تاریخ الشیعه» را ملاحظه فرمایید.

۱- برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه، ج ۱، بحث ۱۲، ص ۱۹۴ مراجعه شود.

۲- در این مورد، می‌توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

ص:۴۶

ص:۴۷

رجعت چیست و چرا به آن اعتقاد دارید؟

پاسخ: «رجعت» در لغت عرب به معنای «بازگشت» است و در اصطلاح، بر «بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از روز رستاخیز» اطلاق می شود که همزمان با نهضت جهانی مهدی موعود (علیه السلام)صورت می گیرد و این حقیقت، نه با عقل منافات دارد و نه با منطق وحی.

از دیدگاه اسلام و آیین های دیگر الهی، جوهره انسان را روح مجرّد وی تشکیل می دهد، که از آن به «نفس» نیز تعبیر می شود و بعد از فنای بدن، باقی می ماند و به حیات جاودانه خود ادامه می دهد.

از سوی دیگر پروردگار بزرگ، از نظر قرآن، قادر مطلق است و هیچ مانعی، توانایی او را محدود نمی سازد.

با این دو مقدمه کوتاه، روشن می گردد که مسأله رجعت، از دیدگاه عقل امری است ممکن ;زیرا با اندک تأملی معلوم می شود که بازگرداندن این گروه از انسانها، به مراتب از آفرینش نخستین آنان، سهل تر است.

بنابراین پروردگاری که در وهله اول آنان را آفریده است، بی تردید بر بازگرداندن مجدّد آنان توانایی دارد.

ص:۴۸

براساس منطق وحی، نمونه هایی از «رجعت» را در امتهای پیشین می توان یافت.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«وَ إذْ قُلْتُم یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی نَرَی الله جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصّاعِقَةُ وَ أنْتُمْ تَنْظُرُونْ، ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونْ». (۱).

ـ آنگاه که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا آن که خداوند بزرگ را آشکار ببینیم، پس صاعقه شما را دربرگرفت در حالی که نگاه می کردید. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که سپاسگزاری نمایید.

و در جای دیگر از زبان عیسی مسیح می فرماید:

«و اُحیِ الْمَوْتی بإذْنِ اللهِ». (۲).

ـ مردگان را به اذن خدای بزرگ، زنده می گردانم.

قرآن کریم نه تنها بر امکان رجعت صحّه می گذارد که وقوع و تحقّق بازگشت جمعی از انسانها را، پس از آن که از جهان رخت بربستند، تأیید می کند، قرآن در دو آیه ای که اینکه می آوریم به بازگرداندن گروهی از مردم پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت، اشاره می کند.

«و إذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أنَّ النّاسَ کانُوا بآیاتِنا لایُوْقِنُونَ وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ». (۳).

۱- بقره: ۵۵ و ۵۶

۲- آل عمران: ۴۹

۳- نمل: ۸۳- ۸۲

ص:۴۹

ـ و چون سخن (خدا) بر آنان واقع شود، موجودی را از بین آنان بیرون می آوریم که با مردم درباره این که گفتار ما را باور نداشتند، سخن گوید. و آن روز که از میان هر امت، جمعی از تکذیب کنندگان نشانه های ما را، برانگیزیم پس آنان بازداشته خواهند شد.

برای زمینه سازی استدلال به این دو آیه شریفه بر مسأله رجعت پیش از روز رستاخیز، شایسته است نکات یاد شده در زیر مورد توجه قرار گیرد:

۱ ـ مفسران اسلامی برآنند که این دو آیه، پیرامون قیامت سخن می گوید و آیه نخسین، یکی از نشانه های پیش از رستاخیز را بیان می کند ;چنانکه جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدّر المنثور» از ابن ابی شیبه و او از حذیفه نقل می کند که «خروج دابه» از حوادث پیش از قیامت است. (۱)۶۲.

۲ ـ تردیدی نیست که در روز رستاخیز، همه انسانها محشور می گردند، نه یک گروه معین از میان هر امت، قرآن در مورد عمومیت و فراگیر بودن حشر انسانها چنین می فرماید:

«ذلِکَ یَوْمٌ مَجْمُوْعٌ لَهُ النّاسُ». (۲).

ـ آن، روزی است که همه مردم، گردآورده می شوند. (۳).

و در جای دیگر می فرماید:

«وَ یومَ نُسَیِّرُ الْجبالَ وَ تَرَی الْاَرضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أحَداً». (۴).

ـ و روزی که کوهها را به حرکت درآوریم و زمین را آشکار ببینی و همه

۱- الدّر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷، در تفسیر آیه ۸۲ از سوره نمل.

۲- هود: ۱۰۳

۳- در الدّر المنثور، ج ۳، ص ۳۴۹، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

۴- کهف: ۴۷

ص:۵۰

آنان را گردآوری نموده و هیچ کس را فروگذار ننماییم.

بنابراین، در روز قیامت، همه افراد بشر برانگیخته می شوند و این امر به جمع معینی اختصاص ندارد.

۳ ـ آیه دوم از دو آیه مذکور، به برانگیخته شدن گروه خاص و جمع معینی از امتها تصریح می نماید نه همه انسانها ;زیرا این آیه شریفه می فرماید:

«وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّهٔ فَوجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِایاتِنا...».

ـ و آن روز که از میان هر امت، گروهی از تکذیب کنندگان آیات خود را برخواهیم انگیخت.

این جمله به روشنی بر عدم برانگیخته شدن همه انسانها گواهی می دهد.

نتیجه: ازاین سه مقدمه کوتاه، به خوبی روشن می گردد که «برانگیختن گروه خاصی از انسانهای تکذیب کننده آیات الهی، که از آیه دوم استفاده می شود، حادثه ای است که پیش از برپا شدن قیام، روی خواهد داد.

زیرا حشر انسانها در روز رستاخیز، شامل همه افراد بشر می گردد و به گروه خاصی محدود نمی شود.

با این بیان، روشنی گفتار ما مبنی بر بازگشت گروهی از انسانها پس از مرگ و پیش از برپایی رستاخیز، به ثبوت می رسد و این پدید همان «رجعت» است.

بر این اساس، اهل بیت پیامبر که قرین قرآن و مفسران وحی الهی هستند، به روشنگری در این زمینه برخاستند و ما برای رعایت اختصار، به دو گفتار از آنان اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«أیّام الله ثلاثهٔ یوم القائم (علیه السلام) و یوم الکرَّه و یوم القیامهٔ».

ص:۵۱

ـ ایام الهی، سه روز هستند روز قیام حضرت مهدی (علیه السلام) و روز رجعت و روز رستاخیز.

و در جای دیگر می فرماید:

«لیس منّا من لم یؤمن بکرَّتنا».

ـ کسی که بازگشت مجدد ما را به دنیا نپذیرد از ما نیست.

شایسته است در اینجا به دو نکته مهم اشاره کنیم:

۱ ـ فلسفه رجعت

با اندیشه در انگیزه های رجعت، به دو هدف بلند از اهداف این پدیده، برخورد می کنیم ;یکی نشان دادن جلال و شکوه واقعی اسلام و سرافکندگی کفر و دیگری دادن پاداش به انسانهای با ایمان و نیکوکار و کیفر نمودن کافران و ستمگران.

۲ ـ تفاوت بارز «رجعت» با «تناسخ»

لازم به ذکر است که مسأله رجعت از دیدگاه شیعه هرگز مستلزم اعتقاد به تناسخ نیست ;زیرا نظریه تناسخ بر انکار رستاخیز مبتنی است وجهان را درگردش دائم می داندکه هردوره ای تکرار دوره پیش ازآن است.

براساس این نظریه، روح هر انسانی پس از مرگ، بار دیگر به دنیا باز می گردد و به بدن دیگری منتقل می شود. پس اگر روح در زمان گذشته از نیکوکاران بوده، در بدنی قرار می گیرد که دوران بعد را با خوشی می گذراند و اگر از بدکاران بوده، به بدنی منتقل می شود که دوران بعد را با سختی ها سپری می کند. و این بازگشت در حکم رستاخیز او است! در حالی که معتقدان به رجعت، به پیروی از شریعت اسلام، به قیامت و معاد ایمان دارند و از سوی

ص:۵۲

دیگر انتقال یک روح جدا شده از بدن را به بدن دیگر محال می دانند. (۱)و تنها بر آننـد که گروهی از انسانها، پیش از قیامت به این جهان باز می گردند و پس از برآورده شدن حکمتها و مصالح آن، بار دیگر به سرای جاودانی می شتابند تا در روز رستاخیز، همراه با دیگر انسانها برانگیخته شوند؟ و هرگز یک روح، پس از جدا شدن از بدن، به بدن دیگری منتقل نمی گردد.

۱- صدر المتألّهین در کتاب اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، در مورد ابطال تناسخ می‌فرماید: «... فلوتعلّقت نفس منسلخهٔ ببدن آخر عند کونه جنیناً او غیر ذلک یلزم کون أحدهما بالقوّهٔ والآخر بالفعل، و کون الشیٔ بما هو بالفعل بالقوّهٔ. و ذلک ممتنع لانّ الترکیب بینهما طبیعی إتحادی، و الترکیب الطبیعی یستحیل بین أمرین أحدهما بالفعل والآخر بالقوّهٔ».

ص:۵۳

شفاعت چیست که شما بدان معتقدید؟

اشاره

پاسخ: شفاعت، یکی از اصول مسلم اسلام است که همه طوایف و فرق اسلامی به پیروی از آیات قرآن و روایات، آن را پذیرفته اند. هر چند در نتیجه شفاعت با هم اختلاف نظر دارند. حقیقت شفاعت این است که انسان گرامی که در نزد خداوند از قرب و مقامی برخوردار است، از خدای متعال خواهان بخشودگی گناهان و یا ارتقاع درجه انسانی دیگر گردد.

رسول گرامی فرمود:

«أُعْطِيْتُ خَمْساً... وَ اُعْطِيْتُ الشَّفاعَةَ فَادّخَرْتُها لِاُمَّتِي». (۱).

ـ پنج چیز به من ارزانی شد... و شفاعت به من عطا شد، پس آن را برای امت خود ذخیره نمودم.

محدودیت شفاعت

از دیدگاه قرآن، شفاعتِ مطلق و بدون قید و شرط مردود است. شفاعت در صورتی مؤثر می گردد که:

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ط مصر.

ص:۵۴

– اولاً: شـفیع از جانب خدا در شـفاع مأذون باشد. تنها گروهی می توانند شـفاعت نمایند که علاوه بر قرب معنوی به خدا، از جانب وی مأذون باشند. قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«لایَمْلِکُوْنَ الشّفاعَهَ إلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الْرَّحمنِ عَهْداً». (۱).

ـ مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدای رحمان، عهد دریافته باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«یَوْمَئِذ لاتَنْفَعُ الشّفاعَهُ إلاّ مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً». (۲).

ـ در روز رستاخیز، شفاعت کسی درباره دیگران سود نمی بخشد، مگر کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار وی راضی گردد.

– ثانیاً: شـخص مورد شـفاعت نیز باید لیاقت فیض الهی را از طریق شفیع پیدا کند ;یعنی رابطه ایمانی او با خدا و پیوند روحی وی با شفیع، گسسـته نشود، بنابراین کافران که رابطه ایمانی با خداونـد ندارنـد و برخی از مسـلمانان گناهکار ;ماننـد گروه بی نماز و آدم کش که فاقد پیوند روحی با شفیع هستند، مورد شفاعت قرار نمی گیرند.

قرآن در مورد افراد بی نماز و منکران روز رستاخیز می فرماید:

«فَما تَنْفَعهُمْ شَفاعَهُ الشّافِعِیْنَ». (۳).

ـ پس شفاعت شفیعان، به آنان سودی نمی بخشد.

و درباره ستمگران می فرماید:

۱– مریم: ۸۷

۲– طه: ۱۰۹

۳– مدّثّر: ۴۸

ص:۵۵

«ما للظّالِمینَ مِنْ حَمیم وَ لا شَفِیع یُطاعُ». (۱).

ـ برای ستمگران هیچ خویشی و شفیعی، که شفاعت وی پذیرفته شود، نخواهد بود.

فلسفه شفاعت

شفاعت، بسان توبه، روزنه امیدی است برای کسانی که می توانند در نیمه راه ضلالت و معصیت، گناهان خویش را ترک کنند و از آن پس، باقیمانده عمر خود را در طاعت خدا سپری نمایند ;زیرا انسان گناهکار هرگاه احساس کند که در شرایط محدودی (نه در هر شرایطی) می تواند به شفاعت شفیع، نایل گردد، سعی می کند که این حد را حفظ نماید و گام فراتر ننهد.

نتیجه شفاعت

مفسران در نتیجه شفاعت، که آیا بخشودگی گناهان است و یا ارتقاء درجه، اختلاف نظر دارند ولی با توجه به فرموده پیامبر گرامی که: «شفاعت من، برای مرتکبان گناهان کبیره است» نظر نخست، روشن تر می گردد.

«إنَّ شَفاعَتِی یَومَ الْقیامَةِ لِاَهْلِ الْکَبائِرِ مِنْ اُمَّتی». (۲).

ـ شفاعت من در روز رستاخیز، از آن کسانی از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده اند.

۱- مؤمن: ۱۸

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۵.

ص:۵۶

ص:۵۷

آیا درخواست شفاعت از شفیعان واقعی، شرک است؟

در توضیح سؤال گفته می شود، شفاعت حق مخصوص خدا است چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمیعاً». (۱).

ـ بگو برای خداست حق شفاعت.

بنـابراین، درخـواست شـفاعت از غیرخـدا، درخـواست حـقّ مطلـقِ خـدا از بنـده اوسـت و چنین درخواسـتی درحقیقت، پرسـتش غیر خداست و با «توحید در عبادت»، سازگار نیست.

پاسخ: مقصود از «شـرك» در اینجا، شـرك در ذات یا خالقیت ویا شرك در تدبیر نیست، طبعاً منظور شرك در عبادت و پرستش او است.

روشن است که تبیین این مسأله، به تفسـیر دقیق عبادت و پرستش بستگی دارد و همگی می دانیم که تفسیر معنای عبادت، در اختیار ما قرار داده نشده است تا هر خضوعی را برای مخلوقی و هر درخواستی را از بنده ای عبادت بدانیم.

۱- زمر: ۴۴

ص:۵۸

بنابر تصریح قرآن مجید، فرشتگان بر آدم سجده کردند.

«فَإذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفختُ فِیْهِ مِنْ رُوحی فَقَعُواْ لَهُ ساجِدِیْنَ فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». (۱).

ـ پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم، و از روح خود در وی دمیدم، پس بر او به سجده درافتید، که همه سجده نمودند.

در عین حال، این سجده گرچه به فرمان خدا بود، لیکن از نظر ماهیت، عبادت آدم نبود، وگرنه خدا به آن فرمان نمی داد.

همچنین می دانیم فرزندان یعقوب و حتی خود آن حضرت، بر یوسف سجده نمودند.

«وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوْا لَهُ سُجَّداً». (۲).

ـ و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و آنان بر او سجده کردند.

اگر چنین خضوعی پرستش یوسف بود، نه حضرتِ یعقوب پیامبر که از مقام عصمت برخوردار است انجام می داد و نه به این کارِ فرزندان خود راضی بود. در عین حال که هیچ خضوعی بالاتر از سجده نیست.

بر این اساس، باید مفهوم خضوع و یا درخواست از غیر را از معنای پرستش جدا سازیم. حقیقت پرستش آن است که انسان، موجودی را خدا بیندیشد و در برابر او به پرستش برخیزد و یا پدیده ای را مخلوق خدا بداند ولیکن تصور کند که کارهای خدایی از قبیل تدبیر جهان و غفران ذنوب به وی تفویض گردیده است. اما اگر خضوع ما در برابر کسی، آنگونه باشد که او را نه خدا بدانیم و نه بیندیشیم که کارهای خدایی به وی واگذار گردیده است، چنین خضوعی، جز احترام وی بسان تکریم فرشتگان در برابر آدم و احترام فرزندان

۱- ص: ۷۳- ۷۲

۲- یوسف: ۱۰۰

ص:۵۹

یعقوب در مقابل یوسف، بیش نخواهد بود.

در مورد سؤال نیز بایـد گفت که هرگاه تصور کنیم حق شـفاعت به شافعان راستین تفویض گردیـده و آنان می تواننـد بـدون قید و شرط، شفاعت نمایند و مایه مغفرت گناهان گردند، چنین اعتقادی، موجب شرک خواهد بود ;زیرا کار خدا را از غیر او درخواست نموده ایم، اما هرگاه بیندیشیم که گروهی از بندگان پاک خدا، بدون این که مالک مقام شفاعت شوند، در یک چهارچوب معین، اجازه شـفاعت در مورد گناهکاران را دارنـد و مهمترین شـرط همان اذن و رضایت خداوند است، روشن است که درخواست چنین شفاعتی از بنـده ای صالح، ملازم با خدا دانسـتن او نیست، همچنانکه مسـتلزم تفویض امور خدایی به او نمی باشد، بلکه درخواسـت کاری است از کسی که کار، شأن او است.

ما می بینیم که در زمان حیات پیامبر، گناهکاران برای درخواست مغفرت به حضور وی می رسیدند و آن حضـر نیز به آنان، نسـبت شرک نمی داد.

در سنن ابن ماجه از پیامبر گرامی روایت می کند که فرمود:

«أتدرون ما خیّرنی ربّی اللّیلهٔ؟ قلنا الله و رسوله أعلم. قال فانّه خیّرنی بین أن یدخل نصف امّتی الجنَّهٔ و بین الشّـفاعهٔ فاخترت الشّفاعهٔ، قلنا یا رسول الله ادع الله أن یجعلنا من أهلها قال هی لکلّ مسلم». (۱).

ـ آیـا می دانیـد که خـدا امشب مرا بین چه چیزهایی مخیر فرمود؟ گفتیم خـدا و پیامبر بهتر می داننـد. فرمود: او مرا مخیر ساخت بین این که نصف امت من وارد بهشت گردنـد و بین شـفاعت، پس شـفاعت را اختیـار نمودم. گفتیم ای پیـامبر خـدا، از پروردگار خود بخواه که ما را شایسته شفاعت گرداند. فرمود: شفاعت، برای هر مسلمانی خواهد بود.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ذکر الشفاعه، ص ۵۸۶.

ص:۶۰

در این حدیث به روشنی، یاران پیامبر از خود او درخواست شفاعت می کنند و می گویند: «أدع الله...».

قرآن کریم نیز می فرماید:

«ولَوْ انَّهُمْ إذْ ظَلَمُوا أنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا الله واستَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا الله تَوّاباً رَحيماً». (۱).

ـ و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند، به سوی تو می آمدند پس از خدا طلب مغفرت می نمودند و پیامبر برای آنان استغفار می کرد، بدرستی خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

و در جای دیگر به نقل از فرزندان یعقوب می فرماید:

«قالُوا یا أبانا اسْتَغْفِر لَنا ذُنُوبَنا اِنّا کُنّا خاطِئیْنَ». (۲).

ـ گفتند: ای پدر، از خدا بر تقصیرات ما طلب مغفرت کن که ما بر خطا بودیم.

و حضرت یعقوب هم به آنان وعده استغفار داد و هرگز آنان را به شرک متهم نساخت.

«قالَ سَوْفَ أسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّیْ إنَّهُ هُوَ الْغَفورُ الرَّحِیْمُ». (۳).

ـ گفت به زودی از درگاه خدا، برای شما مغفرت خواهم خواست، همانا او آمرزنده و مهربان است.

۱- نساء: ۶۴

۲- یوسف: ۹۷

۳- یوسف: ۹۸

ص:۶۱

آیا کمک خواستن از غیر خدا شرک است؟

اشاره

پاسخ: از دیدگاه عقل و در منطق وحی، تمام انسانها بلکه همه پدیده های جهان، همان گونه که در پیدایش خود به خدا محتاجند، در تأثیربخشیِ خویش نیز بدو نیاز دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«یا أَیُّها النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلی اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِید». (۱).

ـ ای مردم، شما به خدا احتیاج دارید و او بی نیاز و ستوده است.

و در جای دیگر، همه پیروزیها را در انحصار پروردگار جهانیان دانسته و می فرماید:

«وَ مَا النَّصْرُ مِنْ عِنْدِاللهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیمْ». (۲).

ـ نصرت و یاری، تنها از جانب خدای عزیز و حکیم است.

براساس این اصل مسلّم اسلام، ما مسلمانان در هر نماز خود، این آیه شریفه را زمزمه می کنیم:

۱- فاطر: ۱۵

۲- آل عمران: ۱۲۶

ص:۶۲

«إيّاكَ نَعْبُدُ وَ إيّاكَ نَسْتَعِيْنُ». (۱).

ـ تنها تو را می پرستیم واز تو کمک می جوییم.

اینک برای روشن شدن پاسخ سؤال فوق، می گوییم:

یاری جستن از غیر خدا، به دو صورت، متصور است:

۱ ـ درصورت اول آنست که بگونه ای از انسان یا پدیده دیگری استمداد نماییم که او را در اصل هستی یا عملکرد خویش، مستقل دانسته و در یاری رساندن، بی نیاز از خدا بپنداریم.

شکی نیست که این گونه استمداد از غیر خدا، شرک محض است که قرآن کریم در آیه ذیل، بی پایگی آن را رقم می زند.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذىْ يَعْصِمُكُمْ مِن اللِّه انْ أرادَ بِكُمْ سُوءال وَ أَرادَبِكُمْ رَحْمَةً وَلا يَجِدُوْن لَهُمْ مِنْ دُوْنِ الله وَلِيّاً وَلا نَصِيْراً». (۲).

ـ بگو اگر خدا درباره شما اراده عذاب نماید، کیست که شما را از او در امان بدارد؟ و یا اگر اراده رحمت فرماید، (کیست که از آن پیشگیری نماید) و آنان برای خود، ولی و یاوری نمی یابند.

۲ ـ روش دیگر آن است که به هنگام یاری جستن از انسانی دیگر، او را آفریده و نیازمند به خدا بدانیم که از خود، استقلالی ندارد و تأثیربخشی وی نیز از جانب خدای بزرگ، به منظور حل بعضی از مشکلات بندگان، به وی عطا گردیده است.

براساس این طرز تفکر، موردی که از وی یاری می طلبیم، حکم واسطه را دارد که پروردگار بزرگ او را «وسیله» برآوردن برخی نیازها قرار داده است. اینگونه کمک خواهی، در واقع، استعانت از خداوند است زیرا او است که

۱- حمد: ۵

۲- احزاب: ۱۷

ص:۶۳

به این وسائل و اسباب، هستی بخشیده و سرانجام آنان را در برآوردن نیازهای دیگران، تأثیر و توان عطا فرموده است. اصولاً زندگی افراد بشر بر مبنای این استعانت از اسباب و مسببات، پایه ریزی شده است، بطوری که بدون کمک گرفتن از آنها، زندگی انسان، دچار آشفتگی می گردد. در اینجا نیز اگر با این دید به آنها بنگریم که عوامل تحقق یاری خدا هستند که هم اصل هستی آنها از خدا است و هم تأثیربخشی آنها از جانب او است، این کمک گرفتن، با توحید و یکتاپرستی هیچ برخوردی ندارد.

اگر کشاورزی موحد و خداشناس، از عواملی ;مانند زمین و آب و هوا و آفتاب کمک می گیرد و می تواند دانه ها را پرورش داده و به بار بنشاند در واقع از خدا استمداد می جوید ;زیرا او است که به این عوامل و ابزار، نیرو و استعداد بخشیده است.

روشن است که این استعانت، با روح توحید و یگانه پرستی سازگاری کامل دارد. بلکه قرآن مجید ما را به اینگونه یاری جستن از پدیده هایی (مانند پایداری و نماز)، فرمان می دهد آنجا که می فرماید:

«وَاسْتَعِيْنُوا بِالصَّبْرِ و الصَّلوةِ». (۱)

ـ از پایداری و نماز، یاری بجویید.

روشن است که صبر و پایداری کار بشراست و ما مأموریم از آنها کمک بگیریم و در عین حال، یک چنین استعانتی، با حصر آن به خدا درآیه «... وَ ايّاكَ نَسْتَعِيْنُ» منافاتی ندارد.

۱- مائده: ۴۵

ص:۶۴

ص:۶۵

آیا خواندن و صدا زدن دیگران، مستلزم پرستش آنان و شرک است؟

اشاره

آنچه که موجب برانگیخته شـدن این پرسـش گردیـده، ظاهر برخی از آیات قرآن است که به حسب ظاهر، از خواندن غیر خدا نهی می کند.

«وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوْا مَعَ اللهِ أَحَداً». (۱).

ـ مساجد، آن خداست، پس با خدا کسی را نخوانید.

«وَ لاتَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَلایَضُرُّکَ». (۲).

ـ جز خدا کسی را مخوان که نه نفعی به تو می رساند و نه ضرری.

گروهی، با دستاویز قرار دادن این گونه آیات، نـدای دیگران و خواندن اولیای خدا و صالحان را، پس از درگذشت آنها، شـرک و پرستش آنان دانسته اند.

پاسخ: برای روشن شدن پاسخ این پرسش، شایسته است معنای دو واژه «دعا» و «عبادت» را توضیح دهیم:

۱- جن، ۱۸

۲- یونس: ۱۰۶

ص:۶۶

شکی نیست که لفظ دعـا در لغت عرب، به معنای نـدا و خوانـدن و واژه «عبادت» به معنای پرسـتش است و هرگز نمی توان این دو لفظ را با هم مترادف و هم معنا شمرد ;یعنی نمی توان گفت هر ندا و درخواستی عبادت و پرستش است زیرا:

اولاً: در قرآن مجید لفظ دعوت در مواردی بکار رفته است که هرگز نمی توان گفت مقصود از آن عبادت است مانند:

«قالَ رَبِّ إنّیْ دَعْوتُ قَوْمِیْ لَیْلا وَ نهاراً». (۱).

ـ (نوح گفت): پروردگارا! من شب و روز، قوم خودم را (به سوی تو) دعوت کردم.

آیا می توان گفت مقصود نوح این است که من قوم خود را شب و روز عبادت کردم.

بنابراین، نمی توان گفت دعوت و عبادت، مترادف یکدیگرنـد و اگر کسـی از پیامبر یا مرد صالحی استمداد کرد و آنان را خوانـد، عبادتشان کرده است ;زیرا دعوت و ندا اعم از پرستش است.

ثانیاً: مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق خواندن نیست. بلکه دعوت خاصـی است که می تواند با لفظ پرسـتش ملازم باشد; زیرا مجموع این آیات در مورد بت پرستانی وارد شده است که بت های خود را خدایان کوچک می پنداشتند.

شکی نیست که خضوع بت پرستان و دعا و استغاثه آنان در برابر بت هایی بود که آنها را به عناوین مالکان حق شـفاعت و مغفرت و... توصیف می کردند و آنها را متصرف مستقل در امور مربوط به دنیا و آخرت می شناختند و ناگفته پیدا است که در این شرایط، هر نوع دعوت و درخواستی از این

۱- نوح: ۵

ص:۶۷

موجودات، عبادت و پرستش خواهد بود. روشن ترین گواه بر این که دعوت و خواندن آنان با اعتقاد به الوهیت بوده، آیه زیر است:
«فَما أغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِیْ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ الله مِنْ شَیءٍ». (۱).
ـ خدایانی که جز خدای بزرگ، آنان را فرا خواندند (می پرستیدند)، آنان را بی نیاز نساخت.
بنابراین، آیات مورد بحث، ارتباطی به محل بحث ما نـدارد، موضوع بحث ما درخواست بنده ای از بنده دیگر است که نه او را إله و ربّ می داند و نه مالک و متصرّف تامّ الاختیار در امور مربوط به دنیا و آخرت، بلکه او را بنده عزیز و گرامی خدا می شناسد که او را به مقام رسالت و امامت برگزیده و وعده داده است که دعای او را درباره بندگان خود بپذیرد، آنجا که فرموده است:
«وَ لَو أنّهُمْ إذْ ظَلَمُوا أنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا الله وَاَسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحِیْماً». (۲).
ـ اگر آنان هنگام ستم برخویش، نزد تو می آمدنـد و از خدا درخواست آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می نمود، یقیناً خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.
ثالثاً: آیـات یاد شـده، گواه روشن است که مقصود از دعوت، مطلق درخواست کار و حاجت نیست بلکه دعوت پرستشـی است، از این جهت در یک آیه، پس از لفظ دعوت، بلافاصله از همان معنا به لفظ «عبادت» تعبیر آورده است:
«وَ قالَ رَبُّکُمْ ادْعُونیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ إنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَکْبِرُوْنَ عَنْ

۱- هود: ۱۰۱

۲- نساء: ۶۴

ص:۶۸

عِبادَتِیْ سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّم داخِرِیْنَ». (۱).

ـ و پروردگار شما فرمود مرا بخوانید (دعوت کنید) تا اجابت کنم شما را. آنان که از عبادت من سرکشی می کنند، به زودی با ذلت و خواری، به دوزخ وارد می شوند.

همانطور که ملاحظه می نمایید در آغاز آیه، لفظ «ادعونی» و در ذیل آن لفظ «عبادتی» بکار برده شده، و این گواه است که مقصود از این دعوت، درخواست و یا استغاثه خاص در برابر موجوداتی بوده است که آنها را به صفات الهی شناخته بودند.

نتیجه

از سه مقدمه یاد شده چنین نتیجه می گیریم که هدف اساسی قرآن در این آیات، نهی از دعوت گروههای بت پرست است که بت ها را شریک خدا و مدبر یا مالکان شفاعت می دانستند و هر نوع خضوع و تذلل و یا ناله و استغاثه و طلب شفاعت و یا درخواست حاجت، از این دید بود که آنان خدایان کوچک می باشند که عهده دار کارهای خدایی هستند و بت پرستان معتقد بودند که خداوند، بخشی از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به آنان واگذار نموده است. این آیات، چه ارتباطی دارد با استغاثه از روح پاکی که از نظر دعوت کننده، ذرّه ای از مرز بندگی، گام فراتر ننهاده بلکه بنده محبوب و گرامی خدا محسوب می شود؟!

اگر قرآن می فرماید: «وَ أنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ الله أَحَداً». (۲)«مساجد از آن خدا است، پس همراه خدا کسی را نخوانید» مقصود، دعوتهای

۱- غافر مؤمن: ۶۰

۲- جن: ۱۸

ص:۶۹

پرستشـی است که عرب جـاهلی، بت ها و یا اجرام کیهانی و فرشـته و جن را می پرستیدنـد. این آیه و نظایر آن، مربوط به دعوت از شخص یا شیئی است که با معبود دانسـتن وی همراه باشـد و شـکی نیست که درخواست از این موجودات، با چنین اعتقاد، پرسـتش آنـان خواهـد بـود. لیکن این آیـات چه ارتبـاطی به درخـواست دعـا از شـخص دارد که درخواست کننـده هیـچ مقـام الهی و ربوبی وتدبیری برای او قائل نیست بلکه او بنده شایسته و محبوب خدا است؟

ممکن است تصور شود که دعوت اولیـای شایسـته خـدا، تنهـادر زمـان حیات آنان جایز است و پس از درگـذشت آنان، شـرک می باشد.

در پاسخ این پرسش می گوییم:

اولاً: ما از ارواح پاک بندگانِ نیکوکاری چون پیامبر و امامان، که به تصـریح آیات قرآن زنده اند و در افقی فراتر از شهدا به حیات برزخی خود ادامه می دهنـد، اسـتمداد می کنیم نه از بـدنهای خفته درخـاک. و اگر درکنار قبورآنان چنین درخواستی می نماییم به خـاطر آن است که این حـالت، در مـا ایجاد ارتباط و توجه بیشتربه ارواح مقـدس آنان می نمایـد. افزون بر این که طبق روایات، این مقام ها، محل استجابت دعا نیز هستند.

ثانیاً: زنـده و مرده بودن آنان، نمی توانـد ملاک شـرک وتوحیـد باشـد، در حالی که سـخن ما در معیارهای شـرک وتوحید است نه مفید و غیرمفید بودن این دعوت ها.

البته، سخن درباره این مسأله نیز (یعنی مفید و غیرمفید بودن این گونه استغاثه ها)، در جای خود بیان گردیده است.

ص:۷۰

ص:۷۱

بداء چیست و چرا به آن معتقد هستید؟

پاسخ: واژه «بداء» در لغت عرب، به معنای ظهور و آشکار شدن است، و در اصطلاح دانشمندان شیعه، بر دگرگونی مسیر طبیعی سرنوشت یک انسان در پرتو رفتار صالح و پسندیده وی، اطلاق می گردد. مسأله بداء یکی از فرازهای بلند مکتب پویای تشیع است که برخاسته از منطق وحی و کاوش عقل می باشد.

از دیدگاه قرآن کریم، انسان در برابر سرنوشت خود، همیشه دست بسته نیست، بلکه راه سعادت برای او باز است و می تواند با بازگشت به راه حق و رفتارهای شایسته، مسیر فرجام زندگی خود را دگرگون سازد. از این رو، این حقیقت رابه عنوان یک اصل فراگیر و پایدار، چنین بیان می کند:

«إنَّ الله لا یُغَیِّرُ ما بِقَوم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ». (۱).

ـ هیچگاه خداوند وضع گروهی را تغییر نمی دهد تا این که خود، وضع خویش را دگرگون سازند.

و در جای دیگر می فرماید:

۱- رعد: ۱۱

ص:۷۲

«وَ لَوْ أنَّ اَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ». (۱).

ـ هرگاه اهل آن مناطق ایمان می آوردند و پرهیزکار می شدند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

و درباره تغییر سرنوشت حضرت یونس می فرماید:

«فَلَوْلا أنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسَبِّحِیْنَ لَلَبِثَ فی بَطْنِهِ إلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ». (۲).

ـ پس اگر او از تسبیح کنندگان نمی بود، تا روز رستاخیز، در شکم از (نهنگ) باقی می ماند.

از آیه اخیر چنین برمی آید که ظاهر جریان، ایجاب می کرد یونس پیامبر، تا قیامت در آن زندان ویژه باقی بماند. لیکن رفتار شایسته آن حضرت (یعنی تسبیح گفتن)، مسیر سرنوشت وی را دگرگون ساخت و او را نجات داد.

این حقیقت، در روایات اسلامی نیز پذیرفته شده است. پیامبر گرامی در این زمینه می فرماید:

«إن الرجل لیحرم الرّزق بالذّنب یصیبه ولایردّ القدر إلا الدّعاء ولایزید فی العمر إلاّ الْبرّ». (۳).

ـ یک انسان، به سبب گناه، از روزی خود محروم گردد و هیچ چیز نمی تواند این تقدیر و سرنوشت را دگرگون سازد مگر دعا کردن و هیچ چیز بر عمر وی نمی افزاید مگر نیکی نمودن.

۱- اعراف: ۹۶

۲- صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۹۳. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج ۵، ص ۱۱۱.

ص:۷۳

از این روایت و امثال آن، به خوبی استفاده می شود که انسان بر اثر عصیان و گناه، به محرومیت از روزی، محکوم می شود ;لیکن با رفتاری شایسته ;مانند دعا می تواند مسیر سرنوشت خود را تغییر دهد و با نیکی کردن، برعمر خود بیفزاید.

نتیجه

ازآیات قرآن و سنت استفاده می شود که چه بسا انسان در چهارچوب رفتارهای متعارف خود، از دیدگاه اسباب و مسببات طبیعی و روال عادی عکس العمل کارها، به سرنوشت خاصی محکوم گردد و یا احیاناً یکی از اولیای خدا ;مانند پیامبر و امام، به آن خبر دهد، به این معنا که اگر این طرز رفتار وی ادامه یابد سرنوشت مذکور در انتظار او خواهد بود. لیکن بر اثر یک چرخش ناگهانی، رفتاری متفاوت در پیش گیرد و از این راه، فرجام خود را دگرگون سازد.

این حقیقت برخاسته از منطق وحی و سنت پیامبر و کاوش عقل سلیم، دراصطلاح دانشمندان شیعه، «بداء» نامیده می شود.

شایسته است روشن گردد که تعبیر به بداء، از ویژگیهای تشیع نیست بلکه در نوشتارهای اهل سنت و در سخنان پیامبر گرامی، این تعبیر به چشم می خورد ;به عنوان نمونه، پیامبر در حدیث یاد شده در زیر، واژه «بداء» را بکار برده است.

«بَدَاللّهُ عزّوجلّ أنْ يبتليهم». (۱).

لازم به ذکر است که مسأله بداء به معنای راه یافتن دگرگونی به ساحت مقدس علم خداوندی نیست ;زیرا خدا از ابتدا بر روند طبیعی رفتار انسانها و

۱- النهایهٔ فی غریب الحدیث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارك بن محمد جزری، ج ۱، ص ۱۰۹.

ص:۷۴

هم بر تأثیر عوامل دگرگون کننده این روند، که موجب بداء می گردد، آگاه است و خود نیز در قرآن بدان خبر داده است.

«یمحواللهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ». (۱).

ـ خدا هر چه را بخواهد و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب (لوح محفوظ) نزد اوست.

بنابراین، خداوند بزرگ به هنگام بروز بداء، حقیقتی را که نزد وی از ازل معلوم بوده، بر ما آشکار می سازد. و لذا امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ما بداللهُ فی شیء الاّ کان فی علمه قبل أن یبدوله». (۲).

ـ در هیچ موردی برای خدا بداء رخ نداد مگر این که در ازل، از آن آگاه بود.

فلسفه بـداء

شکی نیست که اگر انسان، دست خود را در تغییر سرنوشت خویش باز بدانـد، درصـدد ساختن آینده ای بهتر برمی آید و با روحیه ای برتر و تلاشی بیشتر، در بهسازی زندگی خود می کوشد.

به بیـانی دیگر، همانگونه که مسأله توبه و شـفاعت، انسان را از نومیـدی و سـردی زنـدگی نجات می دهـد، حقیقت بـداءنیز موجب نشـاط و شـادابی وی می گردد و او را به آینـده ای روشن امیـدوار می سـازد ;زیرا در پرتو این بینش، انسـان می دانـد که می تواند سرنوشت خود را به حکم خدای بزرگ، تغییر دهد و به سوی آینده ای بهتر و فرجامی درخشان تر قدم بردارد.

۱- رعد: ۳۹

۲- اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۹.

ص:۷۵

آیا شیعه معتقد به تحریف قرآن است؟

پاسخ: مشهور دانشمندان شیعه برآنند که هیچ گونه تحریفی در ساحت مقدس قرآن راه نیافته و قرآنی که امروز در دست ما است، همان کتاب آسمانی است که بر پیامبر گرامی نازل شد و هیچ زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است. برای روشن شدن این سخن، به چند گواه روشن در این زمینه، اشاره می کنیم:

۱ ـ پروردگار عالم صیانت و پاسداری از کتاب آسمانی مسلمانان را تضمین نموده و می فرماید:

«اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَاالذِّكْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُوْنَ». (۱).

ـ ما قرآن را فرو فرستادیم و یقیناً از آن نگهبانی می کنیم.

روشن است که شیعیان جهان، از آنجا که قرآن را به عنوان سرلوحه اندیشه و رفتارخود قرار می دهند، به این آیه شریفه ارج نهاده و به پیام آن در حفظ و صیانت کتاب خدا، ایمان دارند.

۲ ـ پیشوای بزرگ شیعیان علی (علیه السلام) که خود همواره همراه پیامبر

۱- حجر: ۹

ص:۷۶

گرامی و از کاتبـان وحی بـود، در مناسـبتهای گونـاگون، مردم را به سوی همین قرآن، دعوت فرموده است که برخی از سـخنان آن حضرت را در زیر یادآور می شویم:

«واعلموا أنّ هذا القرآن هو النّاصح الّذی لایغشّ و الهادی الّذی لایضلّ». (۱).

ـ بدانید که این قرآن، موعظه گری است که هرگز غش و خیانت نمی کند و راهنمایی است که هرگز گمراه نمی سازد.

«اِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ لَمْ یَعِظْ أحَداً بِمِثْلِ هذَا الْقُرآنِ فَإنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْمَتِیْنُ وَ سَبَبُهُ الْمُبِیْنُ». (۲).

ـ خداوند سبحان، هرگز کسی را به مانند این قرآن نصیحت نفرموده است، قرآن ریسمان ستبر الهی و وسیله استوار خدا است.

«ثم أنزل علیه الکتاب نوراً لا تطفأ مصابیحه، و سراجاً لایخبوا توقّده. و منهاجاً لایضلّ نهجه... و فرقاناً لایخمد برهانه». (۳).

ـ سپس خداونـد کتابی را فرو فرسـتاد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی است که هرگز بی فروغ نمی شود، و راهی است که هرگز رهروانش را گمراه نمی سازد، و مایه جدایی حق و باطل است که هیچگاه دچار خمودی برهان نمی گردد.

از سـخنان والای پیشوای بزرگ شـیعیان، به خوبی روشن می گردد که قرآن کریم بسان چراغ فروزانی است که تا ابد، روشـنگر راه انسانهای پیرو آن،

۱- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۷۶.

۲- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۷۶.

۳- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۹۸

ص:۷۷

باقی خواهد ماند و هیچگونه دگرگونی که موجب خاموشی فروغ آن و یا باعث گمراهی انسانها گردد، در آن راه نخواهد یافت.

۳ ـ دانشمندان شیعه، اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی فرمود: «من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم; یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگر اهل بیت و عترتم، مادام که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نمی شوید».

این حدیث، از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا (قرآن) هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد ;زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمی شود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

۴ ـ در روایات پیشوایان شیعه، که همه دانشمندان و فقیهان ما آنها را نقل کرده اند، به این حقیقت تصریح شده است که قرآن، معیار تشخیص حق و باطل و مایه جدایی درست از نادرست است ;به این معنا که هر سخنی حتی آنچه به اسم روایات به ما می رسد، باید به قرآن بازگردانده شود، اگر با آیات آن سازگار است، حق و درست و در غیر این صورت، باطل و نادرست خواهد بود.

روایات در این زمینه، در کتابهای فقهی و روایی شیعه بسیار است که به یکی از آنها اشاره می کنیم:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«ما لَمْ یُوافِقْ مِنَ الْحَدِیْثِ الْقُرآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ». (۱).

ـ هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

از این روایات نیز به خوبی روشن می گردد که دگرگونی، در قرآن راه

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّهٔ و شواهد الکتاب، روایت ۴.

ص:۷۸

ندارد و لذا این کتاب مقدس، تا ابد می تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل، قلمداد شود.

۵ ـ دانشـمندان بزرگ شیعه که همواره پیشـتازان فرهنگ اسـلام و تشـیع بوده انـد، به این حقیقت اعتراف کرده انـد که قرآن کریم هرگز دچـار دگرگونی نخواهـد شـد. گرچه شـمارش همه این بزرگان دشوار است، لیکن به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ ـ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، معروف به «صدوق» (متوفای ۳۸۱ هـ) می فرماید:

«اعتقـاد مـا دربـاره قرآن این است که آن سـخن خـدا و وحی است. و کتـابی است که باطل و نادرسـی در آن راه نـدارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن می باشد». (۱).

۲ ـ سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به «علم الهدی» (متوفای ۴۳۶ هـ) می فرماید:

«گروهی از صـحابه پیامبر ;ماننـد عبـدالله بن مسـعود و اُبیّ بن کعب و غیر آنها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر، بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی می دهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی بوده است. (۲).

۳ ـ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی معروف به «شیخ الطائفه» (متوفای ۴۶۰ هـ) می فرماید:

«اما سـخن در فزونی یاکاستی قرآن، از مطالبی است که در خور این کتاب نمی باشد ;زیرا همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، اتفاق نظر

۱- الاعتقادات، ص ۹۳.

۲- مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسیّات» سیّد مرتضی.

ص:۷۹

دارند، و در مورد کاستی آن هم، ظاهر مذهب مسلمانان، برخلاف آناست و این گفتار (عدم زیادتی درقرآن)، به مذهب ما سزاوارتر است. این سخن را سید مرتضی پذیرفته و تأیید نموده است. و ظاهر روایات نیز همین حقیقت را به ثبوت می رساند. اندکی از مردم، به روایاتی در مورد نقصان آیات و یا جابه جایی آنها اشاره کرده اند که از طریق شیعه و اهل سنت رسیده است ولی این روایات، از قبیل خبرهای واحد هستند که موجب علم و یاعمل بر طبق آن نمی شوند و بهتر آن است که از آنها اعراض شود». (۱).

۴ ـ ابوعلی طبرسی، صاحب تفسیر «مجمع البیان» می فرماید:

«در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی پایگی آن، اتفاق نظر دارند، و اما در موردکاسته شدن آیات آن، اندکی از اصحاب ما و گروهی از فرقه «حشویه» از اهل سنت روایاتی آورده اند، ولی آنچه از مذهب ما پذیرفته شده و صحیح است، برخلاف آن می باشد». (۲).

۵ ـ علی بن طاووس حلی معروف به «سید بن طاووس» (متوفای ۶۶۴ هـ) می فرماید:

«نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد». (۳).

۶ ـ شیخ زین الدین عاملی (متوفای ۸۷۷ هـ) در تفسیر آیه «اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُوْنَ» می فرماید:

«یعنی ما قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و پاسداری

۱- تبیان، ج ۱، ص ۳.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰.

۳- سعد السعود، ص ۱۴۴.

ص:۸۰

می نماییم». (۱).

۷ـ قاضی سید نورالدین تستری، صاحب کتاب احقاق الحق، (متوفای ۱۰۱۹ هـ) می فرماید:

«آنچه برخی به شیعه امامیه نسبت داده اند که آنان به دگرگونی قرآن قائل هستند، مورد پذیرش همه شیعیان نیست. تنها اندکی از آنان، چنین عقیده ای دارند که درمیان شیعیان، به آنان اعتنا نمی شود». (۲).

۸ـ محمد بن حسین، معروف به «بهاءالدین عاملی» (متوفای ۱۰۳۰هـ) می فرماید:

«صحیح آن است که قرآن عظیم، از هرگونه فزونی و کاستی مصون است و این که گفته می شود: «نام امیر مؤمنان (علیه السلام) از قرآن حذف شده است!»نزد دانشمندان پذیرفته نیست و هر کس که در تاریخ و روایات کاوش کند، می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پیامبر گرامی، گردآوری شده است». (۳).

۹ـ فیض کاشانی، صاحب کتاب وافی (متوفای ۱۰۹۱ هـ)، پس از آن که آیاتی از قبیل «اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ اِنّا لَهُ لَحافِظُوْنَ» را، که بر عدم دگرگونی قرآن دلالت دارند، ذکر می کند، می فرماید:

«در این هنگام، چگونه ممکن است تحریف و دگرگونی در قرآن راه یابد؟ علاوه بر این که روایات تحریف، مخالف کتاب خدا است. پس باید

۱- اظهارالحق، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

۳- آلاء الرحمن، ص ۲۵.

ص:۸۱

این روایات را بی پایه دانست». (۱).

۱۰ ـ شیخ حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ هـ) می فرماید:

«انسان کاوشگر درتاریخ و اخبار ;بدرستی می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پیامبر، گردآوری شده و منظم بوده است». (۲).

۱۱ ـ محقق بزرگوار «کاشف الغطاء» در کتاب معروف خود «کشف الغطاء» می گوید:

«شکی نیست که قرآن، در پرتو حفظ و صیانت الهی، از هر کمبودی (و دگرگونی) محفوظ مانده است، چنانکه صریح قرآن و اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهی می دهد. و مخالفت گروه اندکی، قابل اعتنا نمی باشد».

۱۲ ـ رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیة الله العظمی امام خمینی (قدس سره)نیز در این زمینه سخنی دارند که به عنوان گواه روشن دیگر، آن را یادآور می شویم:

«هرکس به عنایت مسلمانان در مورد گردآوری قرآن و نگهبانی و ضبط وتلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بی پایگی پندار «تحریف قرآن» گواهی می دهد وآن را غیرقابل باور می یابد و اخباری که در این زمینه وارد شده، یا ضعیف است که نمی توان به آنها استدلال نمود و یامجهول است که نشانه های ساختگی بودن آنها آشکار می باشد و یا روایاتی است که مضمون آنها، تأویل و تفسیر قرآن است و یا اقسام دیگر که بیان آنها به تألیف کتابی جامع در این مورد نیاز دارد و اگر بیم

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

۲- آلاء الرحمن، ص ۲۵

ص:۸۲

خارج شدن از موضوع بحث نمی رفت، تاریخ قرآن و آنچه در طول قرنها برآن گذشته را شرح می دادیم و روشن می ساختیم که قرآن مجید، درست همین کتاب آسمانی است که در دست ما است و اختلاف نظری که در میان قاریان قرآن وجود دارد، امری جدید است که هیچ ارتباطی با آنچه که جبرئیل امین بر قلب پاک پیامبر گرامی نازل نمود، ندارد». (۱).

نتیجه: جمهور مسلمانان، اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی، درست همان قرآنی است که بر پیامبر گرامی، فرو فرستاده شده است و از هرگونه تحریف و دگرگونی و فزونی و کاستی در امان است.

با این بیان، بی پایگیِ نسبت ناروایی که به شیعیان داده اند، به ثبوت می رسد و اگر نقل روایات ضعیفی در این مورد موجب این اتهام گردیده است، می گوییم نقل این روایات به فرقه اندکی از شیعه اختصاص ندارد؛ زیرا جمعی از مفسران اهل سنت نیز اینگونه روایات ضعیف را نقل کرده اند که به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱ ـ ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انبازی و او نیز از اُبیّ بن کعب روایت می کند که سوره احزاب (با هفتاد و سه آیه) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که دویست و هشتاد و شش آیه دارد) بوده است و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته (۲)(هم اکنون اثری از چنین آیه ای در سوره احزاب به چشم نمی خورد!).

و نیز در همین کتاب، از عایشه نقل می کند که گفته است:

«سوره احزاب در زمان پیامبر دویست آیه داشته، پس چون مصحف

۱- تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج ۲، ص ۹۶ [به قلم استاد جعفر سبحانی].

۲- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

ص:۸۳

نوشته شد، به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند!» (۱).

۲ ـ صاحب کتاب «الاتقان» نقل می کند که عدد سوره های مصحب «اُبیّ» یکصد و شانزده سوره بوده است ;زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است». (۲).

در حالی که همه می دانیم قرآن کریم یکصد و چهارده سوره دارد و از آن دو سوره (حفد و خلع) در قرآن، اثری نیست.

۳ ـ هبـهٔ الله بن سـلامه، در کتاب «الناسـخ و المنسوخ» از انس بن مالک نقل می کند که گفته است: «در زمان پیامبر سوره ای را می خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده ام و آن این است:

«لَوْ اَنّ لاِبْنِ آدَمَ وادِیـانِ مِنَ الـذَّهَبِ لاَـبْتَغی اِلَیْهِمـا ثالِثاً وَ لَوْ اَنَّ لَهُ ثالِثاً لاَبْتَغی اِلَیْها رابِعاً وَلاَیملأ جَوفَ اِبْنِ آدَمَ اِلاّ التُرابُ وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَنْ تابَ!».

در حالی که می دانیم چنین آیه ای در قرآن یافت نمی شود و اصولاً با بلاغت قرآن نیز سازگار نمی باشد.

۴ ـ جلال الدین سیوطی در تفسیر «در المنثور» از عمربن خطاب روایت می کند که سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه «رجم» وجود داشته است. (۳).

بنابراین، گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی، روایات ضعیف و سست بنیانی را در مورد «وقوع دگرگونی در قرآن»، نقل کرده اند. این روایات ضعیف، از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان ;اعم از تشیع و تسنن پذیرفته نشده

۱- تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

۲- اتقان، ج ۱، ص ۶۷.

۳- در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

ص:۸۴

است، بلکه نص آیات قرآن و روایات صحیح ومتواتر اسلامی واجماع واتفاق هزاران تن از اصحاب پیامبر و اتفاق مسلمانان جهان، بر آن است که هیچگونه تحریف، تغییر، فزونی و کاستی در قرآن مجید، راه نداشته و ندارد.

ص:۸۵

نظر شیعه نسبت به صحابه چیست؟

پاسخ: از دیدگاه شیعه، کسانی که به دیدار و مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه وآله)تشرف حاصل نموده اند، به چند گروه،تقسیم می شوند و ما پیش از آن که به شرح این سخن بپردازیم، شایسته است به صورت اجمال، «صحابی» را تعریف نماییم.

در اینجا، تعریف های گوناگونی پیرامون صحابی پیامبر وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ ـ سعید بن مسیب گوید: «صحابی کسی است که به مدت یک یا دو سال با پیامبر بوده و همراه وی در یک یا دو نبرد، شرکت داشته و جنگیده است». (۱).

۲ ـ واقدی گوید: «دانشمندان برآنند که هرکس پیامبر را دیده و به اسلام گرویده و در امر دین، اندیشه نموده و به آن راضی گردیده است، نزد ما از اصحاب پیامبر محسوب می شود، گرچه به مدّت یک ساعت از روز باشد». (۲).

۱- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، طبع مصر.

۲- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲- ۱۱

ص:۸۶

۳ـ محمد بن اسماعیل بخاری آورده است: «هر کس از مسلمانان با پیامبر مصاحبت داشته و یا او را دیده، از اصحاب آن حضرت است». (۱).

۴ـ احمد بن حنبل گوید: «هر کس یک ماه و یا یک روز و یا یک ساعت، با پیامبر مصاحبت داشته و یا آن حضرت را دیده، جزء اصحاب است». (۲).

در میان علمای اهل سنت، «عدالت صحابه» به عنوان یک اصل مسلّم پذیرفته شده است، به این معنا که هرکس مصاحبت باپیامبر را درک کرده باشد، عادل است! (۳).

اینک در پرتو آیات روشنگر قرآن، به بررسی این سخن می پردازیم و دیدگاه شیعه را که برخاسته از منطق وحی است، می آوریم: تاریخ، نام و نشان بیش از دوازده هزار تن را به عنوان صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) ضبط نموده است که در میان آنان، چهره های گوناگونی وجود دارد. شکّی نیست که مصاحبت با پیامبر گرامی، افتخار بزرگی بود که نصیب گروهی گردید و امت اسلامی پیوسته به دیده احترام به آنان می نگریستند ;زیرا آنان، پیشتازان آیین اسلام بودند که برای نخستین بار، پرچم شوکت و عزّت اسلام را به اهتزاز درآوردند.

قرآن کریم نیز به تمجید از آن پرچمداران پیشگام می پردازد و می فرماید:

«لا یَسْتَوِیْ مِنْکُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الفَتْحِ وَ قاتَلَ اُولئِکَ اَعْظَمُ

۱- همان

۲- همان

۳- الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۲، در حاشیه «الاصابه»، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳ به نقل از ابن اثیر

ص:۸۷

دَرَجَةً مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا». (۱).

ـ آنان که پیش از فتح (مکه)، بخشش و مبارزه نمودند، نسبت به کسانی که پس از آن، انفاق و جهاد کردند، مساوی نیستند، بلکه در درجه ای بالاتر قرار دارند.

در عین حال بایـد اعتراف نمود که مصاحبت با پیامبر خدا، کیمیایی نبوده است که ماهیت انسان ها را دگرگون سازد و همه آنان را تا پایان عمر بیمه کند و در جرگه دادگران قرار دهد.

برای روشن شدن مسأله، سزاوار است پیش از هر چیز به قرآن که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است، روی آوریم و در حل این مسأله، از آن کتاب مقدس آسمانی مدد جوییم:

صحابی از دیدگاه قرآن

در منطق وحی، انسانهایی که به محضر پیامبر گرامی شرفیاب شده و مصاحبت ایشان را درک کرده اند، دو دسته اند:

گروه نخستین:

کسانی که آیات جاودانه قرآن، به مـدح و ستایش آنان می پردازد و از آنان به عنوان پایه گـذاران کاخ مجد و شوکت اسلام، یاد می کند و ما در اینجا برخی از فرازهای کتاب الهی را پیرامون این دسته از صحابه، یادآور می شویم:

۱- حدید: ۱۰

ص:۸۸

۱ ـ پیشتازان نخستین

«وَالسّابِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِیْنَ وَالاَنْصارِ وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوهُمْ بِإحْسان رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّلَهُمْ جَنّات تَجْرِیْ مِن تَحْتَهَا الاَنْهارُ خالِدِیْنَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ العَظِیْمُ». (۱).

ـ و پیشتازان نخستین از مهاجران وانصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود و آنان نیز از خدا خوشنودند و خداوند، بهشت هایی را که در آنها نهرها جاری است، برای آنان مهیّا فرموده و این به حقیقت، رستگاری بزرگی است».

بیعت کنندگان در زیر درخت

«لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأنزلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَ أثابَهُم فَتحاً قریباً». (۲).

ـ خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، خوشنود گردید و آنچه در دلهای آنان می گذشت را دانست، پس آرامش را بر آنان فرو فرستاد و پیروزی نزدیک را به آنان پاداش داد».

۳ ـ مهاجران

«لِلْفُقَراءِ المُهاجِرِیْنَ الَّذِیْنَ اُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ اُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ». (۳).

۱- توبه: ۱۰۰

۲- فتح: ۱۸

۳- حشر: ۸

ص:۸۹

ـ برای مستمندان مهاجری که از دیار و دارایی خود رانده و دور شدند، در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و خدا و پیامبر را یاری می نمایند. آنان راستگویان هستند.

۴ ـ اصحاب فتح

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً سِیْماهُمْ فِیْ وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ». (۱).

ـ محمد فرستاده خدا است و یاران و همراهانش بر کافران سخت دل و با یکدیگر مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که در جستجوی فضل و خوشنودی خدا هستند و بر رخسار آنان، آثار سجده پدیدار است.

گروه دوم

دسته دیگر از کسانی که مصاحبت پیامبر را درک کردند، مردمانی بودند دو چهره یا بیمار دل که قرآن کریم به افشاگری ماهیت آنان پرداخته و پیامبر را از وجود آنان بیم می دهد. در اینجا چند نمونه از این گروه را نیز یادآور می شویم:

۱ ـ منافقان شناخته شده

«اِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ اِنّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللّهُ یَعْلَمُ اِنَّکَ

۱- فتح: ۲۹

ص:۹۰

لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ یُشْهَدُ انّ المُنافِقِیْنَ لَکاذِبُونَ». (۱).

ـ (ای پیامبر) آنگاه که منافقان نزد تو آمدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو پیامبر خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی و هم او گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند.

۲ ـ منافقان ناشناخته

«وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الاَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ اَهلِ الْمَدیْنَةِ مَرَدُو عَلی النِّفاقِ لاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...». (۲).

ـ برخی از بادیه نشینان که در اطراف شما هستند، منافقانند و برخی از اهل مدینه، در نفاق فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما می شناسیم.

۳ ـ بیماردلان

«وَ اذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِیْنَ فِیْ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اِلّا غُرُوْراً». (۳).

ـ هنگامی که منافقان و بیماردلان می گفتند وعده خدا و پیامبر، فریبی بیش نبوده است!

۴ ـ گناهکاران

«و آخَرُونَ اعْتَرَفُوْا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً

۱- منافقون: از آیه اول تا آخر

۲- توبه: ۱۰۱

۳- احزاب: ۱۲

ص:۹۱

عَسَی اللهُ اَنْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ اِن اللهَ غَفُورٌ رَحِیْمٌ». (۱).

ـ برخی که به گناهان خود اعتراف کردند، عمل شایسته را با کار بد به هم آمیختند، باشد که خدا توبه آنان را بپذیرد، خدا آمرزنده و مهربان است.

علاوه بر آیات شریفه قرآن، روایات فراوانی، از ناحیه پیامبرگرامی در مذمت برخی از صحابه رسیده است که به عنوان مثال دو نمونه از آنها را یادآور می شویم:

۱ ـ ابوحازم از سهل بن سعد روایت می کند که گفته است پیامبر گرامی فرمود:

«أنا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و من شرب لم یظمأ ابداً و لیردنّ علیّ أقوامٌ أعرفهم و یعرفوننی ثمّ یُحال بینی و بینهم».

ـ من شما را به سوی حوض، می فرستم هرکس بر آن وارد شود از آن می نوشد و هرکس بنوشد، تا ابد تشنه نمی شود و گروه هایی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند، سپس بین من و آنان، جدایی می افتد.

ابوحازم گفته است در حالی که من این حدیث را می خواندم، نعمان بن ابی عیاش شنید، پس گفت: این چنین از سهل شنیدی؟ گفتم آری. گفت: گواهی می دهم که ابوسعید خدری نیز بر این حدیث چنین اضافه می کرد که پیامبر می فرماید:

«اِنَّهُمْ مِنِّی فیقال انّک لاتدری ما أحدثوا بعدک فأقول سحقاً

۱- توبه: ۱۰۲

ص:۹۲

سحقاً لمن بدَّل بعدی». (۱).

ـ آنان از من هستند. پس گفته می شود تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه کردند! پس من می گویم دور باد از رحمت خدا آن که پس از من (احکام را) دگرگون ساخت.

از این جمله که «من آنها را می شناسم و آنان مرا می شناسند» و جمله دیگر که فرمود: «پس از من، دگرگون ساخت» معلوم می گردد که مراد از آنان، اصحاب آن حضرت هستند که مدّتی با ایشان همراه بودند (این حدیث را بخاری و مسلم نیز، روایت نموده اند).

۲ ـ بخاری و مسلم از پیامبر روایت کرده اند که فرمود:

«یرد علیَّ یوم القیامهٔ رهطٌ من اصحابی ـ أو قال من أمّتی ـ فیحلؤون عن الحوض فأقول یا ربّ أصحابی فیقول انّه لاعلم لک بما أحدثوا بعدک اِنّهم اِرتدّوا علی أدبارهم القهقری». (۲).

ـ در روز رستاخیز، گروهی از اصحاب من ـ یا فرمود از امّتم ـ برمن وارد می شوند پس از حوض (کوثر) دور می گردند، (از ورود و نزدیک شدن آنان به حوض کوثر جلوگیری می شود) پس من می گویم: «خدایا! این ها اصحاب من هستند»، خدا می فرماید: تو به آنچه آنان پس از تو انجام دادند، آگاه نیستی، آنان به همان حالت سابق (دوران جاهلیت) بازگشتند.

۱- جامع الاصول ابن اثیر، ج ۱۱، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۲.

۲- جامع‌الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳

ص:۹۳

نتیجه

از آیات قرآن و سنت پیامبر روشن می شود که اصحاب و افرادی که به مصاحبت پیامبر نایل شده اند، همه در یک سطح و یک نواخت نبودند، بلکه گروهی از آنان، انسانهایی پیراسته و در اوج شایستگی بودند که خدمات ارزنده آنها سبب بارور شدن نهال نوپای اسلام گردید و دسته دیگر از همان آغاز، افرادی دو چهره و منافق، بیمار دل و و یا گناهکار بودند. (۱).

و بدین بیان، نظر شیعه در مورد صحابه پیامبر که همان دیدگاه کتاب خدا و سنت است، روشن می گردد.

۱- برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

ص:۹۴

مقصود از ازدواج متعه چیست و چرا شیعه آن را حلال می داند؟

اشاره

پاسخ: نکاح پیوندی است بین زن و شوهر. چیزی که هست این پیوند، گاهی به صورت دائمی است و حد و مرزی برای آن در عقد، بیان نمی شود و گاهی همان ماهیت، به صورت محدود، موقت و بامدتمعین است. هر دو به عنوان ازدواج شرعی انجام می گیرد و تفاوت این دو تنها در «دائم» و «موقت» بودن آن است. در سایر خصوصیات با یکدگیر همانند و یکاسنند. شرایطی را که اینک یادآور می شویم در نکاح «متعه» بسان «ازدواج دائم» معتبر است:

۱ ـ زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج ;از قبیل نسب و سبب و دیگر موانع شرعی، نداشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

۲ ـ مهریه مورد رضایت طرفین باید در عقد ذکر شود.

۳ ـ مدت ازدواج معین باشد.

۴ ـ عقد شرعی اجرا گردد.

۵ ـ فرزندی که از آنان متولد می شود، فرزند مشروع آنان است.

ص:۹۵

ص:۹۶

همانگونه که برای فرزنـدان متولد شده بانکاح دائم، شناسـنامه گرفته می شود، باید برای فرزندی که درنتیجه نکاح موقت متولد می گردد، شناسنامه اخذ گرددو دراین مورد نیز تفاوتی بین عقدا دائم و موقت وجود ندارد.

۶ـ نفقه فرزندان، بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می برند.

۷ـ آنگاه که مدت ازدواج به پایان رسید، اگر زن در حد یائسه نباشد، باید عده شرعی نگه دارد و اگر در اثنای عده روشن شود که باردار است، باید از هر نوع ازدواج خودداری کند تا وضع حمل نماید.

همچنین، سـایر احکام ازدواج دائم بایـد درمورد متعه رعایت شود تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضـرورت ها تشـریع شـده است، هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که زن به هنگام عقد، شـرط میراث ننماید، از شوهر خود ارث نمی برد. و روشن است که این دو تفاوت، تأثیری درماهیت نکاح ندارند.

همگی معتقدیم که آیین اسـلام، شـریعت جاودانی و خاتم است که پاسـخگوی تمام نیازها می باشد. اینک می گوییم جوانی که به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور و یا شهر غریب به سر ببرد و به علت امکانات محدود، نمی تواند به ازدواج دائم دست یابد، در برابر خود سه راه مشاهده می کند که باید یکی از آنها را انتخاب کند:

الف ـ به همان حالت عزب باقی بماند.

ب ـ در منجلاب فحشا و آلودگی ها سقوط کند.

ج ـ در چهارچوب شرایط یاد شده، با زنی که ازدواج او شرعاً جایز است، برای مدت معینی ازدواج نماید.

در مورد صورت نخست بایـد گفت که غالباً با شـکست روبرو می شود، هر چنـد افراد انگشت شـماری می تواننـد قیـد هر نوع عمل جنسی را بزنند و صبر

ص:۹۷

و بردباری پیشه سازند ولی این روش، برای همه قابل اجرا نیست.

فرجام کسانی که راه دوم را برگزینند نیز تباهی و بیچارگی است و از دیدگاه اسلام عملی است حرام. و اندیشه تجویز آن به بهانه ضرورت، نوعی گمراهی فکری و کج اندیشی می باشد.

بنابراین، تنها راهِ سوم متعین می شود که اسلام آن را پیشنهاد نموده و در زمان پیامبر نیز به آن عمل می شد و بعدها مورد اختلاف واقع گردید.

دراینجا از یادآوری یک نکته ناگزیریم و آن این که: کسانی که از نکاح متعه هراس دارند و آن را نامشروع می پندارند، باید توجه داشته باشند که همه فقها و محققان اسلامی، نظیر آن را ازنظر معنا، در عقد دائم پذیرفته اند، و آن این که زوجین، عقد دائم ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال و یا کمتر و بیشتر، به وسیله طلاق از هم جدا گردند.

روشن است که چنین پیوندی، به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم بامتعه دارد این است که متعه، در ظاهر و باطن، محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم، به ظاهر پیوسته و همیشگی و در باطن محدود می باشد.

کسانی که این نوع از ازدواج دائم را، که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است، تجویز می کنند، چگونه از تشریع و تجویز نکاح متعه بر خود بیم وهراس راه می دهند؟

تا اینجا با ماهیت ازدواج متعه آشنا شدیم. اکنون وقت آن است که با دلائل حلال بودن و تشریع آن آشنا گردیم و شایسته است در اینجا در دو مرحله سخن بگوییم:

۱ ـ مشروع بودن نکاح متعه در صدر اسلام.

۲ ـ نسخ نشدن این حکم شرعی در زمان رسول خدا.

ص:۹۸

دلیل روشن مشروع بودن متعه، این آیه است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنّ فآتوهُنّ أجُوْرَهُنّ فَرِيْضَةً». (۱).

ـ پس هرگاه، از آن زنان بهره مند شدید، مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.

الفاظ این آیه به روشنی گواه است که در مورد ازدواج موقت وارد شده ;زیرا:

اولاً: واژه «استمتاع» بکار رفته، که ظاهراً در مورد «نکاح موقت» است. اگر نکاح دائم منظور بود نیاز به قرینه داشت.

ثانیاً: لفظ «اُجُورَهُنَّ» به معنای «مزد آنان» بکار برده شده است که گواه روشنی برمتعه است ;زیرا در مورد نکاح دائم کلماتی از قبیل «مهریه» و «صداق» بکار می رود.

ثالثاً: مفسّران شیعه و سنی بر آنند که آیه یاد شده، در مورد نکاح متعه نازل گردیده است.

جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر «در المنثور» از ابن جریر و سدی نقل می کند که آیه فوق در مورد متعه است. (۲).

همچنین، ابوجعفر محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، از سدی و مجاهد و ابن عباس نقل می کند که این آیه در مورد نکاح موقت است. (۳).

رابعاً: صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی نیز این حقیقت را پذیرفته اند ;به عنوان مثال مسلم بن حجاج در صحیح خود به نقل از جابر بن عبدالله و سلمهٔ بن اکوع، روایت می کند که گفته اند:

۱- نساء: ۲۴

۲- دّرالمنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه یاد شده

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۵، ص ۹

ص:۹۹

«خرج علینا منادی رسول الله (علیه السلام) فقال انَّ رسول الله قد أذن لکم أن تستمتعوا ;یعنی متعهٔ النِّساء». (۱).

ـ منادی پیامبر به سوی ما آمد و گفت: رسول خدا به شما اجازه استمتاع (بهره مند شدن از زنها ;)یعنی نکاح متعه زنان را عنایت فرمود.

روایات صحاح و مسانید در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد. بنابراین، اصل تشریع متعه در صدر اسلام و درعصر پیامبر گرامی مورد پذیرش دانشمندان و مفسران اسلامی است. (۲)

اینک، سؤال این است: آیا مفاد آیه متعه منسوخ شده است؟

شاید کمتر کسی پیدا شود که در مورد اصل مشروع بودن متعه در زمان رسول خدا تردید کند، سخن درباره بقا و منسوخ نشدن این حکم است.

روایات و تاریخ اسلام، حاکی ازآن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان، رایج بوده و خلیفه، بنابر مصالحی از آن، نهی کرده است.

مسلم بن حجاج، در صحیح خود، نقل می کند که ابن عباس و ابن زبیر، درباره متعه نسا و متعه حج، اختلاف نمودند، جابر بن عبدالله گفت:

«فعلناهما مع رسول الله (صلی الله علیه وآله) ثمّ نهانا عنهما عمر فلم نعد لهما». (۳).

۱- صحیح مسلم، جزء ۴، ص ۱۳۰، ط مصر.

۲- - به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می‌شویم:

۱- صحیح بخاری، باب تمتّع، ۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶ و ج ۳ ص ۳۵۶، ۳- الموطّأ مالک، ج ۲، ص ۳۰، ۴- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۰۶، ۵- تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹، ۶- نهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹، ۷- تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۱، ۸- تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۹، ۹- احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۰- محاضرات راغب، ج ۲، ص ۹۴، ۱۱- الجامع الکبیر سیوطی، ج ۸، ص ۲۹۳، ۱۲- فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۱.

۳- سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵

ص:۱۰۰

ـ ما همراه با پیامبر (صلی الله علیه وآله) هر دو را انجام می دادیم، سپس عمر مارا از آن دو نهی کرد و از آن پس دیگر به آن دو نپرداختیم.

جلال الدین سیوطی درتفسیر خود به نقل از عبدالرزاق و ابوداود و ابن جریر و آنها از «حکم» روایت می کنند که از وی سؤال شد آیا این آیه «متعه» نسخ شده است؟ گفت نه، و علی (علیه السلام) فرمود:

«لولا انّ عمر نهی عن المتعهٔ ما زنی الاّ شقیّ». (۱).

ـ اگر عمر از متعه جلوگیری نکرده بود، جز افراد شقاوتمند، کسی به زنا آلوده نمی شد.

علی بن محمد قوشچی نیز گوید: عمر بن خطاب بر روی منبر گفت:

«ایّها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول الله أنا أنهی عنهنّ و أحرّمهنّ و أعاقب علیهنّ و هی متعهٔ النّساء و متعهٔ الحجّ و حیّ علی خیر العمل». (۲).

ـ ای مردم، سه چیز در زمان رسول خدا بود که من آنها را نهی و تحریم می کنم و انجام دهنده آنها را به مجازات می رسانم. آنها عبارتند از «متعه زنان»، «متعه حج» و «حی علی خیر العمل».

لازم به ذکر است که روایت در این زمینه بیش از آن است که در اینجا یادآور شویم. (۳)

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه متعه

۲- شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴

۳- - برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳، ۲- البیان و التّبیین جاحظ، ج ۲، ص ۲۲۳، ۳- احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۳۴۲، ۴- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰، ۵- المبسوط سرخسی حنفی، کتاب الحج، باب القرآن، ۶- زاد المعاد ابن قیّم، ج ۱، ص ۴۴۴، ۷- کنزالعمال، ج ۸، ص ۲۹۳، ۸- مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۴۷، ۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲، ۱۰- المستبین طبری، ۱۱- تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۲- ۲۰۰، ۱۲- تفسیر ابوحیّان، ج ۳، ص ۲۱۸.

ص:۱۰۱

بایـد گفت که متعه از اقسـام نکـاح و ازدواج است ;زیرا نکـاح به دائم و موقت تقسـیم می گردد و زنی که با وی عقـد نکاح موقت بسته می شود، زوجه انسان و شوهر او نیز زوج آن زن می باشد و طبعاً چنین ازدواجی داخل در آیات مربوط به ازدواج است.

اگر قرآن می فرماید:

«وَالَّذِیْنَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ اِلاّ عَلی اَزْواجِهِمْ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ». (۱).

ـ و آنانکه دامان خود را پاک نگاه می دارند مگر بر ازواج و جفت های خود یا کنیزان که مال آنها هستند.

زنی که به عقـد موقت در چهارچوب شـرایط یاد شـده درآمده است، از افرادو مصادیق «اِلّا علی أزواجهِم» (یعنی مگر بر جفت های خود) می باشد و از چهارچوب آن خارج نیست ;به این معنا است که زنی که با عقد نکاح متعه به ازدواج مردی درمی آید، همسر و زوجه او خواهد بود و واژه «ازواجهم» آن را شامل می گردد.

و اگر آیه یاد شـده (در سوره مؤمنون)، معاشـرت جنسـی را برای دو گروه از زنان تجویز می کند ;یکی همسـران و دیگری کنیزان، زنی که با نکاح موقت، به ازدواج درمی آید، در قسم اول (همسران) داخل است.

شگفت از سـخنانی کسانی که آیه یاد شـده در سوره مؤمنون را ناسخ آیه متعه در سوره نساء دانسـته اند. در حالی که همه می دانیم آیه ناسخ باید پس از آیه منسوخ نازل شود، ولی در این مورد جریان به عکس است، سوره مؤمنون که به عنوان ناسخ پنداشته شده، مکی است (یعنی در مکه مکرمه، پیش از آن که پیامبر گرامی به مدینه مهاجرت نماید، نازل گردیده است) و سوره نساء که

۱- مؤمنون: ۶- ۵

ص:۱۰۲

آیه متعه را دربردارد، مدنی است (بدین معنا که در شهر مدینه، بعد از هجرت پیامبر فرو فرستاده شده است).

اینک می پرسیم آیه واقع در سوره مکی چگونه می تواند ناسخ آیه ای باشد که در سوره مدنی است؟

دلیل روشن دیگری که بر نسخ نشدن آیه متعه در زمان پیامبر گواهی می دهد، همان روایات فراوانی است که نسخ شدن آن را در زمان رسول خدا انکار می کنند، نظیر روایتی که جلال الدین سیوطی در «در المنثور» نقل نمود و شرح آن گذشت. (۱).

در پایان این نکته یادآور می شویم که امامان اهل بیت که به حکم حدیث ثقلین، موجب هدایت امت و قرین جدایی ناپذیر قرآنند، به مشروع بودن و نسخ نشدن ازدواج متعه، تصریح نموده اند. (۲).

و این که اسلام، در هر زمانی توانایی حل مشکلات جوامع بشری را دارد نیز، مشروعیت چنین نکاحی را با رعایت شرایط یاد شده، تأیید می نماید؛ زیرا امروزه یکی از روشهای نجات جوانان از منجلاب فساد و تباهی، همان ازدواج موقت در چهارچوب شرایط خاص می باشد.

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، در ذیل آیه متعه

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص ۴۳۶

ص:۱۰۳

چرا شیعیان، بر تربت سجده می کنند؟

پاسخ: گروهی چنین می پندارند که سجده برخاک و یا تربت شهیدان، به معنای پرستش بوده و نوعی شرک است.

در پاسخ این پرسش باید یادآور شد که میان دو جمله: السجود للّه» و «السجود علی الأرض» تفاوت روشنی وجود دارد. اشکال یاد شده، حاکی از آن است که میان این دو تعبیر، فرقی نمی گذارند.

بطور مسلّم، مفاد «السجود للّه» این است که «سجده برای خداست»، در حالی که معنای «السجود علی الأرض» آن است که «سجده بر زمین صورت می گیرد» و به تعبیر دیگر ما با سجده بر زمین، به خدا سجده می کنیم واصولاً تمام مسلمانان جهان بر چیزی سجده می کنند در حالی که سجده آنان برای خدا است. تمام زائران خانه خدا بر سنگهای مسجدالحرام سجده می کنند در صورتی که هدف از سجده آنان خدا است.

بااین بیان، روشن می شود که سجده کردن بر خاک و گیاه و... به معنای پرستش آنها نیست بلکه سجود و پرستش برای خدا به وسیله خضوع تا حدّ خاک است، همچنین روشن می شود که سجده بر «تربت» غیر از سجده

ص:۱۰۴

«برای تربت» است.

از طرفی، قرآن کریم می فرماید:

«وللّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ والاَرْضِ». (۱).

ـ هرکس در آسمان ها و زمین است، برای خدا سجده می کند.

و نیز پیامبر گرامی می فرماید:

«جُعِلَتْ لِیَ الاْرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوْراً». (۲).

ـ زمین، سجده گاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است.

بنابراین، «سجده برای خدا» با «سجده بر زمین و تربت» نه تنها کوچکترین منافاتی ندارد که کاملاً سازگار است ;زیرا سجده کردن بر خاک و گیاه، رمز نهایت خضوع و فروتنی در برابر خدای یگانه است.

در اینجا به منظور روشن تر شدن نظریّه شیعه، سزاوار است به فرازی از سخنان پیشوای بزرگ خود ـ امام صادق (علیه السلام) ـ اشاره نماییم:

«عن هشام ابن الحکم قال قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): اخبرنی عمّا یجوز السّجود علیه و عمّا لایجوز؟ قال: السّجود لایجوز الاعلی الاْرْضِ أو ما أنْبتت الاْرض إلا ما أکل أو لبسَ. فقلت له جعلت فداک ما العلّهٔ فی ذلک؟ قال لأنّ السجود هو الخضوع للّه عزّوجلّ فلاینبغی أن یکون علی ما یؤکل و یُلبس، لأنّ ابناء الدُّنیا عبید ما یأکلون و یلبسونَ، و الساجد فی سجوده فی عبادهٔ الله عزّوجلّ فلاینبغی أن یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الدّنیا الَّذین اغتروا بغرورها. و السجود علی الأرض افضل لأنّه أبلغ فی التَّواضع و الخضوع

۱- رعد: ۱۵

۲- صحیح بخاری، کتاب الصلوهٔ، ص ۹۱

ص:۱۰۵

للّه عزّوجلّ». (۱).

ـ هشام بن حکم می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره آنچه سجده بر آنها صحیح است پرسیدم، حضرت فرمود: سجده تنها باید بر زمین و آنچه می رویاند ـ جز خوردنیها و پوشیدنی ها ـ انجام گیرد. گفتم: فدایت گردم، سبب آن چیست؟ فرمود: سجده، خضوع و اطاعت برای خداوند است و شایسته نیست بر خوردنی ها و پوشیدنی ها صورت پذیرد ;زیرا دنیاپرستان، بردگان خوراک و پوشاکند، در حالی که انسان به هنگام سجده، در حال پرستش خدا به سرمی برد، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر آنچه که معبود دنیاپرستان خیره سر است، قرار دهد.

و سجده نمودن برزمین، بالاتر و برتر است ;زیرا با فروتنی و خضوع در برابر خدای بزرگ، تناسب بیشتری دارد.

این سخن گویا، به روشنی گواه آن است که سجده نمودن بر خاک، تنها بدان جهت است که چنین کاری با تواضع وفروتنی در برابر خداوند یگانه، سازگارتر است.

دراینجا، پرسش دیگری مطرح می شود که چرا شیعه مقیّد به سجده بر خاک و یا برخی گیاهان است و بر تمام اشیا سجده نمی کند؟

در پاسخ این سؤال می گوییم: همانگونه که اصل یک عبادت باید از جانب شرع مقدّس اسلام برسد، شرایط اجزاء و کیفیّت آنها نیز باید به وسیله گفتار و رفتار بیانگر آن ;یعنی پیامبر گرامی روشن گردد ;زیرا رسول خدا، به حکم قرآن کریم، اسوه و نمونه همه انسان های وارسته است.

اینک به بیان فرازهایی از احادیث اسلامی که بیانگر سیره و سنّت

۱- بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۷، به نقل از «علل الشرایع»

ص:۱۰۶

پیامبر است می پردازیم که همگی حاکی از آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله)هم بر خاک و هم بر روییدنی ها مانند حصیر سجده می نموده است، درست به همان شیوه ای که شیعه به آن معتقد است:

۱ ـ گروهی از محدّثان اسلامی در کتب صحاح و مسانید خود این سخن پیامبر را بازگو کرده اند که آن حضرت، زمین را به عنوان سجدگاه خود، معرفی نوده است، آنجا که می فرماید:

«جعلت لی الأرض مسجداً وطهوراً». (۱).

ـ زمین، برای من، سجدگاه و مایه پاکیزگی قرار داده شده است.

از کلمه «جعل» که در اینجا به معنای تشریع و قانون گذاری است، به خوبی روشن می شود که این مسأله، یک حکم الهی برای پیروان آیین اسلام است. و بدین سان، مشروع بودن سجده بر خاک و سنگ و دیگر اجزاء تشکیل دهنده سطح زمین، به ثبوت می رسد.

۲ ـ دسته ای از روایات، بر این نکته دلالت دارند که پیامبر گرامی، مسلمانان را به پیشانی نهادن برخاک به هنگام سجده، فرمان می داد، چنانکه امّ سلمه (همسر پیامبر) از آن حضرت روایت می کند که فرمود:

«تَرّبْ وجهک للّه». (۲).

ـ رخسار خود را برای خدا، بر خاک بگذار.

و از واژه «ترّب» در سخن پیامبر، دو نکته روشن مشود ;یکی آن که باید انسان به هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی «تراب;» یعنی خاک بگذارد و دیگر آن که این رفتار، به علّت امر به آن، فرمانی است لازم الاجرا

۱- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۱۲، [باب التیمّم بالصعید الطیّب]؛ صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الصلاهٔ، ص ۹۱، اقتضاء الصراط المستقیم ابن تیمیّه، ص ۳۳۲

۲- کنزالعمال، ج ۷، ط حلب، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۰۹، کتاب الصلوهٔ، السجود و مایتعلق به.

ص:۱۰۷

زیرا کلمه «ترّب» از ماده «تراب» به معنای خاک گرفته شده و به صورت صیغه امر، بیان گردیده است.

۳ ـ رفتار پیامبر گرامی در این مورد، گواه روشن دیگر و روشنگر راه مسلمانان است.وائل بن حجر می گوید:

«رأیت النبیّ صَلَّی الله علیه[و آله]وَ سلَّم إذا سجد وضع جبهته و أنفه علی الأرض». (۱).

ـ آنگاه که پیامبر سجده می نمود، پیشانی و بینی خود را بر زمین می نهاد.

انس بن مالک و ابن عباس و برخی از همسران پیامبر مانند عایشه و ام سلمه و گروه بسیاری از محدّثان چنین روایت کرده اند:

«کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) یُصَلّی عَلی الخُمرة». (۲).

ـ پیامبر، بر خمره که نوعی حصیر بود و از لیف درخت خرما ساخته می شد، سجده می نمود.

ابوسعید ـ از صحابه رسول خدا ـ می گوید:

«دخلت علی رسول الله صلّی الله علیه[و آله]و سلّم و هو یصلّی علی حصیر». (۳).

ـ به محضر پیامبر وارد شدم در حالی که بر حصیری نماز می گزارد.

این سخن، گواه روشن دیگری بر نظریّه شیعه است مبنی بر این که سجده بر آنچه از زمین می روید، در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، جایز است.

۱- احکام القرآن، جصّاص حنفی، ج ۳، ص ۲۰۹، طبع بیروت، باب السجود علی الوجه.

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الخُمره

۳- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الحصیر.

ص:۱۰۸

۴ ـ گفتار و رفتار صحابه و تابعان پیامبر نیز گویای سنّت آن حضرت است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

«کُنْتُ اُصَلّی الظُّهْرَ مع رسول الله صلّی الله علیه[و آله]و سلّم فآخذ قبضةً من الحصاء لتبرد فی کفّی أضعها لجبهتی أسجد علیها لشدَّة الحرّ». (۱).

ـ با پیامبر گرامی نماز ظهر می گزاردم، مشتی سنگریزه برگرفته، و در دست خود نگه می داشتم تا خنک شود و به هنگام سجده بر آنها پیشانی گذاردم و این به خاطر شدت گرما بود.

سپس راوی می افزاید: اگر سجده بر لباسی که بر تن داشت جایز بود، از برداشتن سنگریزه ها و نگهداری آنها، آسان تر بود.

ابن سعد (متوفای ۲۰۹) در کتاب خود «الطبقات الکبری» چنین می نگارد:

«کان مسروقٌ إذا خرج یخرج بلبنة یسجد علیها فی السَّفینة». (۲).

ـ مسروق بن اجدع، به هنگام مسافرت، خشتی را باخود برمی داشت تا در کشتی بر آن سجده نماید.

لازم به تذکر است که مسروق بن أجدع، یکی ازتابعین پیامبر و اصحاب ابن مسعود بوده است و صاحب «الطبقات الکبری» وی را جزء طبقه اول از اهل کوفه پس از پیامبر و از کسانی که از ابوبکر وعمر و عثمان و علی (علیه السلام) و عبدالله بن مسعود، روایت نموده اند، به شمار آورده است.

این سخن روشن، بی پایگی گفتار کسانی را که همراه داشتن قطعه ای

۱- سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، کتاب الصلوة، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدّة الحر.

۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۹، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن أجدع.

ص:۱۰۹

تربت را شرک و بدعت می پندارند، اثبات می کند و معلوم می گردد که پیشتازان تاریخ اسلام نیز، بدین کار مبادرت میورزیدند. (۱).

نافع می گوید:

«إنّ ابن عمر کان إذا سجد و علیه العمامهٔ یرفعها حتّی یضع جبهته بالأرض». (۲).

ـ عبدالله بن عمر به هنگام سجده، دستار خود را بر می داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

رزین می گوید:

«کَتَب إلیَّ عَلِیُّ بنُ عبدالله بن عبّاس رضی الله عنه أن ابعث إلیَّ بلوح من أحجار المروهٔ أسجد علیه». (۳).

ـ علی بن عبدالله بن عباس به من نوشت: لوحی از سنگ های کوه مروه را برای من بفرست تا بر آن سجده نمایم.

۵ ـ از سوی دیگر، محدّثان اسلامی روایاتی را آورده اند حاکی از آن که پیامبر گرامی کسانی را که به هنگام سجده، گوشه دستار خود را بین پیشانی خود و زمین قرار می دادند، نهی نموده است.

صالح سبایی می گوید:

«إنَّ رسول الله صلّی الله علیه[وآله]و سَلَّم رأی رجلًا یسجد بجنبه و قد اعْتَمَّ علی جبهته فحسر رسول الله صلّی الله علیه[وآله]و سَلَّم عن جبهته». (۴).

۱- برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط ۱ حیدرآباد دکن، کتاب الصلوهٔ، باب الکشف عن السجدهٔ فی السجود.

۳- ازرقی، اخبار مکه، ج ۳، ص ۱۵۱.

۴- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

ص:۱۱۰

ـ پیامبر گرامی، شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود، در حالی که بر پیشانی خود، دستار بسته بود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمامه را از پیشانی وی کنار زد.

عیاض بن عبدالله قرشی می گوید:

«رأی رسول الله (صلی الله علیه وآله) رجلًا یسجد علی کور عمامته فأومأ بیده: إرفع عمامتک و أومأ إلی جبهته». (۱).

ـ رسول خدا مردی را در حال سجده مشاهده فرمود که بر گوشه عمامه خود سجده می نمود، به وی اشاره کرد که دستار خود را بردار، و به پیشانی او اشاره فرمود.

از این روایات نیز به روشنی معلوم می گردد که لزوم سجده بر زمین، در زمان پیامبر گرامی، امری مسلّم بوده است، تاجایی که اگر یکی از مسلمانان، گوشه دستار خود را روی زمین قرار می داد تاپیشانی خود بر زمین نگذارد، مورد نهی رسول خدا قرار می گرفت.

۶ ـ پیشوایان معصوم شیعه که از طرفی ـ بنابر حدیث ثقلین ـ قرین جدایی ناپذیر قرآن و از سوی دیگر اهل بیت پیامبرند، در سخنان خود به این حقیقت، تصریح نموده اند:

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«السجود علی الأرض فریضهٔ و علی الخمرهٔ سنّهٔ». (۲).

ـ سجده بر زمین، حکم الهی و سجده بر حصیر، سنّت پیامبر است.

و در جای دیگر می فرماید:

«السجود لایجوز إلاّ علی الأرض أو علی ما أنبتت الأرض إلا

۱- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳، کتاب الصلوهٔ، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۷.

ص:۱۱۱

ما أكل أو لبس». (۱).

ـ جایز نیست سجده نمودن جز برزمین و آنچه می رویاند مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها.

نتیجه

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم گردید که نه تنها روایات اهل بیت پیامبر، بلکه سنّت رسول خدا و رفتار صحابه و تابعان آن حضرت، بر لزوم سجده کردن بر زمین و آنچه از آن می روید (مگر خوردنی ها و پوشیدنی ها) گواهی می دهد.

علاوه بر آن، قدر مسلّم آنست که سجده نمودن بر اشیای یاد شده جایز است در حالی که جایز بودن سجده بر سایر چیزها، مورد تردید و اختلاف است، بنابراین، به مقتضای احتیاط ـ که راه نجات و رستگاری است ـ سزاوار است در هنگام سجده کردن، به همین اشیای یاد شده اکتفا شود.

در پایان یادآور می شویم که این بحث، یک مسأله فقهی است و اختلاف میان فقهای اسلامی در اینگونه مسائل فرعی، فراوان به چشم می خورد، ولی یک چنین اختلاف فقهی نباید موجب نگرانی گردد ;زیرا اینگونه اختلافات فقهی، در میان چهار مذهب اهل سنّت نیز به وفور دیده می شود به عنوان مثال، مالکی ها می گویند: گذاشتن بینی بر سجدگاه، مستحب است در حالی که حنابله آن را واجب می دانند و ترک آن را از موجبات باطل شدن سجده می شمارند. (۲).

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۱، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۱.

۲- الفقه علی المذهب الأربعه، ج ۱، ص ۱۶۱، طبع مصر، کتاب الصلوة، مبحث السجود.

ص:۱۱۲

چرا شیعیان به هنگام زیارت، در و دیوار حرم را می بوسند و به آنها تبرک می جویند؟

اشاره

پاسخ: تبرک جستن به آثار اولیای خدا، مسأله ای نیست که هم اکنون در میان گروهی از مسلمانان پدید آمده باشد، بلکه ریشه های این رفتار را در ژرفای تاریخ زندگانی رسول خدا و صحابه آن حضرت می توان یافت.

نه تنها پیامبر گرامی و یاران وی، بلکه پیامبران پیشین نیز، بدین امر مبادرت میورزیدند. و اینک دلایل مشروع بودن تبرّک به آثار اولیا از دیدگاه کتاب و سنّت را از نظر شما می گذرانیم:

۱ ـ در قرآن کریم می خوانیم: هنگامی که یوسف صدیق، خود را به برادران خویش معرفی کرد وآنان را مورد بخشودگی قرار داد، فرمود:

«إذْهَبُوا بِقَمِيْصِيْ هذا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أبِىْ يَأتِ بَصِيْراً». (۱).

ـ این پیراهن مرا با خود ببرید و بر صورت پدرم (یعقوب) افکنید تا دیدگانش بینا گردد.

۱- یوسف: ۹۳

ص:۱۱۳

ص:۱۱۴

سپس می فرماید:

«فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِیْرُ أَلْقاهُ علی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً». (۱).

ـ آنگاه که مژده دهنده، آن پیراهن را بر رخسار او افکند، بینایی وی بازگشت.

این سخن گویای قرآن، گواه روشنی بر تبرک جستن پیامبر خدا (یعقوب) به پیراهن پیامبری دیگر (حضرت یوسف) می باشد، بلکه بیانگر آن است که پیراهن یاد شده، موجب بازگشت بینایی حضرت یعقوب گردید.

آیا می توان گفت رفتار این دو پیامبر گرامی، از چهارچوب توحید و پرستش خدا خارج بوده است؟!

۲ ـ شکی نیست که پیامبر گرامی اسلام، به هنگام طواف خانه خدا، حجرالاسود را استلام می نمود و یا می بوسید.

بخاری در صحیح خود می گوید: مردی از عبدالله بن عمر درباره استلام حجر سؤال کرد و او در پاسخ گفت:

«رأیت رسول الله (صلی الله علیه وآله) یستلمه و یقبّله». (۲).

ـ پیامبر را مشاهده کردم که حجرالاسود را استلام می نمود و می بوسید.

در صورتی که اگر لمس کردن و یا بوسیدن سنگی، شرک به خدا بود، هرگز پیامبر (که منادی توحید است) به چنین کاری مبادرت نمیورزید.

۳ ـ در کتب صحاح و مسانید و در میان کتاب های تاریخ و سنن، روایات انبوهی در مورد تبرّک جستن صحابه پیامبر به آثار آن حضرت ;مانند لباس، آب وضو، ظرف آب و... به چشم می خورد که با مراجعه به آنها، کوچکترین تردیدی در مشروعیّت و پسندیده بودن آن باقی نمی ماند.

۱- یوسف: ۹۶

۲- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه ۱۵۲- ۱۵۱، ط مصر

ص:۱۱۵

گرچه شمارش همه روایات در این زمینه، در این نوشتار نمی گنجد، ولی به عنوان مثال، برخی از آنها را دراینجا یادآور می شویم:

الف: بخاری در صحیح خود، در ضمن روایتی طولانی که شرح برخی از ویژگی های پیامبر و یاران او را دربردارد، چنین می گوید:

«و إذا توضّأ كادوا يقتتِلون على وضوئه». (۱).

ـ هر گاه پیامبر وضو می گرفت، نزدیک بود مسلمانان، (بر سر بدست آوردن آب وضوی آن حضرت) باهم بجنگند.

ب ـ ابن حجر می گوید:

«إنَّ النّبيّ صلّى اللّه عليه و على آلِهِ و سلّم كان يؤتى بالصّبيان فيبرك عليهم». (۲).

ـ کودکان را نزد پیامبر می آوردند و آن حضرت به منظور تبرک آنان، دعا می کرد.

ج ـ محمد طاهر مکّی می گوید:

«از ام ثابت روایت شده که گفت: رسول خدا بر من وارد شد و از دهانه مشکی که آویزان بود، ایستاده آب نوشید و من برخاستم و دهانه مشک را بریدم».

سپس می افزاید:

«این حدیث را ترمذی روایت کرده و می گوید: حدیث صحیح و حسن است و شارح این حدیث در کتاب ریاض الصالحین می گوید: ام ثابت، دهانه مشک را برید تا جای دهان پیامبر را نگهداری کند و بدو تبرّک

۱- صحیح بخاری، ج ۳، باب مایجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه، ص ۱۹۵

۲- الاصابه، ج ۱، خطبه کتاب، ص ۷، ط مصر.

ص:۱۱۶

جوید و همچنین صحابه می کوشیدند تا از جایی که رسول خدا از آن آب نوشیده بود، آب بنوشند». (۱).

«کان رسُولُ اللهِ صلَّی الله علیه[و آله]و سلَّم إذا صلّی الغداة جاء خدم المدینة بِآنیتهم فیها الماء فما یؤتی بإناء إلاّ غمس یده فیها فربّما جاؤوه فی الغداة الباردة فیغمس یده فیها». (۲).

ـ خدمت گزاران مدینه به هنگام نماز صبح با ظرف آب نزد پیامبر می رفتند، پیامبر گرامی دست مبارک خود را درهر یک از آن ظروف آب فرو می برد، چه بسا در بامداد سردی خدمت وی می رسیدند، باز هم پیامبر دست خود را در آنها فرو می برد. (۳).

بدین سان، دلایل جواز تبرّک به آثار اولیای خدا روشن گشت و معلوم گردید کسانی که شیعه که را به خاطر این رفتار، به شرک و دوگانه پرستی، متهم می کنند، معنای توحید و شرک را درست تحلیل نکرده اند. زیرا شرک و پرستش غیر خدا، بدان معنا است که در کنار پرستش خدا، موجود دیگری را نیز خدا بدانیم و یا کارهای خدایی را به وی نسبت دهیم، بطوری که او را در اصل هستی و یا اثربخشی، مستقل و بی نیاز از خدا قلمداد نماییم.

در حالی که شیعه، آثار اولیای خدا را مانند خود آنان، مخلوق و آفریده

۱- تبرک الصحابه، محمد طاهر مکّی، فصل اول، ص ۲۹، ترجمه انصاری.

۲- صحیح مسلم، جزء ۷، کتاب الفضائل، باب قرب النبی- ص- من الناس و تبرّکهم به، ص ۷۹.

۳- به منظور آگاهی بیشتر، می‌توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

۱. صحیح بخاری، کتاب اشربه

۲. موطّأ مالک، ج ۱، ص ۱۳۸، باب صلوت فرستادن بر پیامبر

۳. اسدالغابه، ج ۵، ص ۹۰

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲

۵. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج ۳، ص ۶۳۱

۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲

ص:۱۱۷

خدا می داند که هم در اصل وجود و پیدایش خود وهم در منشأ آثار بودن، نیازمند به خداوند یگانه اند.

شیعه تنها به پاس احترام پیشوایان خود و پیشتازان دین خدا و به منظور ابراز محبّت بی شائبه خود نسبت به آنان، بدان آثار تبرّک می جوید.

اگر شیعیان به هنگام زیارت حرم پیامبر و اهل بیت آن حضرت، ضریح را می بوسند، و یا در و دیوار را لمس می کنند، تنها بدان جهت است که به پیامبر گرامی و عترت او عشق میورزند و این یک مسأله عاطفی انسانی است که در وجود یک انسان شیفته، تجلّی می کند.

ادیبی شیرین سخن می گوید:

أَمُرُّ عَلَی الدِّیارِ دِیار سَلْمی
أُقَبِّلُ ذَا الْجِدارَ وَ ذَا الْجِدارا

وَ ما حُبُّ الدِّیارِ شَغَفْنَ قَلْبِیْ
وَلکِنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیارا

ـ بر دیار سلمی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می بوسم.

ـ دوستی آن دیار، قلب مرا شاد نمی سازد، بلکه محبّت ساکن آن است که مرا به وجد و سرور می آورد.

ص:۱۱۸

ص:۱۱۹

آیا از دیدگاه اسلام، دین از سیاست جدا نیست؟

اشاره

پاسخ: بیش از هر چیز، سزاوار است، معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست آشکار گردد. در اینجا برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

۱ ـ سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می کند).

بدیهی است سیاست بدین معنا، گذشته از این که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حیله و تقلّب چیزی نیست و با دین سازگار نمی باشد.

۲ ـ آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی یک جامعه از طریق اصول صحیح اسلامی در زمینه های گوناگون، تفسیر نماییم. سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنّت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی باشد.

اینک برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می شویم:

ص:۱۲۰

روشن ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان آفتاب، روشن می گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، درصدد پدید آوردن یک حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی ریزی طرح ها و برنامه های اسلام را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همّت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:

پیامبر، پایه گذار حکومت اسلامی است:

۱ ـ آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش های گوناگون، به تشکیل هسته های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می آمدند، ملاقات می کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می نمود و دراین میان، با دو گروه از مردم مدینه در محلّ «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند (۱)و بدین سان، نخستین گامهای سیاستگذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد.

۲ ـ رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه گذاری و تشکیل یک سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

۳ ـ پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با اعزام

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۱، مبحث عقبه اولی، ط ۲، مصر.

ص:۱۲۱

سفیران و ارسال نامه های تاریخی، با قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه وآله) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراطور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند. (۱).

۴ـ رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعهٔ بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طیّ نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرّحیم، (هذا کتاب) من محمّد رسول الله (صلی الله علیه وآله)لرفاعهٔ بن زید إنّی بعثته إلی قومه عامَّهً و من دخل فیهم یدعوهم إلی الله و إلی رسوله فمن أقبل منهم ففی حزب الله و حزب رسوله و من أدبر فله أمانُ شهرین». (۲).

ـ به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر خدا برای رفاعهٔ بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس هرکس دعوت وی را بپذیرد، ازحزب خدا و پیامبر خواهد بود و هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

۱- مانند «الوثائق السیاسیّه» محمد حمیداللّه و «مکاتیب الرسول» علی احمدی.

۲- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴

ص:۱۲۲

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقـدام ها از پیامبر (صـلی الله علیه وآله) شـکی نیست که وی از آغاز بعثت، درصدد تشـکیل یک حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقّق یابد.

آیا کارهایی از قبیل پیمان بسـتن با گروه ها و قبایل متنفّـذ، بنیان گـذاری ارتشـی نیرومند، اعزام سـفیر به کشورهای مختلف، هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسـیل داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دورو نزدیک و امثال این کارها، جز «سیاست» ـ به معنای تدبیر و اداره شؤون جامعه ـ نام دیگری دارد؟

گذشـته از سـیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسـلمانان و بخصوص روش امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) برای هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر «هماهنگی دین با سیاست» گواهی می دهد.

دانشـمندان هر دو گروه اسـلامی، دلایل گسترده ای از کتاب و سـنّت بر لزوم حکومت و مـدیریّت امور جامعه، اقامه کرده اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیّه» می گوید:

«الامامهٔ موضوعهٔ لخلافهٔ النبوّهٔ فی حراسهٔ الدّین و سیاسهٔ الدّنیا، و عقدها لمن یقوم بها فی الامَّهِٔ واجبٌ بالإجماع». (۱).

ـ امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیرامور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

۱- الاحکام السلطانیه ماوردی، باب اوّل، ص ۵، ط ۱، مصر.

ص:۱۲۳

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنّت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

۱ ـ دلیل عقلی

۲ ـ دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:

«لما فی طباع العقلاء، من التّسلیم لزعیم یمنعهم من التّظالم، و یفصل بینهم فی التَّنازع و التّخاصم، و لولا الْولاة لکانُوا فوضی مهملین و همجا مضاعین». (۱).

ـ زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده وآشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولکن جاء الشّرع بتفویض الامور إلی ولیّه فی الدّین، قال الله عزّوجلّ: (یا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الاْمْرِ مِنْکُمْ) ففرض علینا طاعة أولِی الامْر فینا و هم الائمة المتامرون علینا». (۲).

ـ ولی، دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولیّ و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خداو پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.»

۱– همان.

۲– الاحکام السلطانیه، باب اوّل، ص ۵، ط ۱، مصر.

ص:۱۲۴

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می کند که به امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فرازهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«انّا لانجد فرقهً من الفرق و لا ملّهٔ من الملل بقوا و عاشوا إلا بقیّم و رئیس لما لابُدّ لهم منه من أمر الدّین و الدّنیا فلم یجز فی حکمهٔ الحکیم أن یترک الخلق لما یعلم أنَّه لابدّ لهم منه ولاقوام لهم إلا بِهِ فیقاتلون به عدوَّهم و یقسمون به فیئهم و یقیمون بِهِ جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم». (۱).

ـ ما هیچ گروه و امّتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد ;فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقاهت، در این نوشتار کوتاه، نمی گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می گردد که بخش بزرگی از

۱- علل الشرائع، باب ۱۸۲، ح ۹، ص ۲۵۳

ص:۱۲۵

قوانین شرعی، بدون برپا کردن یک حکومت نیرومند، تحقق نمی پذیرد.
اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف ونهی از منکر در چهارچوبی گسترده و برقراری یک نظام مالی مدوّن و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از یک نظام توانا و حکومت منسجم، نمی تواند جامه عمل بپوشد ;زیرا حمایت از شرع مقدّس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل یک چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان ونیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون یک نظام و تشکیلات هماهنگ وتوانا، امکان پذیر نمی باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.
گرچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید، محدود نمی شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی روشن می گردد که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت اسلامی برپایه نظام ارزشی شرع انور، یک ضرورت غیرقابل اجتناب و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می باشد.

ص:۱۲۶

ص:۱۲۷

چرا شیعه، فرزندان علی بن ابی طالب (حسن و حسین) را فرزندان رسول خدا می خواند؟

پاسخ: با بررسی کتاب های تفسیر و تاریخ و روایات، روشن می شود که این گفتار، به شیعه اختصاص ندارد بلکه می توان گفت: همه محققان مسلمان، از تمام گروه های اسلامی بر این مسأله، اتفاق نظر دارند.

اینک با استناد به قرآن مجید و احادیث و سخنان مفسران مشهور، دلایل روشن این مسأله را از نظر می گذرانیم:

اصولاً قرآن کریم، فرزندان صلبی انسان را فرزندان او می داند، همچنین کسانی را که از اولاد وی[اعم از دختر یا پسر]به دنیا می آیند، فرزندان وی می خواند.

از دیدگاه کتاب و سنّت، شواهد فراوانی بر این حقیقت وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

۱ ـ قرآن مجید، در آیه ذیل، حضرت عیسی را از فرزندان ابراهیم خلیل می شمارد، در حالی که عیسی فرزند مریم است و از طریق مادر، به حضرت ابراهیم می رسد:

ص:۱۲۸

«وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُودَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوْسی وَ هرُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ، وَ زَکَرِیّا وَ یحیی و عِیْسی». (۱).

ـ و ما به ابراهیم، اسحق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست هدایت کردیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندان ابراهیم: داوود و سلیمان و ایّوب و یوسف وموسی و هارون رانیز هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم. و[همچنین از فرزندان ابراهیم]زکریّا و یحیی و عیسی.

دانشمندان مسلمان، آیه یاد شده را گواهی روشن بر این دانسته اند که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرزندان رسول خدا و ذریّه او هستند.

برای نمونه، به یکی از آن موارد اشاره می کنیم:

جلال الدین سیوطی نقل می کند که:

«أرَسل الحجاج إلی یحیی بن یعمر فقال: بلغنی انَّک تزعم أنّ الحسن و الحسین من ذرّیهٔ النبی (صلی الله علیه وآله) تجده فی کتاب الله و قد قرأته من أوَّله إلی آخره فلم أجده.

قال: ألسْت تقرأ سورهٔ الانعام: «وَ مِنْ ذُرِّیتِهِ داوُودَ وَ سُلَیْمانَ» حَتّی بَلَغَ «وَ یَحیی وَ عِیْسی»؟ قالَ: بَلی. قالَ: ألَیْسَ عِسی من ذریهٔ ابراهیم و لیس له أبٌ؟ قال: صدقت». (۲).

روزی حجّاج، به دنبال «یحیی بن یعمر» فرستاد و به وی گفت: برایم گزارش داده اند که تو می پنداری حسن و حسین، فرزندان و ذریّه پیامبرند و این سخن را در کتاب خدا (قرآن) یافته ای، در حالی که من از

۱- انعام: ۸۴ و ۸۵

۲- درالمنثور، ج ۳، ص ۲۸، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

ص:۱۲۹

آغاز تا پایان قرآن را خواندم و این سخن را نیافتم.

«یحیی بن یعمر» گفت: آیا این آیه از سوره انعام را نخوانده ای که می فرماید «وَ مِنْ ذُرِّیتِهِ داوُودَ وَ سُلَیْمانَ» تا آنجا که می فرماید: «وَیَحْیی وَ عِیْسی»؟ گفت: چرا، خوانده ام.

یحی گفت: آیا در این سخن قرآن، حضرت عیسی به عنوان ذرّیه ابراهیم به شمار نرفته است در حالی که برای او پدری نبود[و از طریق مادر به ابراهیم می رسد؟]حجاج پاسخ داد: سخن تو، درست است.

از مجموع آیه یاد شده و سخنان مفسّران قرآن، به روشنی معلوم می گردد که نه تنها شیعه بلکه تمام دانشمندان مسلمان، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را ذریّه و فرزندان رسول خدا می نامند.

۲ ـ یکی از آیات روشن قرآن که بر صحّت گفتار یاد شده، گواهی می دهد، آیه مباهله در سوره «آل عمران» است. اینک نصّ آیه مباهله را همراه با سخنان مفسران می آوریم:

«فَمَنْ حاجَّکَ فِیْهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ ـ أبناءَ ناوَ أبناءَکُمْ وَ نِساءَنا و نِساءَکُمْ وَ أنفُسَنا وَ أنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعَنهَ اللهِ عَلَی الکاذِبِیْنَ». (۱)

ـ هرکس با تو در مقام مجادله برمی آید، پس از آن که به وحی خدا آگاه گشتی، بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، و زنان ما و زنان شما، و جان های ما و جان های شما را فراخوانیم، سپس یکدیگر را نفرین نماییم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

مفسران می گویند: آیه یاد شده که به آیه «مباهله» معروف است، در مقام مناظره پیامبر گرامی با سران مسیحیان نجران و پس از لجاجت وزیدن

۱- آل عمران: ۶۱

ص:۱۳۰

آنان، فرو فرستاده شد و آن حضرت به فرمان خدا، همراه با علیّ بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین ـ سلام الله علیهم ـ به منظور مباهله به راه افتادند و چون بزرگان نصاری، رفتار پیامبر و اهل بیت آن حضرت را مشاهده نمودند، بر جان خود بیم کردند و از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)درخواست کردند تا از مباهله و نفرین آنان صرف نظر نماید و آن حضرت هم پیشنهاد آنان را پذیرفت و با بستن پیمانی، این قضیّه خاتمه یافت.

از آنجا که دانشمندان هر دو گروه شیعه و سنّی، بر این نکته اتفاق نظر دارند که در روز مباهله، امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، همراه پیامبر گرامی بودند، به روشنی معلوم می گردد که مقصود از «أبناءنا»[یعنی فرزندان ما]در سخن رسول خدا، امام حسن و امام حسین می باشند، و بدین سان روشن می گردد که حسن و حسین (علیهما السلام)در آیه یاد شده، فرزندان پیامبر گرامی قلمداد شده اند.

لازم به ذکر است که مفسّران، پس از نقل روایات بسیار در ذیل آیه مباهله، بر صحّت این برداشت روشن، گواهی می دهند و ما به عنوان نمونه، به برخی از آنها، اشاره می کنیم:

الف:

جلال الدین سیوطی به نقل از حاکم و ابن مردویه و ابونعیم، از جابر بن عبدالله، چنین می کند:

«أنفسنا و أنفُسَکم»: رسول الله (صلی الله علیه وآله) و عَلِیّ، وَ أبناءنا: الحسن و الحسین و نِساءنا: فاطمَهُ». (۱).

ـ مقصود از «أنفسنا»[جان های ما]، علی بن ابی طالب است و «أبناءنا»

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۳۹، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

ص:۱۳۱

[فرزندان ما]حسن و حسین و «نساءنا»[بانوان ما]فاطمه.

ب:

فخرالدین رازی در تفسیر خود، پس از بیان روایت یاد شده می گوید:

«وَاعْلَمْ أنّ هذه الّروایهٔ کالمتّفق علی صحتها بین أهل التّفسیر و الحدیث». (۱).

ـ بدان که این روایت، به عنوان حدیثی است که اهل تفسیر و حدیث، بر صحّت آن اتفاق نظر دارند.

آنگاه چنین می افزاید:

«المسألهٔ الرّابعهٔ: هذه الایهٔ دالَّهٌ علی أنَّ الحسن و الحسین (علیهما السلام) کانا إبنی رسول الله (صلی الله علیه وآله) وعد أن یدعوا ابناءه فدعا الحسن و الحسین فوجب أن یکون إبنیه». (۲).

ـ آیه یاد شده گواه این معناست که حسن و حسین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر بودند ; زیرا قرار بود رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، فرزندان خود را فرابخواند، پس حسن و حسین را فراخواند.

ج: ابوعبدالله قرطبی نیز، در تفسیر خود، اینگونه آورده که:

«[أبناءَنا]دَلیلٌ علی أنَّ ابناء البنات یسمَّون أبناءاً». (۳).

ـ[أبناءنا]در سخن قرآن (در آیه یاد شده)، گواه آن است که فرزندان دختر انسان، فرزندان انسان قلمداد می گردند.

۳ ـ سخنان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روشن ترین گواه است بر این که امام حسن

۱- تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج ۲، ص ۴۸۸، ط ۱، مصر، سنه ۱۳۰۸ ه.

۲- همان.

۳- الجامع لأحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴، ط بیروت.

ص:۱۳۲

و امام حسین (علیهما السلام)فرزندان پیامبر گرامی اند.

و اینجا به دو نمونه از سخنان آن حضرت اشاره می کنیم:

الف: رسول خدا، در مورد حسن و حسین فرمود:

«هذان إبنای من أحبّهما فقد أحبّنی». (۱).

ـ حسن و حسین، دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است.

ب: و نیز پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) با اشاره به حسن و حسین (علیهما السلام) فرمود:

«إنّ ابنیّ هذینَ ریحانتیّ من الدّنیا». (۲).

ـ این دو فرزند من، دو ریحانه من از دنیا هستند.

۱- تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمهٔ الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۹، ح ۱۰۶، ط ۱ بیروت. سنه ۱۴۰۰ ه.

۲- مدرک سابق، ص ۶۲، ح ۱۱۲

ص:۱۳۳

چرا شیعه، خلافت را تنصیصی می داند؟

پاسخ: روشن است که دین مقدّس اسلام، آیینی جهانی و جاودانی است و تا پیامبر گرامی در قید حیات است، رهبری مردم بر عهده او است و پس از درگذشت وی، باید رهبری به شایسته ترین فرد و امّت، واگذار گردد.

در این که آیا مقام و منصب رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) یک مقام تنصیصی است (که به فرمان پروردگار جهان و تصریح رسول خدا (صلی الله علیه وآله)برگزیده می شود) و یا یک مقام انتخابی است، دو نظر وجود دار: شیعیان معتقدند که مقام رهبری، مقام تنصیصی است و باید جانشین پیامبر، از جانب خدا تعیین گردد، در حالی که اهل سنّت معتقدند که این مقام، مقام انتخابی و گزینشی است و امّت باید فردی را پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای اداره امور کشور برگزینند.

محاسبات اجتماعی گواه است بر تنصیصی بودن خلافت

دانشمندان شیعه، دلایل بسیاری را بر لزوم تنصیصی بودن مقام خلافت، در کتابهای اعتقادی خویش بیان کرده اند، ولی آنچه در اینجا می تواند مطرح کرد، تجزیه و تحلیل شرایط حاکم بر عصر رسالت است که به روشنی بر

صحّت نظریه شیعه گواهی می دهد.

بررسی سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت، ایجاب می کرد که جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید بوسیله خدا از طریق خود پیامبر (صلی الله علیه وآله)برگزیده شود. زیرا جامعه اسلامی، پیوسته از ناحیه یک خطر مثلث (امپراطوری روم، پادشاهی ایران و منافقان) به شکست و نابودی تهدید می شد. همچنین مصالح امّت ایجاد می کرد که پیامبر با تعیین رهبر سیاسی، همه امّت را در برابر دشمن خارجی، در صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلّط او را ـ که اختلافات داخلی به آن کمک می نماید ـ از بین ببرد.

اینک توضیح این مطلب

یک ضلع از این مثلث خطرناک را، امپراطوری روم تشکیل می داد. این قدرت بزرگ، در شمال شبه جزیره استقرار یافته و پیوسته فکر پیامبر را به خود مشغول کرده بود و آن حضرت تا آخرین لحظه زندگانی خویش از اندیشه روم فارغ نگشت.

نخستین برخورد نظامی مسلمانان با ارتش مسیحی روم، در سال هشتم هجری در سرزمین فلسطین بود. این برخورد به قتل سه فرمانده به نام های «جعفر طیّار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» و شکست ناگوار ارتش اسلام منتهی گردید.

عقب نشینی سپاه اسلام در برابر سپاه کفر، مایه جرأت ارتش قیصر گردید و هر لحظه بیم آن می رفت که مرکز اسلامی مورد تاخت و تاز قرار گیرد. از این جهت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سال نهم هجرت، با ارتش گران و سنگینی، به سوی کرانه های شام حرکت کرد تا هر نوع برخورد نظامی را شخصاً رهبری کند. در این مسافرت سراسر رنج و زحمت، ارتش اسلام توانست حیثیت

ص:۱۳۵

دیرینه خود را بازیابد و حیات سیاسی خود را تجدید کند.

این پیروزی نسبی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را قانع نساخت و چند روز پیش از بیماری خود، ارتش اسلام را به فرماندهی «اسامه» مأمور کرد تا به کرانه های شام بروند و در صحنه حضور یابند.

ضلع دوم دشمن، پادشاهی ایران بود، تا آنجا که خسرو ایران از شدت ناراحتی، نامه پیامبر را پاره نمود و سفیر او را با اهانت بیرون کرد و به استاندار یمن نوشت که پیامبر را دستگیر کند و در صورت امتناع، او را بکشد.

اگر چه خسرو پرویز ـ پادشاه ایران ـ در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله)درگذشت، امّا موضوع استقلال ناحیه یمن، ـ که مدتها مستعمره دولت ایران بود ـ از چشم انداز خسروان ایران دور نبود و هرگز تکبّر و نخوت به سیاستمداران ایرانی اجازه نمی داد که وجود چنین قدرتی را تحمّل کنند.

خطر سوم، خطر حزب منافق بود که پیوسته به صورت ستون پنجم در میان مسلمانان مشغول تبهکاری و ایجاد نفاق بودند تا آنجا که قصد جان پیامبر نموده و خواستند او را در راه تبوک به مدینه، ترور نمایند. گروهی با خود زمزمه می کردند که با مرگ رسول خدا، نهضت اسلامی پایان می گیرد و همگی آسوده می شوند. (۱).

قدرت تخریبی منافقان، به پایه ای بود که قرآن از آنها، در سوره های: آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد، فتح، مجادله، حدید، منافقین و حشر یاد می کند. (۲).

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که در کمین اسلام نشسته بودند، صحیح است که پیامبر سلام، برای جامعه نوبنیاد اسلامی، جانشینی برای

۱- طور: ۳۰

۲- با اقتباس از «فروغ ابدیّت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

ص:۱۳۶

رهبری دینی و سیاسی و... معرفی نکند؟
محاسبات اجتماعی می گوید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید با معرّفی زعیم و رهبر، از بروز هر نوع اختلاف پس از خود، جلوگیری نموده و با پدید آوردن یک خطّ دفاعی محکم و استوار، وحدت اسلامی را بیمه سازد. پیشگیری از هر نوع حوادث بد و ناگوار و این که پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)، هر گروهی بگوید: باید امیر از ما باشد، جز با معرّفی و تعیین رهبر، امکان پذیر نبود.
این محاسبات اجتماعی، ما را به صحّت و استواری نظریّه تنصیصی بودن مقام رهبری پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) رهنمون می کند.
گواهی نصوص رسول خدا (صلی الله علیه وآله)
براساس این زمینه اجتماعی و جهات دیگر، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از نخستین روزهای بعثت تا واپسین ایام شریف خویش، مسأله جانشینی را مطرح کرده و جانشین خویش را هم در آغاز رسالت خود ـ در مراسمی که به مناسبت آشکار ساختن نبوّت برای خویشاوندان خود برقرار نمود ـ و هم در پایان عمر خود ـ هنگام بازگشت از حجّهٔ الوداع در «غدیر خم» ـ و در طول زندگانی خویش، معیّن فرموده است که سه نمونه استوار از نصوص یاد شده را در پاسخ سؤال شماره ۲، همراه با اسناد و مدارک آنها در کتابهای دانشمندان و محدثان اسلامی، بیان نمودیم.
با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی یاد شده در صدر اسلام و با مراجعه به نصوص رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مورد معرفی و تعیین امیر مؤمنان به عنوان جانشین خویش، به روشنی معلوم می گردد که مسأله «تنصیصی بودن مقام خلافت» مسأله ای ضروری و اجتناب ناپذیر است.

ص:۱۳۷

آیا سوگند به غیر خدا شرک است؟

پاسخ: تفسیر واژه های توحید و شرک را باید از میان آیات و سنّت جستجو کرد ;زیرا قرآن مجید و رفتار رسول خدا، ارزنده ترین معیارهای شناخت حق از باطل و توحید از شرک، می باشند.

بر این اساس، سزاوار است تا هر اندیشه و رفتار را در پیشگاه وجدان بیدار و بدون تعصّب، با محک منطق وحی و شیوه زندگانی پیامبر گرامی، ارزیابی نماییم.

اینک، دلایل روشن خود را بر جواز سوگند به غیر خدا، از دیدگاه کتاب و سنّت، یادآور می شویم:

۱ ـ قرآن مجید، در لابلای آیات جاودان خویش، به آفریده های برومندی چون «جان پیامبر»، «روان انسان»، «قلم» که مظهر نگارش است، «خورشید»، «ماه»، «ستاره»، «روز و شب»، «آسمان و زمین»، «زمان» و «کوهساران و دریا» سوگند یاد کرده است که برخی از آن آیات را از نظر شما می گذارنیم.

ص:۱۳۸

الف: «لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِیْ سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُوْنَ». (۱).

ـ (ای پیامبر)، به جانت سوگند، آنان در مستی (تمایلات نفسانی) خویش، سرگردانند.

ب: «والشَّمسِ وَ ضُحیها. وَالْقَمَرِ إذا تَلیها. وَالنَّهارِ إذا جَلّیها. وَاللَّیْلِ إذا یَغْشیها وَالسَّماءِ وَ ما بَنیها. وَالأرْضِ وَ ما طَحیها. وَ نَفْس وَ ما سَوّیها. فَأَلْهَمَها فُجورَها وَ تَقْویها...». (۲).

ـ سوگند به خورشید و تابش آن، و قسم به ماه وقتی به دنبال خورشید برون آید، و سوگند به روز آنگاه که جهان را پرفروغ سازد، و قسم به شب وقتی که جهان را در پرده سیاه خود کشد، و قسم به آسمان و آن که آن را برافراشت و سوگند به زمین و آن که آن را گسترانید و سوگند به جان (انسان) و آن که او را نیکو آفرید و نیک و بد او را به وی الهام نمود.

ج: «وَالنَّجْمِ إذا هَوی». (۳).

ـ سوگند به ستاره آنگاه که فرود آید.

د: «ن، وَالْقَلَمِ وَ ما یَسْطُرُونَ». (۴).

ـ قسم به قلم و آنچه می نگارند.

هـ: «وَالْعَصْرِ إنَّ الانْسانَ لَفِیْ خُسْر...». (۵).

ـ سوگند به زمان، انسان در زیان است...

۱- حجر: ۷۲

۲- شمس: ۸- ۱

۳- نجم: ۱

۴- قلم: ۱

۵- عصر: ۲- ۱

ص:۱۳۹

و: «وَالْفَجْرِ وَ لَیال عَشْر». (۱).

ـ قسم به سپیده و شب های ده گانه.

ز: «وَالطُّورِ وَ کِتاب مَسْطُور فِیْ رِقٍّ مَنْشُور وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالبَحْرِ الْمَسْجُوْرِ». (۲).

ـ سوگند به کوه طور سینا، قسم به کتاب نوشته شده (قرآن) در صحیفه منشور، سوگند به «بیت معمور» (خانه آباد)، قسم به طاق برافراشته، سوگند به دریای پرتلاطم.

همچنین، سوگند به مظاهر جهان آفرینش، در سوره های «نازعات»، «مرسلات»، «بروج»، «طارق»، «بلد»، «تین» و «ضُحی»، به چشم می خورد.

شکی نیست که اگر سوگند به غیر خدا، موجب شرک و دوگانه پرستی بود، هرگز قرآن کریم، که منشور جاودان توحید و یکتاپرستی است، بدان مبادرت نمیورزید و اگر هم یک چنین سوگندی از خصایص خدا بود، می باید در آیات قرآن تذکّر داده شود تا اشتباه رخ ندهد.

۲ ـ همه مسلمانان جهان، پیامبر گرامی را اسوه خویش می دانند و به روش زندگانی و رفتار آن حضرت، به عنوان میزان سنجش و ملاک تشخیص درست از نادرست، می نگرند.

محقّقان مسلمان و نگارندگان صحاح و مسانید، موارد بسیاری از سوگندهای پیامبر گرامی به غیر خدا را روایت نموده اند.

احمد بن حنبل ـ پیشوای گروه حنابله ـ در کتاب مسند خود، از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«فلعمری لأن تکلّم بمعروف و تنهی عن منکر خیرٌ من أن

۱- فجر: ۲- ۱

۲- طور: ۶- ۱

ص:۱۴۰

تسکت». (۱).

ـ به جانم سوگند، اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر از آن است که ساکت باشی.

مسلم بن حجّاج در کتاب صحیح خویش، که یکی از صحاح شش گانه به شمار می رود، چنین آورده:

«جاءَ رَجل إلی النّبیّ (صلی الله علیه وآله) فقال یا رسول الله أیُّ الصَّدقهٔ أعظم اجراً؟ فقال: أما و أبیک لتنبأنَّه أن تصدّق و أنت صحیحٌ شحیحٌ تخشی الفقر و تأمل البقاء...». (۲).

ـ مردی از پیامبر گرامی پرسید: پاداش کدام صدقه بزرگتر است؟ فرمود: به پدرت سوگند، از آن آگاه خواهی شد و آن این که در حالت سلامت و حرض خود و با بیم فقر و امید به بقاء، صدقه دهی».

آیا کسانی که بخش عظیمی از مسلمانان جهان را به خاطر جایز دانستن سوگند به غیر خدا، مشرک می پندارند، این رفتار آشکار آن حضرت را چگونه توجیه می کنند؟

۳ ـ گذشته از کتاب خدا و سنّت پیامبر، رفتار یاران نزدیک رسول خدا نیز، گواه روشنی بر جایز بودن قسم به غیر خداوند است:

علی بن ابی طالب (علیه السلام) در بسیاری از فرازهای سخنان بلند خویش، به جان خود سوگند یاد می کند، آنجا که می فرماید:

«ولعمری لیضعّفنّ لکم التّیه من بعدی أضعافاً». (۳).

۱– مسند احمد، ج ۵، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث بشیر بن خصاصیّه سدوسی.

۲– صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاهٔ، باب بیان ان افضل الصدقه، صدقهٔ الصحیح الشّحیح، صفحه ۹۳ و ۹۴.

۳– نهج‌البلاغه محمد عبده، خطبه ۱۶۱.

ص:۱۴۱

ـ به جانم سوگند، پس از من، سرگردانی شما، چند برابر خواهد شد.

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلعمری لإنْ لم تنزع عن غیّک و شقاقک لتعرفنّهم عن قلیل یطلبونک». (۱).

ـ به جانم قسم، اگر از گمراهی و شقاوت خود دست بر نداری، آنان را خواهی شناخت که تو را می جویند. (۲).

روشن است که در برابر اینهمه روایت و نص، هیچ اجتهاد و استحسانی نمی تواند عرض اندام نماید و هیچ دلیل دیگری نمی تواند رفتار خدا در قرآن مجید و شیوه پیامبر گرامی و سیره یاران نزدیک آن حضرت ـ مانند امیر مؤمنان ـ را تخطئه نماید و آنان را به شرک و دوگانه پرستی متّهم سازد.

نتیجه:

از مجموع دلایل یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که مشروعیّت سوگند به غیر خدا از دیدگاه کتاب خدا و سنّت پیامبر و سیره مؤمنان، یک اصل مسلّم است و با توحید و یکتاپرستی منافاتی ندارد.

بنابراین، اگر ظاهر روایتی با آنچه با دلایل قطعی به ثبوت رسید مخالف باشد، باید بگونه ای توجیه و تأویل گردد که با این اصل مسلّم قرآن و روایی، سازگار باشد.

گاهی به یک روایت مبهم اشاره می شود که نصّ آن را ذکر نموده و پاسخ آن را بیان می داریم:

۱- نهج‌البلاغه محمد عبده، نامه ۹.

۲- برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه‌های ۱۶۸ و ۱۸۲ و ۱۸۷ و نامه‌های ۶ و ۵۴، مراجعه فرمایید.

ص:۱۴۲

«انّ رسول الله سمع عمر و هو یقول: و أبی. فقال إنّ الله یَنهاکم أن تحلِفوا بآبائکم و من کان حالفاً فلیحلف بالله أو یسکت». (۱).

- پیامبر گرامی شنید که عمر به پدر خود سوگند یاد می کند. پیامبر فرمود: خداوند شما را از سوگند به پدرانتان نهی کرده است هرکس قسم می خورد، به خدا سوگند یاد کند و یا ساکت باشد.

گرچه این حدیث، در برابر آیات قرآن و روایات روشنی که سوگند به غیر خدا را جایز می شمارند، نمی تواند قد برافرازد، لیکن به منظور جمع بین آن و آیات و روایات یاد شده، باید گفت: نهی از سوگند عمر به پدر خود توسط پیامبر و همچنین جلوگیری از قسم خوردن امثال وی به پدران خویش، بدان جهت است که پدران آنان نوعاً بت پرست و مشرک بوده اند. و انسان کافر و بت پرست، بی لیاقت تر از آن است که مورد قسم قرار بگیرد و به وی سوگند یاد کنند.

۱- سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۴ و ۵

ص:۱۴۳

توسل به اولیای الهی، موجب شرک و مایه بدعت است؟

پاسخ: «توسّل» موجود گرانمایه ای را جهت نیل به مقام قرب الهی، بین خود و خدا وسیله قرار دادن است.

ابن منظر در لسان العرب می گوید:

«تَوسّل إلیه بکذا، تقرّب إلیه بحرمهٔ آصرهٔ تعطفه علیه». (۱).

ـ با فلان موجود به وی متوسّل شد ;یعنی: به وسیله احترام و مقام آنچه نظر او را جلب می کند، به وی نزدیک گردید.

قرآن مجید می فرماید:

«یا أَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوا إلَیهِ الْوَسِیْلَهَٔ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیْلِ اللهِ لَعَلَّکُمْ تَفْلِحُونَ». (۲).

ـ ای مؤمنان، پرهیزکار باشید و به سوی خدای بزرگ، وسیله فراهم سازید و در راه او مبارزه کنید، باشد که رستگار گردید.

جوهری در «صحاح اللّغه» «وسیله» را اینگونه تعریف می کند:

۱- لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴

۲- مائده: ۳۴

ص:۱۴۴

«اَلْوسیلةُ ما یتقرّب به إلی الغیر».

ـ وسیله عبارت است از آنچه با آن به دیگری تقرّب می جوییم.

بنـابراین، موجود ارزشـمندی که به او متوسّل می شویم، گاهی اعمال شایسـته و پرسـتش خالصانه خداونـد است که به عنوان وسـیله نیرومنـدی مـا را به پروردگـار جهـان نزدیک می سازد و گاه یک انسان برومنـد که در نزد خـدای بزرگ، از مقام و احترام ویژه ای برخوردار است.

اقسام توسّل

توسّل را می تواند به سه قسم تقسیم نمود:

۱ ـ توسل به اعمال صالح ؛چنانکه جلال الدین سیوطی در ذیل آیه شریفه «وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ ؛»چنین روایت کرده:

«عَنْ قتادَة فی قَوله تعالی (وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ) قال: تقربوا إلی الله بطاعته و العمل بما یرضیه. (۱).

ـ قتاده در مورد آیه «وابتغو الیه الوسیله» می گوید: با اطاعت خدا و عملی که مورد خوشنودی وی باشد، به پروردگار نزدیک شود.

۲ ـ توسل به دعای بندگان شایسته، چنانکه قرآن کریم، از زبان برادران یوسف چنین حکایت می کند:

«قالُوا یا أبانا اسْتَغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا إنّا کُنّا خاطِئِیْنَ. قالَ سأسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیْ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیْم». (۲).

ـ (فرزنـدان یعقوب به پـدر خویش) گفتند: ای پدر، از خدای بزرگ، بخشـش گناهان ما را بخواه که ما در اشـتباه به سـر می بردیم. (یعقوب)

۱- در المنثور، ج ۲، ص ۲۸۰، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده

۲- یوسف: ۸- ۷

ص:۱۴۵

گفت: به زودی از پروردگار خود، برای شما طلب بخشش می نمایم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

از آیه یاد شده به روشنی معلوم می گردد که فرزندان یعقوب به دعا و استغفار پدر خویش متوسّل گردیدند و آن را وسیله بخشودگی خود دانستند و حضرت یعقوب پیامبر نیز، نه تنها به توسّل آنان اعتراض نکرد، که به آنها وعده دعا و استغفار هم داد.

۳ ـ توسّل به شخصیّت های آبرومند معنوی که در نزد خدا از مقام و حرمت خاصّی برخوردارند، به منظور نیل به مقام قرب الهی.

این نوع توسّل نیز از صدر اسلام مورد پذیرش و رفتار صحابه پیامبر بوده است.

اینک در پرتو احادیث و رفتار صحابه رسول خدا و بزرگان جهان اسلام، دلائل این مسأله را از نظر می گذرانیم:

۱ ـ احمد بن حنبل در مسند خود از عثمان بن حنیف، چنین روایت می کند:

«إنَّ رَجُلاً ضَرِیْرَ الْبَصَرِ أتی النبی صلّی الله علیه[و آله]و سلّم فقال ادع الله أن یعافینی، قال: إن شئت دعوت لک و إن شئت أخّرت ذاک فهو خیر، فقال: أدعه. فأمره أن یتوضّأ فیحسن وضوئه فیصلی رکعتین و یدعو بهذا الدّعاءِ. اللّهمَّ إنی أسئلک واتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرّحمهٔ یا محمّد إنّی توجّهت بک إلی ربّی فی حاجتی هذه، فتقضیَ لی اللّهم شفعه فیّ». (۱).

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸، بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرک حاکم، ج ۱، کتاب صلوهٔ التطوّع، ط بیروت، ص ۳۱۳

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ط داراحیاء الکتب العربیّه

«التّاج»، ج ۱، ص ۲۸۶

الجامع الصغیر سیوطی، ص ۵۹

التوسّل والوسیله، ابن تیمیّه، ص ۹۸، ط بیروت

ص:۱۴۶

ـ مردی نابینا نزد پیامبر گرامی آمد و گفت: از خدا بخواه تا مرا عافیت بخشد. پیامبر فرمود: اگر می خواهی دعا نمایم و اگر مایل هستی به تأخیر می اندازم و این بهتر می باشد. مرد نابینا عرض کرد: دعا بفرما. پیامبر گرامی او را فرمان داد تا وضو بگیرد و در وضوی خود دقّت نماید و دو رکعت نماز بگزارد و این چنین دعا کند:

پروردگارا! من از تو درخواست می کنم و به وسیله محمّد، پیامبر رحمت به تو روی می آورم. ای محمّد من در مورد نیازم به وسیله تو به پروردگار خویش متوجّه می شوم تا حاجتم را برآورده فرمایی. خدایا! او را شفیع من گردان.

درستی این روایت، مورد اتفاق محدّثان است بطوری که حاکم نیشابوری در مستدرک، پس ازنقل حدیث یاد شده، آن را به عنوان حدیث صحیح توصیف می کند و ابن ماجه نیز به نقل از ابواسحاق می گوید: «این روایتی صحیح است» و ترمذی در کتاب «ابواب الادعیه» صحّت این روایت را تأیید می نماید. و «محمد نسیب الرفاعی» نیز در کتاب «التوصّل الی حقیقهٔ التوسّل» می گوید:

«لاشک أن هذا الحدیث صحیح و مشهورٌ... و قد ثبت فیه بلاشکّ و لاریب ارتداد بصر الأعمی بدعاء رسول الله صلّی الله علیه[و آله]و سلّم له». (۱).

۱- التوصل الی حقیقهٔ التوسل، ص ۱۵۸، ط ۱، بیروت

ص:۱۴۷

ـ تردیـدی نیست که این حدیث، صـحیح و مشـهور است... و در این روایت، ثابت شده است که با دعای رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) بینایی آن مرد نابینا، به وی بازگشت.

از این روایت به خوبی روشن می شود که توسّل به پیامبر گرامی، به منظور برآورده شدن نیاز به وسـیله وی، جایز است، بلکه رسول خدا آن مردِ نابینا را فرمان داد تا آنگونه دعا کند. و با وسـیله قرار دادن پیامبر بین خود و خدا، از پروردگار جهان درخواست نماید. و این معنا همان توسّل به اولیای الهی و عزیزان درگاه خداوند است.

۲ ـ ابوعبدالله بخاری در صحیح خود می گوید:

«إنّ عمر بن الخطّاب رضی الله عنه کان إذا قحطوا إستسقی بالعبّاس بن عبدالمطلب فقال: أللّهمّ إنّا کنّا نتوسّل إلیک بنبیّنا فتسقینا و إنّا نتوسّل إلیک بعمّ نبیّنا فاسقِنا. قال فیسقون». (۱).

ـ هرگاه قحطی رخ می داد، عمر بن خطاب به وسـیله عباس بن عبدالمطلب ـ عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله)طلب باران می نمود و می گفت: خـدایا! در زمان حیات پیامبر به او متوسّل می شدیم و باران رحمت خود را بر ما نازل می فرمودی. اکنون به عموی پیامبر به سوی تو متوسّل می شویم تا ما را سیراب کنی. و سیراب می شدند.

۳ ـ مسأله توسّل به اولیای خـدا بقدری معمول و رایج بوده که مسـلمانان صدر اسـلام نیز در اشـعار خود، پیامبر را وسـیله بین خود و خدا معرفی می نمودند:

سواد بن قارب برای پیامبر گرامی، قصیده ای سرود و در لابلای ابیات آن چنین گفت:

۱- صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الجمعه، باب الاستسقاء، ص ۲۷، ط مصر

ص:۱۴۸

«وَ أشْهَدُ انَّ لا ربَّ غَيْرُهُ

و أنّك مأمُونٌ على كلّ غالِب

و انک أدْنى الْمرسلين وسيلةً

إلى الله يا بْن الأكرمين الاطائب» (۱).

ـ گواهی می دهم که پروردگاری جز خدا نیست و تو بر هر پنهان و پوشیده ای امینی و گواهی می دهم که تو ـ ای فرزند گرامیان و پاکان ـ در میان دیگر پیامبران، نزدیک ترین وسیله به سوی خدا هستی.

در عین حال که پیامبر گرامی این شعر را از سواد بن قارب شنید، ولی هرگز وی را از چنین سخنی بازنداشت و او را به شرک و بدعت متّهم نساخت.

شافعی نیز در دو بیتی که می آوریم، به این حقیقت اشاره می کند:

«آلُ النَّبِيِّ ذَرِيعتی

هُم إلَيه وسِيْلَتی

أرجوبِهِمْ اعطى غداً

بيدى اليمين صحيفتى» (۲).

ـ خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و امیدوارم که به خاطر آنان، نامه عملم به دست راست من داده شود.

گرچه روایات رسیده پیروان جواز توسّل به اولیای الهی، فراوان است، لیکن در پرتو روایات یاد شده، مسأله توسّل و مطلوب بودن آن از دیدگاه سنّت پیامبر و روش صحابه و دانشمندان بزرگ اسلامی، روشن می گردد و نیازی به اطاله سخن نیست.

با این بیان، بی پایگی گفتار آنان که توسّل به عزیزان درگاه خدا را شرک و بدعت دانسته اند، به ثبوت می رسد.

۱- الدرر السنّیه، سید احمد بن زینی دحلان ص ۲۹، به نقل از طبرانی

۲- الصواعق المحرقه ابن حجر عسقلانی ص ۱۷۸، ط قاهره

ص:۱۴۹

آیا بزرگداشت زادروز اولیای خدا، بدعت یا شرک است؟

اشاره

پاسخ: گرامی داشت خاطره بندگان شایسته خدا، بسان برپایی یادواره ها و جشن های میلاد آنان، گرچه از دیدگاه خردمندان، مسأله ای روشن است، لیکن به منظور رفع هرگونه شبهه ای در این زمینه، دلائل مشروع بودن آن را از نظر می گذرانیم:

۱ ـ برپایی مراسم، ابراز محبّت است

قرآن کریم، مسلمانان را به دوستی پیامبر گرامی و اهل بیت آن حضرت دعوت می کند:

«قل لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة فى الْقربى». (۱).

ـ (ای پیامبر)، بگو از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندانم نمی خواهم.

شکّی نیست که برگزاری مراسم گرامی داشت اولیـای الهی، جلوه ای از عشق و علاقه مردم به آنان است که از دیدگاه قرآن کریم مورد پذیرش است.

۱- شوری: ۲۳

ص:۱۵۰

۲ ـ برپایی مراسم، تعظیم پیامبر است

قرآن، علاوه بر یاری رسول خدا، تجلیل از مقام وی را نیز به عنوان معیار رستگاری و سعادت، معرّفی می کند.

«فَالَّذِیْنَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوْهُ وَ نَصَرُوْهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِیْ اُنْزِلَ مَعَهُ اولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (۱).

ـ آنان که به پیامبر گرویدند و او را گرامی داشتند و یاریش نمودند و از روشنایی که بر وی فرو فرستاده شد پیروی کردند، رستگارانند.

از آیه یاد شده، بخوبی معلوم می شود که گرامی داشت رسول خدا از دیدگاه اسلام، مطلوب وپسندیده است و برگزاری مراسمی که خاطره شکوهمند پیامبر را همیشه زنده نگاه دارد و از مقام شامخ وی تمجید نماید، مورد خوشنودی خداوند است. زیرا در این آیه، چهار صفت برای رستگاران بیان گردیده است:

الف: ایمان، «الذین آمنوا به «؛»کسانی که به وی گرویدند».

ب: پیروی از نور وی «؛واتّبعوا النّور الذی أنزل معه «؛»از نوری که بر وی فرو فرستاده شد، پیروی نمودند».

ج: یاری نمودن او «؛ونصروه «؛»او را یاری کردند».

د: تعظیم و تجلیل از مقام پیامبر «؛و عزّروه «؛»او را گرامی داشتند».

بنابراین، احترام و تعظیم پیامبر نیز علاوه بر ایمان و یاری وی و پیروی از دستوراتش، امری ضروری است و بزرگداشت پیامبر گرامی، امتثالِ «وعزّروه» می باشد.

۱- اعراف: ۱۵۷

ص:۱۵۱

۳ـ برپایی مراسم، تأسّی و پیروی از پروردگار است

خداوند در قرآن مجید، به تجلیل از پیامبر گرامی پرداخته، می فرماید:

«وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ ;»(۱)«آوازه تو را در جهان، بلند کردیم».

در پرتو این آیه شریفه، معلوم می گردد که خدا می خواهد شکوه و جلال پیامبر در جهان گسترش یابد و خود نیز در لابلای آیات قرآن، به تمجید از وی برمی خیزد.

ما نیز به پیروی از کتاب آسمانی خویش، با برگزاری یادواره های شکوهمند، از مقام والای آن اسوه کمال و فضیلت، تجلیل نموده و از این طریق، مراتب تأسّی و پیروی خود را ازپروردگار جهانیان، ابراز می داریم.

روشن است که هدف مسلمانان از این مراسم، جز بلندآوازه ساختن پیامبر گرامی چیز دیگری نیست.

۴ـ نزول وحی، کمتر از نزول مائده نیست

قرآن مجید از زبان پیامبر خدا، عیسی (علیه السلام) چنین حکایت می کند:

«قالَ عِیْسیَ ابْنُ مَرْیَم أللّهُمَّ رَبَّنا أنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیْداً لِاَوَّلِنا وَ اخِرِنا وَ ایَةً مِنْکَ وَارْزُقْنا وَ أنْتَ خَیْرُ الرّازِقِیْنَ». (۲).

ـ عیسی بن مریم عرض کرد: بار الها، پروردگارا! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای همه ما «عید» باشد و نشانه ای از جانب تو، و ما را روزی ده که بهترین روزی دهندگان تویی.

حضرت عیسی، از خدا درخواست می کند تا مائده ای آسمانی بر آنان

۱- انشراح: ۴

۲- مائده: ۱۱۴

ص:۱۵۲

نازل گردد و روز نزول آن را عید بگیرند.

اینک می پرسیم: در حالی که پیامبری گرامی، روزی را که مائده آسمانی ـ که موجب لذّت بردن جسم انسان است ـ نازل گردید; عیـد بگیرد، اکنون اگر مسـلمانان جهـان در روز نزول وحی خـدا و یا زاد روز پیامبر گرامی ـ که نجات بخش انسان ها و مایه حیات جوامع بشری است ـ مراسم جشنی برپا سازند و آن را عید بگیرند، مایه شرک یا بدعت است؟!

۵ ـ سیره مسلمانان

پیروان آیین اسـلام، از دیرزمـان به برپـایی چنین مراسـمی، که به منظور بزرگـداشت خاطره پیامبر گرامی برگزار می گردد، مبادرت میورزیدند.

حسین بن محمد دیار بکری، در «تاریخ الخمیس» چنین می نگارد:

«ولایزال أهل الإسـلام یحتفلون بشـهر مولده علیه السّـلام و یعملون الولائم و یتصدّقون فی لیالیه بأنواع الصّدقات و یظهرون السّـرور و یزیدون فی المبرّات و یعتنون بقرائهٔ مولده الکریم و یطهر علیهم من برکاته کلّ فضل عمیم». (۱).

ـ مسـلمانان جهان، هماره در ماه ولادت پیامبر جشن می گیرنـد و ولیمه می دهنـد و در شب های آن ماه، صـدقه می پردازند و ابراز شادمانی می کننـد و به انواع نیکی هاجامه عمل می پوشاننـد و به خوانـدن یادنامه میلاد وی، اهتمام میورزنـد، و رحمت ها و برکت های فراگیر او بر همگان آشکار می گردد.

با این بیان، حکم کلّی جایز بودن و شایسـتگی مراسم گرامی داشت خاطره اولیای خدا از دیدگاه قرآن و سیره مسلمانان، بدست می آید و

۱- حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخمیس، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۲۳

ص:۱۵۳

بدین سان، بی پایگی سخن آنان که برپایی یادواره عزیزان درگاه خدا را بدعت دانسته اند، روشن می گردد ;زیرا بدعت آن است که تجویز آن به صورت خصوصی یا کلّی، از قرآن و سنّت استفاده نشود، در حالی که حکم کلّی مسأله یاد شده به روشنی از آیات قرآن و روش و سیره همیشگی مسلمانان، بدست می آید.

همچنین، برپایی این مراسم، تنها به خاطر ابراز احترام و تجلیل از بندگان شایسته خدا و با اعتقاد به بندگی و نیازمندی آنان به پروردگار جهان، صورت می گیرد.

بنابراین، رفتار یاد شده با اصل توحید و یگانه پرستی کاملاً سازگار است.

بدین سان روشن می گردد گفتار کسانی که برپایی مراسم گرامی داشت اولیای الهی را موجب شرک و دوگانه پرستی دانسته اند، پایه و اساسی ندارد.

ص:۱۵۴

ص:۱۵۵

چرا شیعیان، نمازهای پنجگانه را در سه نوبت می خوانند؟

اشاره

پاسخ: نخست به منظور روشن شدن بحث، شایسته می دانیم دیدگاه فقها را در این زمینه یادآور شویم:

۱ ـ همه گروههای اسلامی در این مسأله اتفاق نظر دارند که در «عرفه» می توان هر دو نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، با هم و بدون فاصله ادا نمود، و در «مزدلفه» نیز جایز است نماز مغرب و عشا را در وقت عشا بجا آوریم.

۲ ـ حنفی ها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر در یک وقت، و نماز مغرب و عشا در یک وقت، تنها در همان دو مورد «عرفه» و «مزدلفه» جایز است و در سایر موارد، نباید صورت پذیرد.

۳ ـ حنبلی ها، مالکی ها و شافعیها می گویند: جمع بین نماز ظهر و عصر و یا جمع میان نماز مغرب و عشا در یک وقت خاص، علاوه بر دو مورد یاد شده، در حال سفر نیز، جایز است. برخی از این گروه ها، با هم خواندن دو نماز را، در موارد اضطراری ;مانند زمانی که باران ببارد و یا نمازگزار بیمار یا در

ص:۱۵۶

هراس از دشمن باشد، جایز می دانند. (۱).

۴ ـ شیعه بر آن است که هر یک از نمازهای ظهر و عصر و نمازهای مغرب و عشا، یک «وقت خاص» دارند و یک «وقت مشترک»:

الف ـ وقت خـاص نماز ظهر، از آغاز ظهر شـرعی (وقت زوال) است تا مقـدار زمانی که چهار رکعت نماز خوانـده می شود، در این مدّت محدود، تنها نماز ظهر را می توان بجا آورد.

ب ـ وقت خاصّ نماز عصر، زمانی است که از آن لحظه تا وقت غروب، تنها به اندازه مدّت خواندن نماز عصر، فرصت باشد.

ج ـ وقت مشترک بین دو نماز ظهر و عصر، از انتهای وقت خاص نماز ظهر، تا ابتدای وقت خاص نماز عصر است.

سخن شـیعه آن است که در تمـام این وقت مشترک، می توانیم نمـاز ظهر و عصـر را بـا هم و بـدون فاصـله بخوانیم، ولی اهل تسنّن معتقدنـد: از اوّل ظهر شـرعی (وقت زوال) تـا آنگـاه که سـایه هر چیز، به انـدازه خود آن چیز، گردد، به نمـاز ظهر اختصاص دارد و نباید نماز عصر، در این مدّت خوانده شود، و از آن پس تا موقع مغرب، به نماز عصر اختصاص دارد و نمی توان نماز ظهر را در آن وقت بجا آورد.

د ـ وقت خاصّ نماز مغرب، از آغاز مغرب شـرعی است تا مقدار زمانی که سه رکعت نماز خوانده شود و در این مدت محدود، تنها نماز مغرب را می توان ادا نمود.

هـ ـ وقت خـاصّ نمـاز عشـا، زمانی است که از آن لحظه تا نیمه شب شـرعی، تنها به انـدازه خوانـدن نماز عشا فرصت باشـد. در این مدت کوتاه، تنها نماز عشا را می توانیم بجا آوریم.

۱– با اقتباس از: «الفقه علی المذاهب الأربعه»، کتاب الصلاة، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیرا

ص:۱۵۷

و ـ وقت مشترک بین دو نماز مغرب و عشا، از انتهای وقت خاص نماز مغرب تا ابتدای وقت خاص نماز عشا ادامه دارد.

شیعه معتقد است: در طول این مدّت مشترک، می توانیم نماز مغرب و عشا را با هم و بدون فاصله بخوانیم، ولی اهل سنّت می گویند: از اوّل غروب تا هنگام زوال شفق از مغرب، به نماز مغرب اختصاص دارد و نباید نماز عشا در این مدت خوانده شود. و از هنگام زوال شفق از مغرب تا نیمه شب شرعی، به نماز عشا اختصاص دارد و نمی توان نماز مغرب را در آن وقت بجا آورد.

نتیجه این که: بنابر نظریّه شیعه، پس از فرا رسیدن ظهر شرعی، می توانیم نماز ظهر را بخوانیم و بلافاصله به خواندن نماز عصر بپردازیم، یا نماز ظهر را تا نزدیک اوّل وقت خاص نماز عصر، به تأخیر اندازیم بگونه ای که نماز ظهر را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عصر به پایان رسانیم و سپس نماز عصر را بخوانیم و بدین سان، بین نماز ظهر و عصر، جمع نماییم، گرچه مستحب است نماز ظهر را پس از زوال و نماز عصر را هنگامی که سایه هر چیز به اندازه خود آن گردد، بجا آوریم.

همچنین می توانیم به هنگام فرا رسیدن مغرب شرعی، نماز مغرب را ادا نماییم و بلافاصله پس از آن، به خواندن نماز عشا بپردازیم و یا نماز مغرب را تا نزدیک وقت خاص نماز عشا به تأخیر اندازیم بطوری که نماز مغرب را پیش از فرا رسیدن وقت خاص نماز عشا، به پایان رسانیم و سپس به خواندن نماز عشا مبادرت ورزیم و بدین سان، بین نماز مغرب و عشا جمع کنیم، گرچه مستحب است نماز مغرب را پس از مغرب شرعی و نماز عشا را بعد از زوال شفق از جانب مغرب بجا آوریم.

این بود نظریّه شیعه، لیکن اهل سنّت، جمع بین دو نماز ظهر و عصر و یا دو نماز مغرب و عشا به این نحو را بطور مطلق در همه جا و همه وقت،

ص:۱۵۸

جایز نمی دانند. بنابراین، محل بحث، عبارت است از جمع میان دو نماز در همه زمان ها و مکان ها، بطوری که هر دو نماز، در وقت یکی از آنها ادا شود ;مانند جمع میان دو نماز عرفه و مزدلفه.

۵ ـ همه مسلمانان در این مسأله اتّفاق نظر دارند که پیامبر گرامی میان دو نماز، جمع نبود، ولی در تفسیر این روایت، دو نظر وجود دارد:

الف ـ شیعه می گوید: مقصود این است که در نخستین اوقات نماز ظهر، می شود پس از اتمام نماز ظهر، نماز عصر را بجا آورد و همچنین در نخستین اوقات نماز مغرب، می شود پس از خواندن نماز مغرب، نماز عشا را ادا نمود، و این مسأله به زمان یا مکان و یا شرایط خاصّی بستگی ندارد بلکه در همه جا و همه وقت، جایز است.

ب ـ دیگران می گویند: مقصود روایت این است که نماز ظهر، در آخر وقت آن و نماز عصر در اوّل وقت آن بجا آورده شود و نیز نماز مغرب در آخر وقت و نماز عشا در آغاز وقت آن ادا گردد.

اکنون به منظور روشن شدن مسأله، به بررسی روایات در این زمینه می پردازیم و ثابت می کنیم که مقصود از جمع در این احادیث همان است که شیعه می گوید ;یعنی دو نماز را در وقت یکی از آن ها بجا آوردن، نه ادا نمودن یکی از آن ها در آخر وقت آن و بجا آوردن دیگری در اوّل وقت آن:

اینک روایات

۱ ـ احمد بن حنبل ـ رهبر گروه حنابله ـ در مسند خود از جابر بن زید، چنین روایت می کند:

أخبرنی جابر بن زید انّه سمع ابن عبّاس یقول: صلّیت مع رسول الله صلّی الله علیه[وآله]و سلّم ثمانیاً جمیعاً و سبعاً

ص:۱۵۹

جمیعاً. قال قلت له یا أبا الشّعثاء اظنّه أخّر الظّهر و عجل العصر و أخّر المغرب و عجّل العشاء، قال و أنا أظُنُّ ذلک». (۱).

ـ جابر بن زید گوید: از ابن عباس شنیدم که می گفت: با پیامبر گرامی هشت رکعت نماز (ظهر و عصر) را با هم و هفت رکعت نماز (مغرب و عشا) را نیز با هم به جای آوردم. می گوید به «ابوشعثا» گفتم: فکر می کنم رسول خدا، نماز ظهر را به تأخیر انداخت و نماز عصر را زودتر ادا نمود و نیز نماز مغرب را به تأخیر انداخت و نماز عشا را زودتر بجا آورد، (ابوشعثا) گفت: من هم چنین می اندیشم.

از این روایت به روشنی معلوم می گردد که پیامبر گرامی، هر دو نماز ظهر و عصر را با هم و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم و بدون فاصله، بجای آورده است.

۲ ـ احمد بن حنبل، از عبدالله بن شقیق، روایت ذیل را یادآور می شود:

«خطبنا ابن عبّاس یوماً بعد العصر حتّی غربت الشّمس و بدت النّجوم و علّق النّاس ینادونه الصّلوة و فی القوم رجلٌ من نبی تمیم فجعل یقول: الصّلوة الصّلوة: قال فغضب قال أتعلّمنی بالسّنّة؟ شهدت رسول الله صلّی الله علیه[وآله]و سلّم جمع بین الظّهر والعصر، والمغرب و العشاء. قال عبدالله فوجدت فی نفسی من ذلک شیئاً فلقیت أبا هریرة فسألته فوافقه». (۲).

ـ ابن عباس بعد از نماز عصر، برای ما سخنرانی نمود تا آنگاه که خورشید غروب کرد و ستارگان آشکار شدند و مردم ندای نماز دادند و در آن میان، مردی از قبیله بنی تمیم به تکرار کلمه «نماز» پرداخت، ابن

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱

ص:۱۶۰

عباس، خشمگین گردید و گفت: آیا تو می خواهی سنّت پیامبر را به من بیاموزی؟ من شاهد و ناظر بودم که رسول خدا بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

عبدالله می گوید: برای من در این مسأله، تردیدی بروز کرد و لذا در دیداری با ابوهریره در این مورد سؤال کردم و او سخن ابن عباس را تأیید نمود.

در این حدیث، دو تن از صحابه «;عبدالله بن عباس» و «ابوهریره» بر این حقیقت گواهی می دهند که پیامبر گرامی نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خوانده و ابن عباس نیز به رفتار پیامبر، تأسّی نموده است.

۳ ـ مالک بن انس ـ رهبر گروه مالکیه ـ در کتاب «موطّأ» اینگونه می نگارد:

«صلّی رسول الله (صلی الله علیه وآله) الظهّر و العصر جمیعاً، و المغرب و العشاء جمیعاً فی غیر خوف ولا سفر». (۱).

ـ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر دو نماز ظهر و عصر را با هم خواندند و هر دو نماز مغرب و عشا را نیز با هم بجا می آورد، بدون این که از دشمن بهراسد و یا در سفر باشد.

۴ ـ مالک بن انس، از معاذ بن جبل، چنین روایت می نماید:

«فکان رسول الله (صلی الله علیه وآله) یجمعُ بین الظّهر والعصر، و المغرب و العِشاء». (۲).

۱- موطّأ مالک، کتاب الصلوهٔ، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۸

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع بیروت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.

۲- موطأ مالک، کتاب الصلوهٔ، ص ۱۳۴، حدیث ۱۷۶، ط ۳ بیروت، سال ۱۴۰۳ ه.

صحیح مسلم، ط مصر، جزء ۲، ص ۱۵۲

ص:۱۶۱

ـ رسول خدا، نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشا را نیز با هم می خواند.

۵ ـ مالك بن انس از نافع و او از عبدالله بن عمر چنین روایت می کند:

«کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) إذا عجل به السَّیر یجمع بین المغرب والعشاء». (۱).

ـ هرگاه پیامبر برای پیمودن مسیری عجله داشت، نماز مغرب و عشاء را با هم می خواند.

۶ ـ مالك بن انس، از ابوهریره چنین روایت می کند:

«إن رسول الله ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ کان یجمع بین الظهّر والعصر فی سفره الی تبوك». (۲).

ـ پیامبر گرامی در راه تبوك، نماز ظهر و عصر را با هم بجا می آورد.

۷ ـ مالك در موطّأ از نافع چنین روایت می نماید:

«إنّ عبدالله بن عمر کان إذا جمع الامراء بین المغرب و العشاء فی المطر جمع معهم». (۳).

ـ هرگاه امیران، نماز مغرب و عشا را در باران با هم می خواندند، عبدالله بن عمر هم هر دو نماز را با هم ادا می نمود.

۸ ـ مالك بن انس به نقل از علی بن حسین می نگارد:

«کانَ رسول الله ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ إذا أراد أن یسیر یومه جمع بین الظّهر والعصر و إذا أراد أن یسیر لیله

۱- موطأ مالك، کتاب الصلوة، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۷

۲- موطأمالك، کتاب الصلوة، ص ۱۲۴، حدیث ۱۷۵

۳- مدرك سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۹

ص:۱۶۲

جمع بین المغرب و العشاء». (۱).

ـ هرگاه پیامبر می خواست در روز، طی طریق نماید، نماز ظهر و عصر را با هم ادا می کرد و هروقت می خواست در شب مسیری را بپیماید، نماز مغرب و عشا را با هم بجا می آورد.

۹ ـ محمد زرقانی در شرح موطّأ، از ابی شعثا چنین روایت می کند:

«إنّ بن عباس صلّی بالبصرة الظّهر والعصر لیس بینهما شیءٌ والمغرب والعِشاء لیس بینهما شیءٌ». (۲).

ـ عبدالله بن عباس در شهر بصره، نماز ظهر و عصر را با هم خواند، بطوری که بین آن دو فاصله ای نبود و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا نمود ;بگونه ای که بین آن دو فاصله ای نیفتاد.

۱۰ ـ زرقانی از طبرانی و او از ابن مسعود، آورده است:

«جَمَعَ النَّبِیُ صلی الله علیه[و آله]و سلّم بین الظّهر و العصر و بین المغرب و العشاء. فقیل له فی ذلک، فقال: صنعت هذا لئلّا تحرج أمّتی». (۳).

ـ پیامبر گرامی، نماز ظهر و عصر را با هم اقامه کرد و نماز مغرب و عشا رانیز با هم بجا آورد. در این مورد از وی سؤال شد، فرمود: برای این که امت من در رنج و سختی قرار نگیرند.

۱۱ ـ مسلم بن حجاج، بواسطه ابو زبیرو از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می کند:

۱- مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۱

۲- شرح زرقانی بر موطّأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر و السفر»، ص ۲۹۴

۳- مدرک سابق، ص ۲۹۴

ص:۱۶۳

«صلّی رسول الله ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ الظّهر والعصر جمیعاً بالمدینهٔ فی غیر خوف ولاسفر». (۱).

ـ پیامبر ـ ص ـ در مدینه منوّره ـ بدون هیچ هراسی از دشمن و بدون این که در حال سفر باشد، نماز ظهر و عصر را با هم بجا آورد.

سپس ابن عباس، در مورد هدف پیامبر از این کار می گوید: برای این که می خواست هیچ کس از امت وی در زحمت نیفتد. (۲).

۱۲ ـ مسلم در صحیح خود، از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت می نماید که گفته است:

«جمع رسول الله ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ بین الظّهر والعصر، المغرب و العشا فی المدینهٔ، من غیر خوف ولامطر». (۳).

ـ پیامبر گرامی، در مدینه منوره بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که هراسی در میان باشد و یا باران ببارد.

آنگاه سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ ابن عباس گفت: برای آن که نمی خواست امّت خود را به زحمت بیندازد. (۴).

۱۳ ـ ابوعبدالله بخاری باب ویژه ای را تحت عنوان «بابُ تأخیرِ الظُّهر الی الْعَصْرِ» ـ به این مسأله اختصاص داده (۵)که خود این عنوان، گویاترین

۱- صحیح مسلم، جزء ۲، ط مصر، ص ۱۵۱، «باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر»

۲- مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده

۳- همان مدرک، ص ۱۵۲

۴- مدرک سابق، ص ۱۵۲، در ذیل حدیث یاد شده

۵- صحیح بخاری، جزء اوّل، ص ۱۱۰، کتاب الصلوهٔ، باب «تأخیر الظهر الی العصر»، ط مصر، نسخه‌امیریّه، سنه ۱۳۱۴ ه.

ص:۱۶۴

شاهد بر آن است که می توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم بجا آورد. آنگاه، بخاری در همان باب، روایت یاد شده در زیر را بیان می کند:

«إنّ النّبیّ ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ صلّی بالمدینة سبعاً و ثمانیاً، الظّهر و العصر، و المغرب و العِشاء». (۱).

ـ پیامبر (صلی الله علیه وآله)هفت رکعت (نماز مغرب و عشا) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر) را در مدینه به جای آورد.

از این روایت به خوبی روشن می گردد که نه تنها می توان نماز ظهر را به تأخیر انداخت و در وقت نماز عصر، هر دو را با هم ادا نمود، بلکه به قرینه سیاق استفاده می شود که به پیروی از پیامبر گرامی، می توان نماز مغرب را نیز به تأخیر انداخت و در وقت نماز عشا به جای آورد.

۱۴ ـ و لذا بخاری در جای دیگر از صحیح می گوید:

«قال ابن عمر و أبو أیّوب و ابن عبّاس رضی الله عنهم: صلّی النّبیّ صلّی الله علیه[و آله]و سلّم المغرب و العِشاء». (۲).

ـ عبدالله بن عمر و ابو ایوّب انصاری و عبدالله بن عباس گفته اند: پیامبر دو نماز مغرب و عشا را با هم (بدون فاصله) بجا آورد.

بخاری می خواهد از این روایت استفاده کند که پیامبر گرامی نماز مغرب و عشا را با هم خواند وگرنه معلوم است که پیامبر بی نماز نبوده است.

۱۵ ـ مسلم بن حجّاج در صحیح خود، چنین می نگارد:

«قال رجلٌ لابن عبّاس الصلوة فسکت ثمّ قال الصّلوة فسکت ثمّ قال الصّلوة فسکت، ثمّ قال: لا امّ لک أتعلّمنا بالصّلوة و کنّا

۱- مدرک سابق

۲- صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوة، باب ذکر العشاء، ص ۱۱۳، ط مصر، سنه ۱۳۱۴ ه.

ص:۱۶۵

نجمع بین الصّلاتین علی عهد رسول الله ـ صلّی الله علیه[وآله]و سلّم ـ». (۱).

ـ مردی به ابن عباس گفت: نماز، او سخنی نگفت. دوباره گفت: نماز، ابن عباس سکوت نمود، باز گفت: نماز، وی پاسخی نداد. برای چهارمین بار گفت: نماز، ابن عباس گفت: «لا امّ لک «؛»مادر برایت نباشد» آیا تو می خواهی نماز را به ما بیاموزی؟ در حالی که ما با پیامبر، بین دو نماز جمع می نمودیم و هر دو را با هم بجا می آوردیم.

۱۶ ـ مسلم روایت می کند:

«إنّ رسول الله ـ صلّی الله علیه[و آله]و سلّم ـ جمع بین الصّلاهٔ فی سفرهٔ سافرها فی غزوهٔ تبوک فجمع بین الظّهر و العصر، و المغرب والعشاء. قال سعیدٌ: فقلت لابن عبّاس: ما حمله علی ذلک؟ قال: أراد أن لایحرج امّته». (۲).

ـ پیامبر گرامی، جمع بین نمازها را در مسافرت خود در غزوه تبوک انجام داد و بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود. سعید بن جبیر می گوید: از ابن عباس سبب آن را پرسیدم؟ گفت: پیامبر می خواست که امت خود را در رنج و سختی نیندازد.

۱۷ ـ مسلم بن حجاج، از زبان معاذ، چنین حکایت می کند:

«خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه[و آله]و سلّم فی غزوهِٔ تبوک فکان یصلّی الظّهر والعصر جمیعاً والمغرب و العشاء جمیعاً». (۳).

۱- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۳، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر

۲- صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۱، ط مصر

۳- مدرک سابق، ص ۱۵۲

ص:۱۶۶

ـ با پیامبر گرامی در نبرد تبوک، خارج شدیم، پیامبر نماز ظهر و عصـر را با هم بجا می آورد و نماز مغرب و عشا را نیز با هم ادا می نمود.

۱۸ ـ مالک بن انس، در کتاب «موطّأ» می نگارد:

«عن ابن شـهاب انّه سأل سالم بن عبـدالله: هل یجمع بین الظّهر والعصـر فی السّـفر؟ فقال: نعم لابأس بـذلک، ألم تر إلی صـلاة النّاس بعرفة؟» (۱).

ـ ابن شهاب، از سالم بن عبدالله پرسید: آیا نماز ظهر و عصر در حین مسافرت با هم جمع می شوند؟ پاسخ داد: آری، اشکالی ندارد، آیا نماز مردم را در روز عرفه (در سرزمین عرفات) نمی بینی؟

لازم به ذکر است که مسـلمانان جایز می دانند در روز عرفه و در عرفات، بین نماز ظهر و عصـر، جمع کنند و هر دو را در وقت ظهر و بـدون فاصـله می خواننـد. در اینجا سالم بن عبـدالله می گوید: همانطور که مردم در عرفه، هر دو نماز را با هم می خوانند، در غیر عرفه نیز می توان بین آن دو جمع نمود.

۱۹ ـ متّقی هندی، در کتاب «کنزالعمّال» آورده:

«قال عبدالله: جمع لنا رسول الله (صـلی الله علیه وآله) مقیماً غیر مسافر بین الظّهر و العصر، والمغرب و العشاء. فقال رجلٌ لإبن عمر: لم تری النّبی (صلی الله علیه وآله) فعل ذلک؟ قال: لأن لایحرج امّته إن جمع رجلٌ». (۲).

ـ عبدالله بن عمر گوید: پیامبر گرامی، در حالی که ساکن و در حضـر بود و در حال سـفر نبود، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود.

۱- موطّأ مالک، ط ۳ بیروت، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۰

۲- کنزالعمال، کتاب الصلوة، الباب الرابع فی صلاة المسافر، باب جمع، ج ۸ ص ۲۴۶، ط ۱ حلب، سنه ۱۳۹۱ ه.

ص:۱۶۷

پس مردی از ابن عمر سؤال نمود: چرا پیامبر به چنین رفتاری مبادرت ورزید؟ پاسخ داد: برای این که امّت خود را در رنج و مشقّت نیندازد، اگر شخصی بخواهد بین دو نماز جمع نماید.

۲۰ ـ همچنین در «کنزالعمّال»، چنین می خوانیم:

«عن جابر، أنّ النّبیّ ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ جمع بین الظّهر والعصر بأذان و إقامتین». (۱).

ـ جابر بن عبدالله گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) بین نماز ظهر و عصر با یک اذان و دو اقامه، جمع نمود.

۲۱ ـ در کنزالعمال، روایت ذیل را یادآور می شود:

«عن جابر أنّ رسول الله ـ صلی الله علیه[و آله]و سلّم ـ غربت له الشّمس بمکّهٔ فجمع بینهما بسرف». (۲).

ـ جابر بن عبدالله می گوید: در حالی که پیامبر گرامی در مکه بودند، خورشید غروب نمود و هنگامی که به منطقه «سرف» (۳)رسید، نماز مغرب و عشا را با هم ادا نمود.

۲۲ ـ در کنزالعمال از ابن عباس، چنین آمده:

«جمع رسول الله ـ صلّی الله علیه[و آله]و سلّم ـ بین الظّهر و العصر، و المغرب والعشاء بالمدینهٔ فی غیر سفر و لامطر، قال: قلت لابن عبّاس: لم تراه فعل ذلک؟ قال: أراد التّوسعهٔ علی امّته». (۴).

۱- کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، الباب الرابع فی صلوهٔ المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۷، ط ۱ حلب.

۲- مدرک سابق

۳- «سرف»، منطقه‌ای است که در نُه میلی مکّه واقع است، کنزالعمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده‌آورده

۴- کنزالعمّال، کتاب الصلوهٔ، الباب الرابع، باب جمع، ج ۸

ص:۱۶۸

ـ پیامبر گرامی، در مدینه منوّره، بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا جمع نمود، بدون این که در حال سفر باشد و یا باران ببارد. راوی می گوید: از ابن عباس پرسیدم: چرا پیامبر بین دو نماز جمع نمود؟ ابن عباس پاسخ داد: زیرا پیامبر می خواست در رفتار امّت خود توسعه و تسهیلی ایجاد نموده باشد.

نتیجه

اینک در پرتو روایات یاد شده، به جمع بندی دلائل روشنی که بر صحّت تفسیرِ جمع، از نظر شیعه گواهی می دهد، می پردازیم:

۱ ـ جمع بین دونماز دریک وقت، به دلیل تسهیل امور و پیشگیری از رنج و زحمت:

بسیاری از روایات، بر این حقیقت گواهی می دهد که اگر جمع میان نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا در یک وقت جایز نباشد، موجب رنج و مشقّت در کار مسلمانان می گردد، و لذا پیامبر به منظور ایجاد نوعی توسعه و تسهیل در امور مسلمانان، با هم خواندن هر دو نماز را در یک وقت، تجویز نمودند. در این زمینه به احادیث دهم، شانزدهم، نوزدهم و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

روشن است که اگر مقصود از روایات یاد شده، این باشد که می توان نماز ظهر و عصر را به آخر وقت آن، (نزدیک زمانی که سایه هر چیز به اندازه خود آن باشد) در نزد اهل سنّت تأخیر انداخت و نماز عصر را در آغاز وقت آن بجا آورد، بطوری که هر دو نماز با هم و در عین حال در محدوده وقت خود خوانده شود، یک چنین کاری نه تنها مایه سهولت نیست بلکه موجب مشقّت و زحمت بیشتر است در حالی که هدف از جمع میان دو نماز تسهیل در امور

ص:۱۶۹

است.

با این بیان، روشن می گردد مقصود آن است که می توان دو نماز را در سراسر وقت مشترک میان آن دو، مانند اوائل وقت یاد شده و یا اواخر آن بجا آورد، نه این که یکی را در آخر وقت آن نماز و دیگر را در آغاز وقتش ادا نماییم.

۲ ـ جمع میان دو نماز در یک وقت در عرفه، بیانگر کیفیّت جمع است

همه گروه های اسلامی، جمع میان دو نماز ظهر و عصر در یک وقت را در عرفه جایز دانسته اند، (۱)از سوی دیگر برخی از روایات یاد شده، بر این معنا گواهی می دهد که اینگونه جمع میان دو نماز، در جاهای دیگر نیز بسان جمع میان آن ها در عرفه می باشد و از این نظر، تفاوتی میان روز عرفه و سایر روزها و یا سرزمین عرفات و سایر سرزمین ها وجود ندارد. در این مورد، به حدیث هیجدهم مراجعه فرمایید.

بنابراین، همانگونه که در عرفه می توان نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر، به اتفاق آراء همه مسلمانان، بجا آورد، همچنین در غیر عرفه نیز، جمع یاد شده جایز می باشد.

۳ ـ شیوه جمع میان دو نماز در سفر، بیانگر کیفیّت جمع است

از طرفی، فقهای حنبلی، مالکی و شافعی، جمع میان دو نماز را در حال سفر، جایز دانسته اند و از سوی دیگر، روایات یاد شده تصریح می نماید که در این زمینه، تفاوتی میان سفر و حضر وجود ندارد و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) هم در سفر و هم در حضر، میان دو نماز جمع می نمود.

در این مورد، به روایات سوم، یازدهم، سیزدهم، نوزدهم و بیست و دوم مراجعه فرمایید. بر این اساس، همانطور که با هم خواندن دو نماز در یک

۱- الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاهٔ، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

ص:۱۷۰

وقت در سفر (به نحوی که شیعه می گوید) جایز است، در حضر نیز جایز می باشد.

۴ ـ شیوه جمع میان دو نماز در حال اضطرار، بیانگر کیفیّت جمع در حال اختیار است

تعداد انبوهی از روایات صحاح و مسانید، بر این حقیقت گواه است که پیامبر گرامی و صحابه آن حضرت، در مواقع اضطراری مانند زمان بارش باران، و یا ترس از دشمن و یا در حال بیماری، دو نماز را ـ چنانکه شیعه می گوید ـ با هم و در یک وقت، بجا می آوردند، و لذا بسیاری از فقیهان گروه های مختلف اسلامی، به جواز آن در برخی حالت های اضطراری، فتوا داده اند، در حالی که روایات یاد شده، تصریح می نمایند به این که از این جهت نیز، میان حالت اضطرار و غیر آن، تفاوتی وجود ندارد و پیامبر گرامی در غیر باران و هراس از دشمن نیز، میان دو نماز جمع می نمود. در این زمینه به روایات سوم، یازدهم، دوازدهم، و بیست و دوم، مراجعه فرمایید.

۵ ـ رفتار صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیانگر کیفیّت جمع است

در میان روایات یاد شده، به این نکته برخورد می کنیم که بسیاری از صحابه پیامبر، هر دو نماز را در وقت واحد با هم بجا می آوردند، چنانکه عبدالله بن عباس، نماز مغرب را آنقدر به تأخیر انداخت تا هوا تاریک گشت و ستارگان آسمان، پدیدار شدند و هر قدر دیگران، کلمه نماز را ندا می کردند، به آنان اعتنا می نمود و سرانجام نماز مغرب و عشاء را بعد از سپری شدن پاسی از شب، با هم به جا آورد و در پاسخ اعتراض کنندگان گفت: من شاهد و ناظر بودم که پیامبر هم، این چنین نماز می خواند و ابوهریره نیز، سخن ابن عباس را تأیید نمود. در این مورد به روایات دوم، هفتم، نهم و پانزدهم، مراجعه نمایید.

ص:۱۷۱

در پرتو روایـات یاد شـده، تردیـدی نمی مانـد که ابن عباس، به شـیوه ای که شـیعه بر آن است، میان دو نماز در وقت یکی از آنها، جمع نمود.

۶ ـ سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیانگر شیوه جمع میان دو نماز است

از حدیث بیست و یکم، به روشـنی معلوم گردید که پیامبر به هنگام مغرب، هنوز در مکّه بودند و نماز مغرب را به تأخیر انداختند تا این که در منطقه سـرف که در فاصله نُه میلی مکه قرار دارد، هر دو نماز مغرب و عشا را با هم در یک وقت بجا آورد. در حالی که روشن است اگر آن حضـرت، به هنگام اوّل مغرب هم از شـهر مکّه حرکت نموده باشد، تا زمانی که به منطقه سـرف برسد، با توجه به وسائـل کُنـدرو و حمل و نقل قـدیم، طبعاً قسـمتی از شب، گذشـته بوده است، و لـذا پیامبر گرامی هر دو نماز مغرب و عشا را در وقت نماز عشا با هم ادا نموده است.

از مجموع روایات یاد شده ـ که همگی از منابع روایی و صـحاح و مسانید اهل تسنّن استخراج گردیده اند، صحّت نظریّه شیعه، مبنی بر جواز جمع میـان دو نمـاز ظهر و عصـر و یـا دو نمـاز مغرب و عشـا، در یک وقت، به بیانی که گـذشت و عمومیّت و گسترش آن نسبت به همه شرایط و مکانها و زمانها به ثبوت می رسد.

ص:۱۷۲

ص:۱۷۳

منابع فقه شیعه چیست؟

پاسخ: شیعه به پیروی از کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به منظور استنباط احکام شرعی، از چهار منبع اساسی به شرح زیر، بهره مند می گردد:

۱ ـ کتاب خدا

۲ ـ سنّت

۳ ـ اجماع

۴ ـ عقل

در میان منابع یاد شده، کتاب خدا و سنت پیامبر، اساسی ترین سرچشمه فقه شیعه است که پیرامون آن دو به اختصار سخن خواهیم گفت:

کتاب خدا ;قرآن

پیروان مکتب تشیّع، قرآن را به عنوان استوارترین منبع فقه خویش و معیار شناخت احکام الهی می دانند ;زیرا پیشوایان شیعه کتاب آسمانی، اسلام را والاترین مرجع برای بدست آوردن احکام فقهی، معرّفی نموده اند، بدینگونه که هر نظریه ای باید با سخن قرآن، سنجیده شود و در صورت مطابقت با آن،

ص:۱۷۴

پذیرفته گردد وگرنه از آن اعراض به عمل آید.

ششمین پیشوای شیعه، امام صادق (علیه السلام) در این زمینه می فرماید:

«و کُلّ حدیث لایوافق کتاب الله فهو زخرفٌ». (۱).

ـ هر سخنی که با قرآن هماهنگ نباشد، بی پایه است.

همچنین امام صادق (علیه السلام) از پیامبر گرامی، چنین نقل می کند.

«أیّها النّاس ما جاءکم عنّی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم أقلّه». (۲).

ـ ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهند، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد و اگر با آن سازگار نباشد، از من نیست.

با این دو حدیث، به روشنی معلوم می گردد کتاب آسمانی مسلمانان از دیدگاه پیشوایان شیعه، استوارترین منبع استنباط احکام شرعی، به شمار می رود.

سنّت

سنّت، به معنای گفتار، رفتار و تأیید کاری توسّط رسول خدا (صلی الله علیه وآله)دومین سرچشمه زلال فقه شیعه می باشد و امامان از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله)بطور مستقل، به عنوان ناقلان سنّت پیامبر و گنجینه علوم وی قلمداد می گردند. البته سخنان پیامبر گرامی در صورتی که از طرق معتبر دیگر نیز وارد گردد، مورد پذیرش شیعه می باشد.

در اینجا سزاوار است در دو زمینه به بحث و بررسی بپردازیم:

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الکتاب، حدیث ۳

۲- مدرک سابق، حدیث ۵

ص:۱۷۵

دلائل تمسّک به سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پیشوایان شیعه، در کنار توصیه پیروان خود به قرآن، آنان را به سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله)نیز سفارش نموده اند و کتاب و سنت را در کنار یکدیگر ستوده اند. امام صادق (علیه السلام)می فرماید:

«إذا وَرَدَ علیکم حدیثٌ فوجدتم له شاهداً من کتاب الله أومن قول رسول الله (صلی الله علیه وآله) و إلا فالّذی جاءکم به اولی به». (۱).

ـ هرگاه سخنی به شما رسید، اگر در کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی، گواهی بر آن یافتید بپذیرید و گرنه آن سخن برای آورنده آن، سزاوارتر است.

همچنین امام محمد باقر (علیه السلام) تمسّک به سنت پیامبر را شرط اساسی فقیه جامع الشرایط دانسته و چنین می فرماید:

«إنّ الفقیه حقّ الفقیه الزّاهد فی الدُّنیا، الرّاغب فی الآخرة، المتمسّک بسنّة النّبیّ (صلی الله علیه وآله)». (۲).

ـ فقیه واقعی کسی است که از دنیا بپرهیزد و مشتاق سرای واپسین باشد و به سنّت پیامبر گرامی تمسّک نماید.

رهبران بزرگ شیعه در مورد سنّت تا آنجا پیش رفته اند که مخالفت با کتاب خدا و سنّت پیامبر را مایه کفر دانسته اند. امام صادق (علیه السلام)در این زمینه می فرماید:

«مَنْ خالَفَ کِتابَ اللهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) فَقَدْ کَفَرَ». (۳).

ـ هر که با قرآن و سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله)مخالفت ورزد، کافر است.

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الکتاب، حدیث ۲

۲- مدرک سابق، حدیث ۸

۳- مدرک سابق، حدیث ۶

ص:۱۷۶

با این بیان روشن می گردد که شیعه بیش از هر گروه دیگر اسلامی، به سنت پیامگر گرامی ارج می نهد و بدین سان، بی پایگی سخن آنان که شیعه را به بیگانگی از سنّت پیامبر متّهم می نمایند، به ثبوت می رسد.

دلایل تمسّک به احادیث اهل بیت (علیهم السلام)

به منظور روشن شدن سخن شیعه در مورد احادیث عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله)ناچاریم در دو زمینه، به بررسی بپردازیم:

الف: ماهیّت احادیث پیشوایان معصوم

ب: دلائل اعتبار و لزوم تمسّک به اهل بیت پیامبر

اینک در پرتو دلائل روشن، با رعایت اختصار، به بررسی هر دو زمینه می پردازیم:

ماهیّت احادیث عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

از دیدگاه شیعه، تنها پروردگار جهان، دارای حقّ تشریع و قانونگذاری برای جامعه بشریّت است که قوانین و احکام شرع مقدّس را بوسیله پیامبر خود، به جهانیان ابلاغ می نماید و روشن است که رسول خدا، تنها واسطه وحی و تشریع بین خدا و مردم می باشد و با این بیان روشن می گردد که اگر شیعه، احادیث اهل بیت را نیز از منابع فقه خود می داند، این بدان معنا نیست که برای آن در برابر سنّت پیامبر گرامی، اصالت و استقلال قائل باشد، بلکه اعتبار احادیث عترت، تنها بدان جهت است که بیانگر سنّت رسول خدا می باشد.

بنابراین، امامان معصوم شیعه، از خود سخنی ندارند و آنچه می گویند، همان سنّت پیامبر گرامی است.

ص:۱۷۷

در اینجا به منظور اثبات این سخن، شایسته می دانیم برخی از روایات عترت را بیاوریم:

۱ ـ امام صادق (علیه السلام) به مردی که از ایشان سؤال نمود، فرمودند:

«مهما أجبتک فیه بشیٔ فهو عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) لسنا نقول برأینا من شی». (۱).

ـ هر پاسخی که به تو دادم، از پیامبر گرامی است و ما به رأی خود سخن نمی گوییم.

و در جای دیگر می فرماید:

«حدیثی حدیثُ أبی، و حدیث أبی حدیث جدّی، و حدیث جدّی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله (صلی الله علیه وآله)، و حدیث رسول الله قَولُ اللهِ عزَّوَجَلَّ». (۲).

ـ سخن من، سخن پدرم (امام باقر) و سخن پدرم، سخن جدّم (امام علی بن الحسین) است، و سخن جدّم سخن حسین بن علی و سخن حسین، سخن حسن بن علی و سخن امام حسن گفتار امیر مؤمنان و گفتار وی نیز سخن رسول خدا و سخن رسول خدا سخن خداوند بزرگ است».

۲ ـ امام محمد باقر (علیه السلام) به جابر چنین می فرماید:

حَدَّثَنِی أبی عَنْ جَدِّیْ رَسُولِ الله (صلی الله علیه وآله) عَنْ جَبْرَئیل (علیه السلام) عن اللهِ عَزِّ وَجَلَّ، وَکُلَّما اُحَدِّثُکَ بِهذَا الإْسْنادِ». (۳).

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۹

۲- مدرک سابق، ص ۱۲۷

۳- مدرک سابق، صفحه ۱۲۸

ص:۱۷۸

ـ پـدرم از جدّم رسول خـدا برای من روایت فرمود و او نیز از جبرئیـل و جبرئیـل هم از خـدای بزرگ روایت نمود، و آنچه برای تو روایت می کنم با این اسناد می باشد».

در پرتو روایات یاد شده، ماهیّت احادیث پیشوایان شیعه که همان سنّت پیامبر گرامی است، روشن می گردد.

دلائل اعتبار و لزوم تمسّک به اهل بیت پیامبر

محدّثان هر دو گروه شـیعه و سـنّی برآنند که رسول خدا، دو میراث گرانبها از خود به جای گذاشـته و همه مسلمانان را به پیروی از آنها دعوت نموده و سعادت و هدایت مردم را در گرو تمسّک به آن دو دانسته است، یکی کتاب خدا (قرآن) و دیگری اهل بیت و عترت خویش.

در اینجا به عنوان نمونه، برخی از این روایات را یادآور می شویم:

۱ ـ ترمذی در صحیح خود از جابربن عبدالله انصاری و او از رسول خدا، چنین روایت می کند:

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ ما إنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی أهلَ بَیْتی». (۱).

ـ ای مردم، من در میان شـما دو چیز را به جای می گـذارم که اگر بـدانها تمسّک جوییـد، هرگز گمراه نخواهیـد شـد ;کتاب خدا و عترت خودم.

۲ ـ همچنین ترمذی در کتاب یاد شده چنین می نگارد:

«قـالَ رَسُولُ اللهِ صَـلّی اللهُ عَلَیهِ و َسَـلَّمَ إنّیْ تـارِکٌ فِیْکُمْ ما إنْ تَمسّـکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِـلُّوا بَعْـدِیْ أحَـدُ هُما أعظمُ مِنَ الآخر: کتاب الله حَبلٌ ممدودٌ من السّما إلی الأرض و عترتی أهل بَیتی و

۱- صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج ۵، ط بیروت، ص ۶۶۲، ح ۳۷۸۶

ص:۱۷۹

لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض، فانظُرُوا کیف تخلفونی فیهما». (۱).

ـ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من در میان شما دو چیز را به جای خواهم گذاشت که اگر بدانها تمسّک نمایید هرگز پس از من گمراه نخواهید شد و یکی از آنها بر دیگری برتری دارد، کتاب خدا که بسان رشته اتصال میان آسمان و زمین است و عترت و اهل بیت من، آنان هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند، پس بنگرید چگونه پس از من با آن دو رفتار خواهید نمود.

۳ـ مسلم بن حجاج روایتی در صحیح خود از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)آورده که فرمود:

«ألاـ ایّها النّاس فإنّما أنا بشر یوشکُ أن یَأتی رسول ربّی فاجیب و أنا تارکٌ فیکم ثقلین أوّلهما کِتاب الله فیه الهدی والنّور فَخذوا بکتاب الله و استمسکُوا به فَحثَّ علی کتاب الله و رغّب فیه ثمّ قال: و أهل بیتی اُذَکّرُ کُمُ الله فِی أهل بیتی اُذَکّرکم الله فی أهل بیتی اُذَکِّرُکُم الله فی أهل بیتی». (۲).

ـ ای مردم، من بشری هستم که نزدیک است فرستاده خدا (قابض ارواح) به سراغم بیاید و من به او پاسخ دهم. من در میان شما دو یادگار گرانبها به جای می گذارم ;یکی از آنها «کتاب خدا» است که نور و هدایت را در بردارد، به کتاب خدا تمسک نمایید. آنگاه پیامبر مردم را به قرآن ترغیب نمود و چنین افزود: و «اهل بیت» من، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل بیتم سفارش می کنم، شما را به اهل

۱- مدرک سابق، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸

۲- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علیّ بن ابی‌طالب، ط مصر، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.

ص:۱۸۰

بیتم، سفارش می کنم.

۴ ـ گروهی از محدّثان از پیامبر گرامی روایت نموده اند که فرمود:

«إنّی تارِکٌ فیکم الثّقلین کتاب الله و أهل بیتی و إنَّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الْحوضَ». (۱).

ـ من در میان شما دو یادگار سنگین و گرانبها به جای می گذارم ;یکی «کتاب خدا» قرآن و دیگری اهل بیتم، واین دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهد گشت تا در روز رستاخیز در کنار حوض کوثر، به من برسند.

لازم به تذکّر است که حدیث در این زمینه، بیش از آن است که در این نوشتار بگنجد و محقق برومند سید میر حامد حسین، اسناد این روایت را در کتاب «عبقات الأنوار» که در شش جلد به چاپ رسیده، گردآوری نموده است.

در پرتو روایات یاد شده، به روشنی معلوم می گردد که تمسّک به اهل بیت پیامبر و پیروی از آنان، در کنار کتاب خدا و سنّت رسول گرامی، از ضروریات اسلام و رها نمودن سخنان عترت، موجب ضلالت و گمراهی است.

اینک سؤالی که خودنمایی می کند، این است که عترت پیامبر که اطاعت از آنان، به فرمان رسول خدا بر ما واجب گردیده، چه کسانی هستند؟ ولذا به منظور روشن شدن این مسأله، با استناد به روایات، به بررسی معنای عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می پردازیم:

۱- مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقه، باب ۱۱، فصل اوّل، ص ۱۴۹ و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می‌خورد:

مسند احمد، جزء ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹

کنز العمال، جزء اوّل باب الاعتصام بالکتاب والسنّه، ص ۴۴

ص:۱۸۱

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟

از روایات یاد شده روشن گردید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) همه مسلمانان را به پیروی از عترت خود دعوت نموده و آن را در کنار کتاب خدا، به عنوان مرجع مردم پس از خویش قلمداد کرده و با صراحت تمام فرموده است: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت».

بر این اساس، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که به حکم این که رسول خدا آنان را قرین قرآن معرّفی فرموده، از مقام عصمت برخوردار بوده و از سرچشمه زلال معارف اسلامی، بهره مند باشند. زیرا در غیر این صورت، از کتاب خدا (قرآن) جدا خواهند شد، در حالی که پیامبر گرامی فرمود: قرآن و عترت از هم جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

بدین سان، ضرورت شناختن دقیق اهل بیت و صفات برجسته آنان که تنها بر امامان شیعه ـ که همگی از عترت پیامبرند ـ منطبق است به ثبوت می رسد.

اینک در پرتو روایات محدثان بزرگ اسلامی، دلائل روشن خود را در این زمینه می آوریم:

۱ ـ مسلم بن حجّاج پس از بیان حدیث «ثقلین»، چنین گوید که:

«یزید بن حیّان از زید بن أرقم پرسید:

أهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه کسانی هستند؟ آیا آنان، همسران پیامبرند؟ زید بن ارقم در پاسخ چنین گفت:

«لاـ وَایم الله إن المرأة تکون مع الرّجل العصر من الدّهر ثمّ یطلّقها فترجع إلی أبیها و قومها. أهل بیته أصله و عصبته الذّین حُرِمُوا الصّدقه بعده». (۱).

۱- صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علیّ بن ابی‌طالب، ط مصر، ص ۱۲۳

ص:۱۸۲

ـ نه (چنین نیست)، به خدا سوگند زن برای برهه ای از زمان، با مَرد (همراه) است، سپس آن مرد زن خود را طلاق می دهد تا نزد پدر و خویشان خود باز گردد. مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسانی هستند که اصل ـ یعنی دارای ریشه های عمیق قرابت ـ و از وابستگان او باشند، آنان که پس از پیامبر گرامی، از صدقه محرومند.

این روایت به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که مقصود از «عترت پیامبر» که تمسّک به آنان بسان پیروی از کتاب خدا واجب است، همسران آن حضرت نیستند، بلکه اهل بیت پیامبر کسانی هستند که علاوه بر انتساب جسمانی دارای وابستگی معنوی به وی، شایستگی ویژه ای باشند تا بتوان آنان را در کنار کتاب خدا به عنوان مرجع مسلمانان جهان، قلمداد نمود.

۲ ـ پیامبر گرامی، تنها به بیان «اوصاف» اهل بیت اکتفا نفرمود، بلکه به «تعداد» آنان که دوازده تن می باشند نیز تصریح نمود:

مسلم از جابربن سمره حکایت می کند:

«سَمِعتُ رَسُولَ الله ـ صَلّی الله علیه[وآله]وسلم ـ یقول: لایزال الاسلام عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفةً. ثمّ قال کلمهً لم أفْهمها، فقلت لأبی: ما قال؟ فقال کلّهم من قریش». (۱).

ـ از پیامبر گرامی شنیدم که فرمود: «اسلام به دوازده خلیفه، عزیز خواهد ماند». سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم، از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ پاسخ داد که فرمود: «همگی از قریش هستند».

مسلم بن حجاج همچنین از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روایت می کند که:

«لایزال أمر النّاس ماضیاً ما ولیهم إثْنا عشر رجلاً». (۲).

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ط مصر

۲- مدرک سابق

ص:۱۸۳

«امور مردم به شایستگی، سپری خواهد شد مادامی که دوازده مرد بر آنان فرمانروایی نمایند».

این دو روایت، گواه روشنی است بر گفتار شیعه که «امامان دوازده گانه شیعه، پیشوایان راستین مردم پس از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)هستند»، زیرا در اسلام، خلفای دوازده گانه ای که بلافاصله پس از رسول خدا، مرجع امور مسلمانان و مایه عزّت و شوکت اسلام باشند، جز دوازده امام از اهل بیت پیامبر، مصداق دیگری ندارد ;زیرا اگر از چهار خلیفه که در اصطلاح مسلمانان، به خلفای راشدین معروفند بگذریم، سایر زمامداران از بنی امیّه و بنی عباس، با رفتارهای ناروایی که تاریخ بدانها گواهی می دهد، مایه ننگ اسلام و مسلمانان بوده اند.

بدین طریق، مقصود از «اهل بیت» که پیامبر گرامی، آنان را قرین قرآن و مرجع مسلمانان جهان معرفی نموده است، همان پیشوایان دوازده گانه از عترت پیامبرند که حافظان سنّت رسول خدا و حاملان علوم او می باشند.

۳ ـ امیرمؤمنان ـ علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) ـ نیز، پیشوایان مسلمانان را از بنی هاشم دانسته است که این هم خود گواه روشن دیگری بر درستی سخن شیعه در شناخت اهل بیت می باشد، آنجا که می فرماید:

«إنّ الائمّهٔ من قُریش غرسوا فی هذا البطن ـ من بنی هاشم لاتَصلح عَلی من سواهُم ولا تَصلح الولاهٔ من غیرهم». (۱).

ـ امامان از قریش، در طائفه بنی هاشم قرار داده شده اند و دیگران شایستگی ولایت بر مردم را ندارند و فرمانروایی حاکمان دیگر بی اساس است.

نتیجه: از مجموع روایات یاد شده، چهره دو حقیقت آشکار می گردد:

۱- نهج‌البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۴۴

ص:۱۸۴

۱ ـ تمسّک به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و پیروی از آنان، در کنار اطاعت از کتاب خدا، واجب است.

۲ ـ اهل بیت رسول خدا که به عنوان «قرین قرآن مجید» و مرجع همه مسلمانان معرّفی گردیده اند، دارای ویژگی های زیر می باشند:

الف: همه آنان از قبیله قریش و طائفه بنی هاشم می باشند.

ب: همه آنان دارای چنان قرابتی با رسول خدا هستند که صدقه بر آنان حرام است.

ج: همه آنان از مقام عصمت برخوردارند وگرنه از قرآن مجید عملاً جدا می گردیدند در حالی که پیامبر گرامی فرمود: آن دو (قرآن و عترت) از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

د: مجموع آنان، دوازده نفر باشد که بعد از رسول خدا، یکی پس از دیگری، ولیّ و پیشوای مسلمانان باشد.

هـ: این دوازده خلیفه پیامبر (صلی الله علیه وآله) مایه عزّت و شوکت روزافزون اسلام باشند.

با در نظر گرفتن این اوصاف که از روایات بدست می آید، بسان آفتاب، روشن می گردد که مقصود پیامبر (صلی الله علیه وآله) از اهل بیت خود، که پیروی از آنان را به مسلمانان سفارش فرموده است، همان دوازده امام پاك از عترت پیامبر گرامی هستند که شیعه به پیروی و تمسّک به آنان در شناخت احکام فقهی خویش، افتخار می کند.

ص:۱۸۵

آیا ابوطالب با ایمان از دنیا رفت که به زیارت او می روید؟

پاسخ: ابوطالب، فرزند عبدالمطلب و پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی (علیه السلام)و عموی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از دیدگاه شیعه، مردی مؤمن به رسالتِ رسول خدا (صلی الله علیه وآله)و در همه مشکلات و تنگناهای صدر اسلام یار و یاور پیامبر بوده است.

خانواده ابوطالب

وی در خانه ای چشم به جهان گشود که سرپرستی آن را جدّ پیامبر (صلی الله علیه وآله)و قهرمان پیروان مکتب ابراهیم خلیل ;یعنی «عبدالمطلب» بر عهده داشت و با اندک کاوشی در تاریخ جزیرهٔ العرب، روشن می شود که عبدالمطلب در بحرانی ترین شرایط و خطرناک ترین برهه از زندگانی خویش، دست از خداپرستی و حمایت از آیین توحید برنداشت. آنگاه که ابرهه، لشکری گران از فیل سواران برانگیخت و به قصد ویران نمودن کعبه، به سوی مکّه حرکت نمود، در میان راه، برخی از شتران عبدالمطلب را مصادره کرد، هنگامی که عبدالمطلب به منظور بازستاندن شتران خود نزد وی آمد، ابرهه با شگفتی

ص:۱۸۶

پرسید: چرا به جای درخواست بازگرداندن شتران خویش، خواهان بازگشت لشکر من و چشم پوشی از ویران کردن خانه کعبه نشدی؟

عبدالمطلب با روحی سرشار از ایمان و اعتماد به خدا، پاسخ داد:

«أنا ربّ الإبل وللبیت ربّ یمنعُه[یحمیه]». (۱).

ـ من صاحب شترانم هستم و این خانه ـ کعبه ـ نیز صاحبی دارد که از آن، پاسداری و حمایت خواهد نمود.

آنگاه به سوی مکّه روان گردید تا در کنار کعبه در حالی که حلقه در آن را در دست گرفته بود، چنین گفت:

یارب لا أرجولهم سواکا

یا رب فامنع منهم حماکا

انّ عدوّ البیت من عاداکا

امنعهم أن یخربوا فناکا (۲).

ـ پروردگارا! من به کسی جز تو امید ندارم. خدایا! حرم امن خود را از این دشمنان نگهبان باش. دشمنان این خانه با تو در ستیزند، آنان را از ویران کردن خانه خویش بازدار.

این سخنان شیوا و امثال آن گواه روشنی بر خداپرستی و ایمان استوار عبدالمطلب ـ پدر بزرگوار ابوطالب ـ است. ولذا یعقوبی در تاریخ خود پیرامون عبدالمطلب، چنین می نگارد:

«رفض عبادهٔ الأصنام و وحّدالله عزّ وجل» (۳).

ـ عبدالمطلب از پرستش بت ها دوری جُست و به خدای یگانه معتقد بود.

اکنون ببینیم این پدر خداپرست و مؤمن درباره فرزند خود ـ ابوطالب ـ

۱- کامل بن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۱، ط مصر، سنه ۱۳۴۸ ه.

۲- مدرک سابق

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷، ط نجف

ص:۱۸۷

چگونه می اندیشد:

ابوطالب از دیدگاه عبدالمطلب

از لابلای فرازهای تاریخ، به خوبی روشن می گردد که برخی از پیشگویان روشن ضمیر، عبدالمطلب را از آینده درخشان پیامبر گرامی و نبوّت وی، آگاه ساخته بودند.

هنگامی که «سیف بن ذی یزن» زمام حکومت حبشه را بدست گرفت، عبدالمطلب در راس هیأتی بر وی وارد گردید و پس از ایراد نطقی شیوا، فرمانروای حبشه به وی مژده داد که پیامبری گرانقدر در خاندان تو پا به عرصه وجود نهاده است و سپس در مورد ویژگی های او چنین گفت:

«اسمه محمّد ـ صلی الله علیه[وآله]و سلّم ـ یموت أبوه و اُمّه ویکفله جدّه و عمّه». (۱).

ـ نام او محمد است و پدر و مادر وی می میرند و جدّ و عمویش سرپرستی وی را برعهده می گیرند.

آنگاه در توضیح بیشتر صفات این پیامبر آینده چنین افزود:

یعبد الرّحمن و یدحض الشّیطان و یخمد النّیران و یکسر الأوثان. قوله فصلٌ و حکمه عدلٌ و یأمر بالمعروف و یفعله و ینهی عن المنکر و یبطله». (۲).

ـ خدای یگانه و رحمان را می پرستد و شیطان را باز می دارد و آتش ها را خاموش می سازد و بت ها را در هم می شکند. سخن او ملاک تشخیص حق از باطل و فرمان وی بر اساس عدل است. مردم را به نیکی فرا

۱- سیره حلبی، ج ۱، ط مصر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ط بیروت، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

۲- مدرک سابق

ص:۱۸۸

می خواند و خود نیز نیکوکار است، و آنان را از بدی بازمی دارد و زشتی ها را می زداید.

سپس به عبدالمطلب گفت:

«انّک لجدّه یا عبدالمطلب غیر کذب». (۱).

ـ بی شک، تو جدّ آن پیامبری.

عبدالمطلب پس از شنیدن این مژده روح افزا، سجده شکر نمود و شرح حال آن مولود مبارک را چنین بیان داشت:

«انّه کـان لی ابنٌ و کنت به مُعجباً و علیه رقیقاً و إنّی زوّجته ـ کریمـةً من کرائم قومی آمنـة بنت وهب بن عبـدمناف ابن زهرة فجاءت بغلام فسمّیتُهُ محمّداً مات ابوهُ و اُمُّه وکفلتهُ أنّا و عَمُّه[یعنی أبا طالب]». (۲).

«فرزندی داشتم که بسیار مورد علاقه من بود، بانویی گرامی را به نام «آمنه» دختر وهب بن عبد مناف، به عقد ازدواجش درآوردم. آن بانو، پسری به دنیا آورد که وی را محمد نامیدم، پس از چندی پدر و مادر او از دنیا رخت بربستند و من و عموی او ـ ابوطالب ـ سرپرستی وی را برعهده گرفتیم.

از این سـخنان چنین برمی آیـد که عبـدالمطلب از آینـده درخشـان آن کودک یتیم آگاه بوده است ولـذا درصـدد برآمـد تا پس از خویش، سرپرستی او را به ـ گرامی ترین فرزندان خود ابوطالب ـ واگذار نماید و دیگران را از این سعادت بی مانند، محروم کند.

از اینجا معلوم می شود که ابوطالب در چشم انداز پدر مؤمن و موحّد

۱- مدرک سابق.

۲- مدرک سابق [سیره حلبی]، ج ۱، ص ۱۳۷، ط مصر.

ص:۱۸۹

خویش، از چنـان مرتبه ایمـان و وارسـتگی برخوردار بوده که تنها او شایسـتگی سـرپرستی پیامبر گرامی را داشـته است. (۱)اینک به منظور توضیح بیشتر، دلائل روشن ایمان ابوطالب را برمی شماریم:

دلائل ایمان ابوطالب

۱ ـ آثار ادبی و علمی ابوطالب

دانشـمندان و مورّخان اسـلامی، قصائد شیوایی را از ابوطالب حکایت کرده اند که از لابلای آن آثار بلند علمی و ادبی، می توان به ایمان راستین وی پی برد و ما از میان آن آثار انبوه، به برخی از آنها اشاره می کنیم:

لیعلم خیارُ النّاس أنّ محمّداً

نبیٌّ کموسی و المسیح ابن مریم

أتانا بهدی مثل ما أتیا بِهِ

فکلّ بأمر الله یهدی و یعصم (۲).

ـ مردمان شریف و بزرگوار باید بدانند که محمد (صلی الله علیه وآله) بسان موسی و عیسی پیامبر است و همان روشنایی آسمانی که آن دو داشتند، او نیز دارد، پس همه پیامبران الهی به فرمان خدا مردم را هدایت نموده و از گناه بازمی دارند.

ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً

رسولاً کموسی خطّ فی أوّل الکتب

وأنّ علیه فی العباد محبّةً

ولا حیف فیمن خصّه الله بالحُب (۳).

ـ آیا نمی دانید که ما محمد (صلی الله علیه وآله) را پیامبری مانند موسی یافتیم که در

۱- برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج ۱، ص ۱۳۴، و سیره ابن هشـام»، ط بیروت، ج ۱، ص ۱۸۹ و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص ۱۰۹، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج ۱، ص ۱۱۷، ط بیروت، مراجعه گردد.

۲- الحجّه، ص ۵۷. و نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳، ط بیروت.

۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۲.

ص:۱۹۰

کتاب های آسـمانی بیان گردیـده؟ مردم او را دوست می دارنـد و نبایـد در مورد کسـی که خدای بزرگ، دوستی وی را در دل ها قرار داده است، ستم روا داشت».

لَقد أکرم الله النّبی محمّداً
فَأکرَمُ خلق الله فی الناس أحمد

وشقَّ له من اسمِهِ لیُجلَّه
فذو العرش محمودٌ و هذا محمّداً (۱).

ـ خـدای بزرگ، پیامبر خود محمـد را گرامی داشت، بر این اساس، گرامی ترین آفریـده خدا احمد است. خداوند نام پیامبر را از نام خود مشتق فرمود تا از مقام وی تجلیل نماید، پس پروردگار صاحب عرش، محمود (ستوده) وپیامبر او احمد (بسیار ستایشگر) است.

والله لن یصلوا إلیْک بجمعهم
حتّی اُوسّد فی التُّراب دفینا

فاصدع بأمرک ما علیکَ غضاضهٔ
و ابشر بذلک و قرّمنک عیوناً

و دعوتنی و علمت أنک ناصحی
ولقد دعوت و کُنت ثمّ أمینا

و لقد علمتُ بأنّ دین محمد (صلی الله علیه وآله)
من خیر أدیان البریّهٔ دِینا (۲).

ـ ای رسول خدا، هرگز دشـمنان به تو دست نخواهند یافت تا آنگاه که من در بستر خاک بیارمم، پس بی باک باش و آنچه را بدان مأموری آشـکارساز و مژده ده و چشمها را روشنی بخش. تو مرا به آیین خود فرا خواندی و من می دانم که تو خیرخواه من هستی و در دعوت خویش، استوار و درستکاری، و من به روشنی دانستم که آیین محمد (صلی الله علیه وآله)بهترین ادیان جهان است.

۱- شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدیـد، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸؛ تاریـخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تاریـخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۶۶؛

تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- خزانهٔ الأدب بغدادی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۵، ط ۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵۳- ۱۵۵. الإصابهٔ، ج ۴، ص ۱۱۶، ط مصر، سنه ۱۳۵۸ ه. دیوان ابی‌طالب، ص ۱۲.

ص:۱۹۱

یا شاهد الله علیّ فاشهد

أنّی علی دین النّبیّ أحمد

من ضَلّ فی الدّین فإنّی مُهتَدی (۱).

ـ ای گواه خدا برمن، به ایمان من به آیین رسول خدا ـ محمد ـ (صلی الله علیه وآله)گواهی ده، هرکس گمراه باشد، من اهل هدایت هستم.

و: ابوطالب در واپسین روزهای زندگانی پربار خویش، بزرگان قریش را در ابیاتی که می آوریم، به حمایت کامل از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)سفارش نمود:

اوصی بنصر نبی الخیر أربعهً

إبنی علیّاً و شیخ القوم عبّاسا

وحمزهً الأسد الحامی حقیقته

وجعفراً أن تذودوا دونه النّاسا

کونوا فداءً لکم اُمّی و ما ولدت

فی نصرِ احمد دون الناس أتراسا (۲).

ـ چهار تن را به یاری پیامبر نیکی، سفارش می نمایم: فرزندم علی و بزرگِ قبیله ما عباس، و شیر خدا حمزه که هماره از پیامبر گرامی، حمایت نموده و (فرزندم) جعفر را تا او را یار و یاور باشید و شما ـ که عزیزان من فدایتان باد ـ همیشه برای رسول خدا در برابر دشمنان، چون سپرها باشید.

هر انسان با انصاف و وارسته، با مشاهده این همه آثار ادبی شیوا، که با صراحت کامل بیانگر عقیده و ایمان ابوطالب به خدای یگانه و رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می باشد، به سخن شیعه مبنی بر ایمان راستین وی پی می برد و بر اتّهامات بی پایه ای که برخی نویسندگان با اهداف سیاسی ویژه ای، بر مؤمن قریش و عموی پیامبر خدا و پاسدار بزرگ شریعت در شرایط دشوار صدر اسلام، وارد آورده اند، تأسف می خورد.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸. دیوان ابوطالب، ص ۷۵.

۲- متشابهات القرآن، ابن شهر آشوب مازندرانی، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه «ولینصرنّ اللّه من ینصره».

ص:۱۹۲

۲ ـ طرز رفتار ابوطالب با پیامبر بیانگر ایمان اوست

همه تاریخ نگاران مشهور اسلامی، فداکاری های بی نظیر او از ساحت مقدّس رسول خدا را یادآور شده اند که خود دلیلی است گویا بر اعتقاد راسخ وی.

ابوطالب به منظور حمایت از اسلام و حراست از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سه سال آوارگی و زندگی در «شعب ابی طالب» را در کنار رسول خدا، بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره اقتصادی مسلمانان، در کنار آن باقی ماند و همه مشکلات را در آن شرایط طاقت فرسا تحمّل نمود. - به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

۱- سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۴، ط مصر، ۲- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴- ۲۵۳، ط بیروت، ۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ط بیروت، ص ۱۸۹، ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۵۲، ۵- تاریخ یعقوبی اول جلد ۲، ط نجف، ۶- الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵، ط مصر، ۷- طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۹، ط بیروت، سنه ۱۳۸۰ ه.(۱)به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید: ۱(۲).

روشن است که هین همه خدمات ارزنده ابوطالب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و فداکاری های بی شائبه وی در دفاع از حریم مقدس اسلام، بارزترین گواه بر ایمان او است.

۱-

علاوه بر این، ابوطالب فرزند گرامی خود، علی (علیه السلام) را به همراهی وهمگامی کامل با رسول خدا فرا خواند و از وی خواست تا در همه شرایط دشوار صدر اسلام، ملازم آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید معتزلی، در شرح نهج البلاغه، این سخن را از ابوطالب حکایت نموده که به فرزند خود ـ علی (علیه السلام) ـ فرمود: «رسول خدا تو را تنها به نیکی دعوت می نماید، پس همواره ملازم و همراه او باش».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۳، ط ۲.

ص:۱۹۳

بر این اساس، دانشمند بزرگ مسلمان ـ ابن ابی الحدید ـ پیرامون نقش حیاتی وجود ابوطالب در حفظ وحراست از رسول خدا و آیین پاک وی، چنین می سراید:

ولولا ابوطالب و ابنه

لما مثّل الدین شخصاً فقاما

فذاک بمکهٔ آوی و حامی

وهذا بیثربّ جسّ الحماما

و ما ضرّ مجد ابی طالب

ججهولٌ لغی أو بصیرٌ تعامی (۱).

ـ هرگاه ابوطالب و فرزند وی نبودند، هرگز آیین اسلام قوام نمی یافت. او در مکه به پیامبر (صلی الله علیه وآله) پناه داد وحمایت نمود وفرزند وی در یثرب، (در راه یاری رسول خدا) در گرداب های مرگ فرورفت. هیچکس نمی تواند به شکوه ابوطالب، خللی رساند، نه جاهلان بیهوده گو و نه آگاهانی که خود را به نادانی می زنند.

۳ ـ وصیّت ابوطالب گواهی است روشن بر ایمان او

مورّخان مشهور جهان اسلام مانند «حلبی شافعی» در سیره خود و «محمد دیار بکری» در تاریخ الخمیس، آخرین سخنان ابوطالب را چنین آورده اند که قوم خود را به یاری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرا می خواند:

«یا معشر قریش کونوا له ولاةً، ولحزبه حماةً، والله لایسلک أحد منکم سبیله إلاّ رشد ولا یأخذ أحدٌ بهدیه إلاّ سعد، ولو کان لنفسی مدّۀ ولأجلی تأخّر لکففتُ عنه الهزائز و لدفعتُ عنه الدَّواهی. ثم هلک». (۲).

ـ ای خویشاوندان من، دوستدار و پیرو محمّد باشید و از حزب او

۱- مدرک سابق، ص ۸۴.

۲- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱- ۳۰۰، ط بیروت. سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.

ص:۱۹۴

(اسلام) حمایت کنید به خدا قسم وهر که از نور هدایت او پیروی نماید، سعادتمند می گردد. اگر زندگانی من ادامه می یافت و اجل مرا مهلت می داد، بی تردید گرفتاری ها و سختی ها را از وی برطرف می ساختم. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

۴ ـ محبت رسول خدا نسبت به ابوطالب، گواه بر ایمان اوست

رسول خدا (صلی الله علیه وآله)در مناسبتهای گوناگون از عموی خود ـ ابوطالب ـ تجلیل می نمود ودوستی خویش را نسبت به وی ابراز می داشت که تنها به دو نمونه از آنها اشاره می نماییم:

الف: گروهی از مورّخان، روایت زیر را حکایت نموده اند که پیامبر گرامی به عقیل بن ابی طالب فرمود:

«إنّی أحبّک حبّین حبّاً لقرابتک منّی و حبّاً لما کنت أعلم من حبّ عمّی إیّاک». (۱).

ـ من تو را به دو جهت دوست می دارم ;یکی به خاطر خویشاوندیت با من و دیگر به خاطر این که می دانم عموی من (ابوطالب) تو را دوست می داشت.

ب: حلبی نیز در سیره خود از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روایت می کند که از مقام عموی خود ابوطالب تجلیل می نماید:

«ما نالت قریش منّی شیئاً أکرهه (أی اشدّ الکراهة) حتّی مات أبوطالب». (۲).

۱- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۶۳، ط بیروت. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۰۹

۲- سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر

ص:۱۹۵

ـ تا ابوطالب زنده بود، کفّار قریش نتوانستند مرا به سختی آزار رسانند.

روشن است که محبّت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در مورد ابوطالب و تجلیل از مقام شامخ وی، گواه روشنی است بر ایمان بی شائبه ا و ;زیرا رسول خدا بنابر نصّ آیات قرآن، تنها مؤمنان را دوست می دارد و نسبت به کافران و مشرکان سخت گیر می باشد. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ أشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رَحَماءُ بَیْنَهُمْ». (۱).

ـ محمّد پیامبر خدا است و کسانی که با وی هستند، با کافران سخت گیر و با همدیگر مهربانند.

و در جای دیگر می فرماید:

«لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الاْخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادّالله وَ رَسُولَهُ وَ لَو کَانُوا آباءهُمْ أوْ أبناءهُمْ أوْ إخْوانَهُمْ أوْ عَشِیْرَتُهم اُولئِکَ کَتَبَ فیْ قُلُوبِهِمْ الاْیْمانَ...» (۲).

ـ هرگز مردمی را که به خدا و پیامبر او ایمان دارند، چنین نخواهی یافت که دشمنان خدا و رسول را دوست بدارند هر چند آن دشمنان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشاوندان آنان باشند. آنها هستند که خدا بر دلهایشان، سطور ایمان را نگاشته است. (۳).

با در نظر گرفتن آیات یاد شده و مقایسه آنها با محبّت پیامبر گرامی نسبت به ابوطالب و تجلیل از وی در مناسبت های گوناگون، تردیدی نمی ماند

۱- فتح: ۲۹

۲- مجادله: ۲۲

۳- همچنین آیه ۱ از سوره ممتحنه و آیه ۲۳ از سوره توبه و آیه‌های ۸۱ و ۵۴ از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می‌دهند.

ص:۱۹۶

که ابوطالب، دارای ـ مرتبه والایی از ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است.

۵ ـ گواهی صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر ایمان راستین ابوطالب گواهی داده اند که برخی از آن موارد را یادآور می شویم:

الف: آنگاه که شخصی ناآگاه در حضور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مقام ابوطالب اتّهام ناروایی زد، آن حضرت در حالی که آثار خشم در چهره اش ظاهر گشت، فرمود:

«مَه، فضّ الله فاك، والّذی بعث محمداً بالحق نبیّاً لو شفع أبی فی کلّ مذنب علی وجه الأرض لشفّعه الله». (۱).

ـ ساکت باش، خدا دهانت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت، اگر پدرم ـ ابوطالب ـ بخواهد شفاعت هر گنهکاری را برعهده بگیرد، خداوند او را شفیع می گرداند.

و در جای دیگر می فرماید:

«کانّ والله ابوطالب عبد مناف بن عبدالمطّلب مؤمناً مسلماً یکتم إیمانه مخافةً علی بنی هاشمِ أن تنابذها قریش». (۲).

ـ به خدا سوگند، ابوطالب، عبد مناف بن عبدالمطلب، مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را بر کفّار قریش پنهان می داشت تا با بنی هاشم دشمنی نکنند.

این سخنان امام علی (علیه السلام) نه تنها ایمان نیرومند ابوطالب را تأیید می کند بلکه وی را از زمره اولیای الهی به شمار می آورد که به اذن خدا

۱- الحجّه، ص ۲۴

۲- الحجه، ص ۲۴

ص:۱۹۷

می توانند شفیع دیگران گردند.

ب: ابوذر غفاری در مورد ابوطالب چنین می گوید:

«والله الذی لا إله إلا هو ما مات ابوطالب رضی الله عنه حتّی أسلم». (۱).

ـ سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، ابوطالب رخت از جهان نبست مگر این که اسلام را اختیار نمود.

ج: از عباس بن عبدالمطلب و ابوبکر بن ابی قحافه نیز با اسانید فراوانی، چنین روایت شده است:

«إنّ أبا طالب ما ماتَ حتّی قال: لا إله إلاّ الله مُحمّد رسول الله». (۲).

ـ ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که گفت: لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول الله.

۶ ـ ابوطالب از دیدگاه اهل بیت

همه امامان اهل بیت، به ایمان استوار ابوطالب تصریح نموده و در مناسبت های گوناگون به دفاع از این یار فداکار پیامبر گرامی برخاسته اند، و ما تنها به دو نمونه از آن موارد، اشاره می کنیم:

الف ـ امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«لَو وُضع ایمانُ أبی طالب فی کفّهْ میزان و ایمان هذا الخلق فی الکفّهْ الأخری لرجح ایمانه». (۳).

ـ اگر ایمان ابوطالب را در یک کفّه ترازو و ایمان این مردم را در کفّه

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۱، ط ۲

۲- الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۸، ط ۳، بیروت، سنه ۱۳۷۸ ه. به نقل از تفسیر «وکیع»

۳- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۸، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۸

ص:۱۹۸

دیگر قرار دهند، ایمان ابوطالب فزونی خواهد داشت.

ب ـ امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«إنّ ا صحاب الکهف أسرّوا الإیمان وأظهروا الکفر فآتاهُم الله أجرهم مرّتین، و إنّ أباطالب أسرّ الإیْمنَ وَ أظْهَرَ الشِّرکَ فَآتاهُ اللهُ أجْره مرّتین». (۱).

ـ اصحاب کهف، ایمان خویش را (به خاطر برخی مصالح) پنهان نمودند و به ظاهر وانمود کردند که کافر هستند، پس خداوند دوبار به آنان پاداش داد و ابوطالب نیز ایمان و اسلام خود را پنهان نگاه داشت و (به سبب مصلحتی) اظهار شرک نمود، پس خداوند دوبار به وی پاداش عنایت فرمود.

از مجموع دلایل یاد شده، بسان آفتاب روشن می گردد که ابوطالب از مقامات یاد شده در زیر، برخوردار بوده است:

۱ ـ ایمان نیرومند به خدا و پیامبر گرامی.

۲ ـ یاری و حمایت بی شائبه از رسول خدا و فداکاری در راه اسلام.

۳ ـ محبوبیّت کم نظیر نزد پیامبر گرامی.

۴ ـ برخورداری از مقام شفاعت در نزد خداوند.

و بدین سان بی پایگی اتّهامات ناروایی که به وی نسبت می دهند، به ثبوت می رسد.

از آنچه بیان گردید، چهره دو حقیقت بر ما آشکار می شود:

۱ ـ ایمان ابوطالب، مورد پذیرش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) صحابه پیامبر، امیر مؤمنان و پیشوایان اهل بیت می باشد.

۲ ـ اتّهامات ناروایی که به وی نسبت داده اند، پایه و اساسی ندارد و

۱- شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، ط ۲؛ الحجّه، ص ۱۷ و ۱۱۵

ص:۱۹۹

تنها به خاطر برخی از اهداف سیاسی و با تحریک گروهی از پادشاهان بنی امیّه و بنی عباس، که همواره با اهل بیت و فرزندان ابوطالب در ستیز بوده اند، انجام گرفته است.

اینک شایسته می دانیم بارزترین دستاویزی را که به منظور در هم شکستن شخصیت آن یار دیرین پیامبر به کار گرفته اند و به «حدیث «ضحضاح» مشهور است را مورد بررسی قرار دهیم و در پرتو آیات شریفه قرآن و سنّت مسلّم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بینش عقل سلیم، دلایل بی پایگی آن را از نظر شما بگذرانیم:

بررسی حدیث ضحضاح

برخی از نویسندگان ;مانند بخاری و مسلم به نقل از راویانی چون «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دراوردی» و «لیث بن سعد» دو سخن یاد شده در زیر را به پیامبر گرامی نسبت داده اند:

الف: «وجدته فی غمرات من النّار فأخرجته إلی ضحضاح».

ـ او (ابوطالب) را در انبوهی از آتش یافتم، پس وی را به ضحضاح (۱)(پایاب) منتقل نمودم.

ب: «لعلّه تنفعه شفاعتی یوم القیامهٔ فیجعل فی ضحضاح من النّار یبلغ کعبیه یغلی منه دماغه».

ـ شاید در روز رستاخیز، شفاعت من به او ـ ابوطالب ـ سودی رساند پس در پایابی از آتش قرار گیرد، که گودی آن تا برآمدگی پاهای وی

۱- «ضحضاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر ازقامت انسان باشد.

ص:۲۰۰

می رسد ;بطوری که مغز او به جوش می آید. (۱).

گرچه انبوه روایات و دلایل روشن ایمان ابوطالب، که بیان گردید، بی پایگی این افترا و تهمت بزرگ (حدیث ضحضاح) را اثبات می نماید، لیکن به منظور روشن تر شدن مسأله، در دو زمینه به بررسی «حدیث ضحضاح» می پردازیم:

۱ ـ بی پایگی اسناد آن.

۲ ـ مخالفت متن آن با کتاب خدا و سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

بی پایگی اسناد حدیث «ضحضاح»

چنانکه بیان گردید، راویان حدیث ضحضاح عبارتند از: «سفیان بن سعید ثوری» و «عبدالملک بن عمیر» و «عبدالعزیز بن محمد دراوردی» و «لیث بن سعد».

اینک با استناد به سخنان دانشمندان علم رجال اهل سنّت که احوال محدّثان را بیان می نمایند، وضعیّت آنان را مورد تحقیق قرار می دهیم:

الف: سفیان ابن سعید ثوری.

ابوعبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دانشمند معروف علم رجال از اهل سنّت پیرامون وی چنین می گوید:

«کان یدلّس عن الضّعفاء». (۲).

ـ سفیان بن ثوری احادیث جعلی را از راویان ضعیف حکایت می کرد.

این سخن گواه روشنی است بر وجود تدلیس و روایت نمودن از ضعفا

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ابواب مناقب، باب قصّه ابی طالب، ص ۵۲، ط مصر- و ج ۸، کتاب الأدب، باب کنیهٔ المشرک، ص ۴۶

۲- میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۱۶۹، ط ۱، بیروت، سنه ۱۳۸۲.

ص:۲۰۱

و یا افراد مجهول توسّط سفیان ثوری ;بطوری که احادیث وی از درجه اعتبار ساقط می گردد.

ب: عبدالملك بن عمیر.

ذهبی درباره وی می گوید:

«طالَ عمره وساء حفظه. قال ابوحاتم. لیس بحافظ، تغیّر حفظه. و قال احمد: ضعیف یخلّط، و قال بن معین: مخلط، و قال ابن خراش: کان شعبهٔ لایرضاه و ذکر الکوسج عن احمد انّه ضعّفه جدّاً». (۱).

ـ عمر وی طولانی گشت و حافظه او دچار اختلال شد. ابوحاتم می گوید: توان حفظ و نگهداری حدیث را نداشت و نیروی حافظه وی نیز دگرگون گردید. احمد بن حنبل نیز می گوید: عبدالملك ابن عمیر، ضعیف و پرغلط است ـ (یعنی روایات بی پایه و جعلی نقل می کند) ابن معین می گوید: وی احادیث نادرست را با احادیث صحیح درهم آمیخته است. ابن خراش می گوید: شعبه نیز از وی راضی نبوده است. کوسج از احمد بن حنبل حکایت نموده که عبدالملك بن عمیر را بشدّت تضعیف کرده است.

از مجموعه این سخنان، استفاده می شود که «عبدالمک بن عمیر»، دارای صفات زیر بوده است:

۱ ـ بی حافظه و فراموشکار

۲ ـ ضعیف (در اصطلاح علم رجال) یعنی کسی که نمی توان به روایات وی اعتماد نمود.

۳ ـ پرغلط.

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، ط ۱، بیروت.

ص:۲۰۲

۴ ـ مخلط (کسی که روایات نادرست را با روایات صحیح مخلوط می کند).

روشن است که هر یک از صفات یاد شده، به تنهایی بر بی پایگی احادیث عبدالملک بن عمیر گواهی می دهد، در حالی که تمام این نقاط ضعف در وی گرد آمده است.

ج: عبدالعزیز بن محمد دراوردی

دانشمندان علم رجال از اهل سنّت، او را فراموشکار و بی حافظه دانسته اند که نمی توان به روایات او استدلال نمود.

احمد بن حنبل، پیرامون «دراوردی» می گوید:

«إذا حدّث من حفظه جاء ببواطیل». (۱).

ـ هرگاه از حفظ روایت نماید، سخنان بی پایه و نامربوط ارائه می دهد.

ابوحاتم نیز درباره وی می گوید:

«لایحتجّ به ;»(۲).

ـ به سخن او، نمی توان استدلال کرد.

ابوزراعه نیز، وی را «سیّئ الحفظ ;»یعنی بدحافظه معرفی نموده است. (۳).

د: لیث بن سعد

با مراجعه به کتب علم رجال اهل سنّت، بخوبی معلوم می شود همه راویانی که نام آنان «لیث» است، افرادی ناشناخته و مجهول یا ضعیف هستند که نمی توان به احادیث آنان، اعتماد و استدلال نمود. (۴).

۱- مدرک سابق، ص ۶۳۴

۲- همان

۳- مدرک سابق، ص ۶۳۴

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ط ۱، بیروت، از ص ۴۲۰ تا ص ۴۲۳

ص:۲۰۳

ولیث بن سعد نیز یکی از آن افراد ضعیف و بی مبالات بوده که در شنیدن حدیث و کسانی که از آنان روایت نموده، سهل انگاری کرده است.

یحیی بن معین، در مورد وی می گوید:

«إنّه کان یتساهل فی الشّیوخ و السّماع». (۱).

ـ لیث بن سعد، در مورد کسانی که از آنان روایت نموده و همچنین در شنیدن حدیث، مسامحه کرده است.

«نباتی» نیز وی را از جمله ضعیفان، دانسته و نام او را در کتاب خود «التذلیل علی الکامل» که تنها راویان ضعیف را معرّفی می کند، بیان نموده است. (۲).

از مجموع آنچه گفته شد، معلوم می گردد که راویان اصلی حدیث «ضحضاح»، در نهایت ضعف بوده و نمی توان به احادیث آنان اعتماد کرد.

متن حدیث «ضحضاح»، با کتاب و سنّت، ناسازگار است

در حدیث یاد شده به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نسبت داده اند که آن حضرت ابوطالب را از انبوه آتش دوزخ، به پایابی از آتش، منتقل نمود و بدین سان، موجب تخفیف عذاب وی گردید و یا آرزو نمود تا در روز رستاخیز از وی شفاعت نماید، در حالی که قرآن مجید و سنّت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)تخفیف عذاب و شفاعت پیامبر را تنها برای مؤمنان و مسلمانان می پذیرد. بنابراین اگر ابوطالب کافر بود، هرگز پیامبر (صلی الله علیه وآله)نمی توانست موجب تخفیف عذاب و یا شفاعت وی گردد.

بدین سان، بی پایگی محتوای «حدیث ضحضاح» ـ بنابر گفتار کسانی

۱- مدرک سابق، ص ۴۲۳

۲- شیخ الأبطح، ص ۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۳

ص:۲۰۴

که ابوطالب را کافر می دانند ـ به ثبوت می رسد.

اینک دلائل روشن این مسأله را در پرتو کتاب خدا و سنّت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از نظر شما می گذارنیم:

الف ـ قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَالَّذینَ کَفَرُوْا لَهُمْ نارُجَهَنَّم لایُقضی عَلَیْهِمْ فَیَمُتُوا وَلایُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابها کَذلِکَ نَجْزِیْ کُلَّ کَفُوْر». (۱).

ـ آتش دوزخ برای کافران است، نه مرگ آنان فرا می رسد که بمیرند و نه عذاب آنان تخفیف داده می شود. ما کافران را چنین کیفر می دهیم.

ب: سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز شفاعت برای کافران را نفی می کند: ابوذر غفاری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین آورده است که:

«اُعطیت الشّفاعهٔ و هی نائلهٌ من اُمّتی من لایشرک بالله شیئاً».

ـ شفاعت من به کسانی از امّتم می رسد که مشرک نباشند.

بنابراین، متن حدیث «ضحضاح» نیز براساس سخن کسانی که ابوطالب را کافر می دانند، پایه و اساسی ندارند و با کتاب و سنّت مخالف است.

نتیجه

در پرتو آنچه گذشت، معلوم گردید که «حدیث ضحضاح» هم از نظر سند و هم از جهت متن و محتوا، فاقد هرگونه اعتبار است و نمی توان به آن استدلال نمود.

بدین سان، استوارترین دژی که به منظور مخدوش ساختن ایمان نیرومند ابوطالب، بدان پناهنده می شوند، فرو می ریزد و چهره درخشان آن مؤمن قریش و یار دیرین پیامبر (صلی الله علیه وآله)همچنان پرفروغ و نورانی جلوه می کند.

۱- فاطر: ۳۶

ص:۲۰۵

آیا در نظر شیعه جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نموده و به جای علی بن ابی طالب، قرآن را بر رسول خدا نازل کرده است؟

اشاره

پاسخ: پیش از آن که بی پایگی این اتّهام ناروا را که برخی افراد ناآگاه و یا مغرض به شیعه نسبت داده اند، به اثبات برسانیم، سزاوار است به ریشه یابی آن بپردازیم:

ریشه این اتّهام

از آیات شریف قرآن و احادیثی که پیرامون آنها رسیده است، روشن می شود یهودیان بر آن بودند که جبرئیل در ابلاغ رسالت خیانت نمود ;زیرا خداوند به وی دستور داده بود نبوّت را در دودمان اسرائیل قرار دهد، لیکن او بر خلاف فرمان خدا، آن را در سلسله فرزندان اسماعیل قرار داد!

بر این اساس، گروه یهود جبرئیل را دشمن دانسته (۱)و جمله «خانَ

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷، ط مصر، سنه ۱۳۰۸ ه.

ص:۲۰۶

الأمین» (جبرئیل خیانت نمود!) را شعار خود قرار دادند و لذا قرآن در مقام انتقاد از آنان و اثبات بی پایگی سخنانشان، جبرئیل را در آیه ذیل به عنوان فرشته «امین» و درستکار معرفی کرد:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُوْنَ مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ». (۱).

ـ روح امین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو نازل کرد، تا از بیم دهندگان باشی.

و در آیه دیگر می فرماید:

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیْل فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإذْنِ اللهِ». (۲).

ـ بگو: هرکس با جبرئیل دشمنی ورزد، آن فرشته گرامی به اذن خدا قرآن را بر قلب تو نازل نمود.

از آیات یاد شده و تفسیر آن ها، به روشنی معلوم می گردد که گروه یهود، جبرئیل را به عللی دشمن داشته و او را فرشته عذاب می نامیدند و به خیانت در ابلاغ رسالت متّهم می نمودند.

بنابراین، ریشه شعار «خانَ الأمِینُ» از خرافات قوم یهود سرچشمه گرفته است و برخی از نویسندگان جاهل که با شیعه خصومت دیرینه دارند، به نشخوار سخن یهودیان پرداخته و ناجوانمردانه این اتّهام را به شیعه نسبت می دهند.

نبوّت از دیدگاه شیعه

شیعه به پیروی از کتاب و سنّت و در پرتو روایات روشن اهل بیت پیامبر، نه تنها «محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله)» را پیامبر بر حق می داند که به فرمان

۱- شعراء: ۱۹۴

۲- بقره: ۹۷

ص:۲۰۷

خدا به رسالتی جهانی برانگیخته شده است، بلکه آن حضرت را، خاتم پیامبران و بلندپایه ترین سفیر الهی، قلمداد می کند.

پیشوای بزرگ شیعه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سخنان شیوای خویش، بدین حقیقت چنین گواهی می دهد:

«و أشهد أن لا إله إلاَّ الله وحده لاشریک له و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله، خاتم النبیین و حجّة الله علی العالمین». (۱).

ـ گواهی می دهم که خدایی جز پروردگار یگانه و بی همتا نیست. و گواهی می دهم که محمّد (صلی الله علیه وآله)بنده و پیامبر خدا و خاتم پیامبران و حجّت خدا برای جهانیان است.

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید:

«لم یبْعث الله عزّوجلّ من العرب إلاّ خمسة أنبیاء: هوداً و صالحاً و إسماعیل و شعیباً و محمّداً خاتم النّبیین (صلی الله علیه وآله)». (۲).

ـ خدا از میان قوم عرب، تنها پنج پیامبر برانگیخت: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و محمّد (صلی الله علیه وآله)که خاتم پیامبران است.

این حدیث شریف، به روشنی بی پایگی اتّهام ناروایی را که به شیعه نسبت داده اند، اثبات نموده و حضرت محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) را آخرین پیامبر خدا معرّفی می کند. (۳).

بر این اساس، شیعیان جهان، جبرئیل را در ابلاغ رسالت، امین و درستکار دانسته و محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله) را پیامبر بر حق و آخرین رسول خدا

۱- نهج‌السعاده، ج ۱، ص ۱۸۸، ط بیروت. کافی، ج ۸، ص ۶۷، ط ۲، سنه ۱۳۸۹ ه. تهران

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۲، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳

۳- به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیّت رسالت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از دیدگاه شیعه می‌باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

ص:۲۰۸

قلمداد می نمایند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را وصی و جانشین وی می دانند.

در اینجا شایسته است روایت زیر را که هر دو گروه شیعه و سنّی بر آن اتّفاق نظر داشته و آن را در کتاب های معتبر خود بیان نموده اند، از نظر شما بگذرانیم، در این روایت که به «حدیث منزلت» معروف است، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) پس از بیان خاتمیّت رسالت خویش، علی را به عنوان وصیّ و جانشین خود معرّفی کرد.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:

«أما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنّه لانبی بعدی». (۱)

ـ آیا خوشنود نمی شوی از این که تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی باشی (یعنی همانطور که هارون وصیّ و جانشین موسی بود، تو نیز خلیفه و جانشین من باشی) جز این که پیامبری پس از من وجود نخواهد داشت.

این روایت که از نظر سند، مورد اعتماد محدّثان بزرگ اسلامی، اعمّ از

۱- - حدیث یاد شده، مدارک بی‌شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک.

۲- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی- ع-

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی- ص-

۴- مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت

۵- مسند احمد، ج ۱، صفحه‌های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، و ج ۳، ص ۳۲

۶- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی‌طالب-ع-

۷- مناقب ابن مغازلی، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ ه.

۸- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۳ ه.

۹- معانی‌الاخبار صدوق، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۳۹۹ ه.

۱۰- کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ ه.

ص:۲۱۰

ص:۲۰۹

شیعه و سنّی است، گواه روشنی است بر درستی گفتار شیعه در دو زمینه زیر:

۱ ـ محمّـد بن عبـدالله (صـلی الله علیه وآله) گرامی ترین پیـامبر خـدا و خـاتم رسولاـن الهی است که به امر خـدای بزرگ به رسالت جاودان و جهانی برانگیخته شد و پس از وی پیامبری نخواهد بود.

۲ ـ علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصیّ و جانشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خلیفه مسلمانان پس از وی می باشد.

ص:۲۱۱

ملاک تقیه چیست؟

پاسخ: تقیّه به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان نمودن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان می باشد که ریشه در قرآن کریم دارد.

تقیّه از دیدگاه قرآن

قرآن مجید در این زمینه آیات متعدّدی دارد که برخی از آنها را می آوریم:

الف: «لایَتَّخِذِ المُؤْمِنُونَ الْکافِرِیْنَ أولیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنیْنَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ الله فِیْ شَیء إلاّ أن تَتَقُوا مِنْهُمْ تَقیةً». حدیث یاد شده، مدارک بی‌شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱(۱).

ـ اهل ایمان نباید مؤمنان را رها نموده و با کافران طرح دوستی بریزند، هر که چنین کند، با خدا رابطه ای نخواهد داشت مگر این که از آنان، تقیّه نمایید».

۱- آل عمران: ۲۸

ص:۲۱۲

این آیه به روشنی بر این حقیقت گواهی می دهد که دوستی با کافران جایز نیست مگر به خاطر تقیّه و حفظ جان و پیشگیری از خطرها، که در این صورت می توان به ظاهر با آنان، ابراز دوستی و موافقت نمود.

ب: «مَنْ کَفَرَ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ إلاّ مَن اُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مطمَئِنٌّ بِالْایْمانِ وَلکِنْ مَنْ شَرِح بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عذابٌ عَظِیْمٌ». (۱).

ـ هرکس پس از ایمان به خدا دوباره کافر گردد، مگر کسی که از روی اجبار اظهار کفر نماید در حالی که دل وی در ایمان ثابت و مطمئن باشد، ولیکن کسانی که د ل خود را آکنده از کفر نمایند، خشم و عذابی سخت بر آنان خواهد بود.

مفسّران در مورد شأن نزول آیه یاد شده چنین می گویند:

روزی عمّار بن یاسر، همراه با پدر و مادر خود، گرفتار دشمنان گشتند و کافران از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند و به کفر و شرک اعتراف نمایند. همراهان عمّار، همگی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر گرامی گواهی دادند و لذا برخی از آنان به شهادت رسیدند و دیگران نیز، مورد شکنجه دشمنان اسلام قرار گرفتند، ولی عمّار بر خلاف میل باطنی خویش، تقیّه نمود و به ظاهر آنچه را که کافران می گفتند، بر زبان جاری نمود و آزاد گردید.

هنگامی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید، از سخن خویش بسیار نگران و افسرده گشت، بدین جهت، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) وی را دلداری داد و آیه یاد شده نیز در این زمینه نازل گردید. (۲).

از این آیه و سخنان مفسّران روشن شد که پنهان داشتن اعتقاد باطنی

۱- نحل: ۱۰۶

۲- به «دّر المنثور» [نگارش جلال‌الدین سیوطی]، ج ۴، ص ۱۳۱، ط بیروت، مراجعه گردد.

ص:۲۱۳

به منظور حفظ جان و جلوگیری از خسارت های مادّی و معنوی، در زمان پیامبر نیز، تحقّق داشته و مورد پذیرش اسلام بوده است.

تقیّه از نظر شیعه

از آنجا که حکومت های ستمگر بنی امیه و بنی عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند،(۱)آنان به فرمان قرآن تقیّه نموده و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.

روشن است که در آن فضای آکنده از اختناق و استبداد، راه رهایی دیگری، از طوفان ستمی که شیعه را به نابودی تهدید می نمود، تصوّر نمی شد. و لذا در صورتی که پادشاهان ستمگر و دست نشاندگان آنان، با شیعیان دشمنی نمیورزیدند و کشتار بی رحمانه آنان را سرلوحه حکومت خویش قرار نمی دادند، دلیلی برای تقیّه شیعه وجود نداشت.

لازم به تذکّر است که تقیه به گروه شیعه اختصاص ندارد، بلکه دیگر مسلمانان نیز، در برابر دشمن خونریزی که با همه مذاهب اسلامی مخالف است (مانند خوارج و حکومت های ظالم که به هر کار حرامی دست می زنند) در صورتی که توان مقابله با آنان را نداشته باشند، به سپر تقیّه پناهنده می شوند و اعتقاد درونی خویش را به منظور حفظ جان، پنهان نگاه می دارند.

بر این اساس، اگر همه اعضای جامعه اسلامی در مذاهب فقهی خویش با هم تفاهم داشته باشند و با وحدت و هماهنگی زندگی نمایند،

۱- به منظور آگاهی بر کشتار بی‌رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی‌امیّه و بنی‌عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیّین» [نگارش ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله»، [نگارش علامه امینی] و «الشیعه و الحاکمون»، [نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

ص:۲۱۴

زمینه ای برای تقیّه در میان مسلمانان باقی نمی ماند.

نتیجه

از مجموع آنچه گذشت نتیجه این می شود که:

۱ ـ تقیّه، ریشه قرآنی دارد و روش اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تأیید آن حضرت، گواه روشنی است بر تحقّق و جواز آن، در صدر اسلام.

۲ ـ انگیزه تقیّه نمودن شیعه، پیشگیری از کشتارهای بی رحمانه شیعیان و طوفان های ظلم و ستمی بود که این مذهب را به نابودی تهدید می کرد.

۳ ـ تقیّه، به گروه شیعه اختصاص ندارد بلکه در میان سایر مسلمانان نیز وجود دارد.

۴ ـ تقیّه، به پرهیز در برابر کفّار و پنهان نگاه داشتن عقاید اسلامی از مشرکان اختصاص ندارد، بلکه ملاک تقیّه که حفظ جان مسلمانان است، عمومیّت دارد و کتمان عقاید درونی در برابر هر دشمن خونریزی که توان مقاومت در برابر او نباشد و شرایط مبارزه با وی فراهم نگردد، امری لازم است.

۵ ـ در صورت تفاهم اعضای جامعه اسلامی، زمینه ای برای تقیّه در میان مسلمانان باقی نخواهد ماند.

ص:۲۱۵

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان مذهب رسمی کشور دانسته اید، چرا؟

اشاره

پاسخ: شکّی نیست که همه مذاهب اسلامی از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی، محترم شمرده شده اند ولی بی تردید، مذاهب فقهی اسلامی، (مانند مذهب های جعفری، مالکی، شافعی، حنبلی، حنفی و...) در بیان وظایف فردی و اجتماعی مردم، یکسان و هماهنگ نیستند و در میان آنها اختلافات فراوانی به چشم می خورد.

از سوی دیگر، به منظور تدوین قوانین حقوقی و تنظیم مقرّرات یک جامعه، نیاز شدید، به وجود هماهنگی و همسویی مقررات یاد شده، احساس می شود.

بنابراین، تنها یکی از مذاهب اسلامی را می توان منشأ تنظیم مقررات اجتماعی در سرزمینی خاص، قرار داد. زیرا در صورت گوناگون بودن سرچشمه های قانونگذاری، هرگز نمی توان مقرراتی هماهنگ و منسجم تدوین کرد.

بر این اساس، سزاوار است در میان مذاهب فقهی اسلامی، یکی از

ص:۲۱۶

آنها با معیاری درست، به عنوان مأخذ قوانین و مقرّرات اجتماعی، تعیین گردد تا از هرگونه آشفتگی و از هم گسیختگی در قوانین کشور پیشگیری به عمل آید و راه تدوین یک سلسله مقررات به هم پیوسته و هماهنگ در زمینه های حقوقی و اجتماعی و امثال آنها، هموار گردد.

معیار تعیین مذهب جعفری

اینک پرسشی دیگر مطرح می شود و آن این که: در پرتو چه معیار و ملاکی، از میان مذاهب فقهی اسلامی، مذهب جعفری را به عنوان منشأ تنظیم قوانین و مقررات کشور دانسته اید؟

پاسخ این سؤال روشن است ;زیرا اکثریّت قریب به اتفاق مردم ایران، مسلمانانی هستند که مذهب فقهی جعفری را، آیین خویش و بیانگر وظایف فردی و اجتماعی خود، قلمداد نموده اند و بدین سان، روشن می گردد که تعیین مذهب جعفری، به عنوان مذهب رسمی کشور، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، امری طبیعی است که با همه موازین منطقی و حقوقی، سازگار است.

احترام و موقعیّت دیگر مذاهب اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عین حال که مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی قلمداد گردیده است، دیگر مذاهب اسلامی، اعم از شافعی، حنبلی، حنفی، مالکی و زیدی نیز محترم شمرده شده اند، بلکه پیروان این مذاهب در زمینه های ذیل، می توانند بر مبنای فقه خود رفتار نمایند:

۱ ـ انجام مراسم مذهبی.

۲ ـ تعلیم و تربیت دینی.

ص:۲۱۷

۳ـ انجام کارهای شخصی.

۴ـ مقرّرات ویژه مذهبی ;مانند ازدواج، طلاق، ارث، وصیّت و...

علاوه بر این، در منطقه ای که هر یک از مذاهب یاد شده، دارای اکثریت باشند، مقررات محلّی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب می باشد، در عین حال که حقوق پیروان مذاهب دیگر نیز محفوظ است.

هم اکنون به منظور روشن تر شدن مسأله، دوازدهمین اصل از نخستین فصل قانون اساسی جمهوری اسلامی را که در این زمینه سخن می گوید، از نظر شما می گذرانیم:

«دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل، الی الأبد، غیرقابل تغییر است و مذاهب دیگر اسلامی ;اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیّه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیّت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیّت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب، اکثریّت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها، بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب».

در پرتو این اصل، احترام و موقعیّت همه مذاهب اسلامی از چشم انداز قانون اساسی جمهوری اسلامی، روشن می گردد.

ص:۲۱۸

ص:۲۱۹

آیا شیعه، نماز وتر را واجب می داند؟

پاسخ: نماز «وَتْر»، از جمله نمازهای نافله شب می باشد که انجام آن برای مسلمانان و پیروان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مستحب است، ولی فقیهان شیعه، در پرتو کتاب و سنّت، اموری را به عنوان «ویژگی های پیامبر گرامی» یادآور شده اند که یکی از آنها، واجب بودن «نماز وتر» بر وی می باشد.

علامه حلی در کتاب «تذکرهٔ الفقها» حدود هفتاد چیز را از خصوصیّات و ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه وآله) می شمارد و در آغاز سخن خود، چنین می گوید:

«فامّا الْواجبات علیه دون غیره من امّته امورٌ: «الف ـ السّواک، ب ـ الوتر ج ـ الاُضحیهْ. روی عنه ـ ص ـ أنّه قال: ثلثٌ کتب علیّ ولم تکتب علیکم: السّواک والوتر و الاضحیهْ...». (۱).

ـ آنچه تنها بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) واجب است نه بر امتش، چند چیز است: الف ـ مسواک نمودن ب ـ نماز وتر ج ـ قربانی کردن. از رسول خدا روایت شده که فرمود:

۱- تذکرهٔ الفقها، ج ۲، کتاب النکاح، مقدمه چهارم

ص:۲۲۰

سه چیز بر من، واجب گردید نه بر شما: مسواك كردن، نماز وتر و قربانی نمودن.

بر این اساس، نماز وتر ـ از دیدگاه شیعه ـ بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)واجب، و بر دیگر مسلمانان، مستحب است.

ص:۲۲۱

آیا عتقاد به قدرت غیبی اولیای الهی مایه شرک است؟

اشاره

پاسخ: روشن است که هر گاه انسانی از کسی درخواست کاری نماید، وی را در انجام آن توانا می داند و این توانایی بر دو گونه است:

۱ ـ گاهی این توانایی در چهارچوب نیروهای مادّی و طبیعی قرار دارد ;مثل این که از کسی بخواهیم که ظرف آبی به ما بدهد.

۲ ـ و گاهی این قدرت، نیرویی غیبی و خارج از چهارچوب مادّی و طبیعی است. مثل این که کسی معتقد باشد که بنده وارسته خدا ـ مانند عیسی بن مریم ـ می تواند دردهای بی درمان را علاج نموده و با نفس مسیحایی خویش، بیماران صعب العلاج را شفا دهد.

روشن است که اعتقاد به چنین قدرت غیبی، در صورتی که متّکی و مستند به قدرت و اراده خدا باشد ;مانند اعتقاد به قدرت طبیعی است و هرگز مایه شرک نخواهد بود ;زیرا پروردگاری که قدرت مادی و طبیعی را به انسان ها عطا فرموده است، توانایی غیبی را نیز می تواند به برخی از بندگان صالح خود، عنایت نماید.

اینک در توضیح پاسخ یاد شده می گوییم: اعتقاد به سلطه غیبی اولیای

ص:۲۲۲

الهی، به دو صورت تصوّر می شود:

۱ ـ اعتقاد به قدرت غیبی برای شخصی که وی را به عنوان منشأ مستقل و اصیل آن قدرت، تلقی نماییم بطوری که کاری خدایی را مستقلاً به او نسبت دهیم.

شکی نیست که اعتقاد به چنین قدرت مستقل و جدا از قدرت خدا، موجب شرک است ;زیرا در این صورت، غیر خدا را منشأ قدرت مستقل و اصیل دانسته و کاری خدایی را به وی نسبت داده ایم، در حالی که سرچشمه همه نیروها پروردگار جهان است.

۲ ـ اعتقاد به سلطه غیبی برخی از بندگان وارسته خدا، با ایمان به این که آن نیرو از قدرت لایزال خدا سرچشمه گرفته است و اولیای الهی ـ به اذن خدا ـ تنها وسیله تجلّی و بروز آن قدرت بی پایان می باشند و از خود استقلال ندارند، بلکه هم در هستی خویش و هم در اعمال سلطه غیبی، متّکی به پروردگار بزرگ هستند.

روشن است که چنین باوری، به معنای خدا دانستن اولیای الهی و یا نسبت دادن کاری خدایی به آنان نیست، زیرا در این صورت، بندگان صالح، به اذن خدا و اراده تخلّف ناپذیری، سلطه غیبی خدادادی خویش را ابراز می دارند.

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«وَ ما کانَ لِرَسُول أن یَأتِیَ بِآیَهٔ إلّا بِإِذْنِ اللهِ». (۱).

ـ هیچ پیامبری نمی تواند معجزه ای بیاورد، مگر به اذن خدا.

با این بیان، به روشنی معلوم می گردد که چنین اعتقادی، نه تنها مایه شرک نیست که با اصل توحید و یکتاپرستی، هماهنگی کامل دارد.

۱- رعد: ۳۸

ص:۲۲۳

سلطه غیبی اولیای خدا از دیدگاه قرآن

کتاب آسمانی اسلام، با صراحت کامل، گروهی از بندگان وارسته خدا را نام می برد که به اذن پروردگار، دارای چنین قدرت شگرفی بودند. برخی از فرازهای آن را در این زمینه می آوریم:

۱ ـ قدرت غیبی حضرت موسی

خداوند بزرگ، به پیامبر خود ـ موسی ـ فرمان داد عصای خویش را بر صخره سنگی بزند تا چشمه هایی از آب گوارا، جاری گردد:

«وَ اذا سَتَسْقی مُوْسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضِرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً». (۱).

ـ و آنگاه که موسی برای قوم خود، طلب آب نمود، به وی گفتیم: عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب، از آن صخره جاری گشت.

۲ ـ سلطه غیبی حضرت عیسی

سلطه غیبی عیسی در موارد گوناگونی از قرآن بیان گردیده است که به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

«اِنّیْ أخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیْهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاذْنِ اللهِ وَ اُبرِئُ الأکمَهَ وَالاْبْرَصَ وَ اُحْیِ الْمَوتی بِإذْنِ الله...» (۲).

ـ (عیسی فرمود): من مجسّمه ای را از گِل می سازم و در آن می دمم تا به اذن خدا، به صورت مرغی حقیقی درآید و نابینای مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به اذن خدا شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا،

۱- بقره: ۶۰

۲- آل عمران: ۴۹

ص:۲۲۴

زنده می گردانم...

۳ ـ قدرت غیبی حضرت سلیمان

قرآن مجید، پیرامون نیروهای غیبی که سلیمان در اختیار داشت، چنین می فرماید:

«وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُودَ وَ قالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنطِقَ الطَّیْرِ وَ اُوتینا مِنْ کُلِّ شَیء إنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِیْن». (۱).

ـ سلیمان، وارث داوود گردید و چنین گفت: ای مردم زبان مرغان به ما آموخته شد و از هر نوع نعمت به ما ارزانی گشت، این فضل و بخششی آشکار است.

شکّی نیست کارهایی از قبیل جاری ساختن چشمه های آب زلال از صخره ای ستبر بر اثر تماس عصای موسی با آن سنگ و یا آفرینش مرغی حقیقی از گِل و شفا دادن دردهای بی درمان و زنده نمودن مردگان، توسّط عیسی، و یا آگاهی سلیمان بر منطق پرندگان و دانستن زبان آنها، اموری خارق العاده و بیرون از مجاری طبیعی هستند و نوعی اعمال قدرت و سلطه غیبی به شمار می روند.

در حالی که قرآن مجید در این آیه ها و آیات بسیار دیگر، به بیان سلطه غیبی بندگان شایسته خدا می پردازد، آیا اعتقاد ما به مضمون این آیه های روشن قرآنی، که بیانگر قدرت خارق العاده اولیای الهی است، موجب شرک و یا مایه بدعت در دین خواهد بود؟

با این بیان، به خوبی روشن می گردد که اعتقاد به نیروی غیبی بندگان صالح، به معنای خدا دانستن آنان و یا نسبت دادن کارهای خدایی به آنها

۱- نمل: ۱۶

ص:۲۲۵

نیست ;زیرا در صورتی که چنین اعتقادی ملازم با «الوهیّت» و خـدایی آنان باشـد، باید گفت موسـی و عیسـی و سـلیمان و... از نظر قرآن، به عنوان «آلهه» و خـدایان، شـمرده شـده انـد، در حـالی که همه مسـلمانان می داننـد که قرآن کریم، اولیای ا لهی را بنـدگان وارسته خدا به شمار می آورد.

تا اینجا معلوم گردیـد که اعتقاد به قدرت غیبی عزیزان درگاه خدا، در صورتی که آن را متّکی به نیروی پایان ناپذیر الهی دانسـته و آنان را وسیله ابراز قدرت خداوندی قلمداد نماییم، نه تنها موجب دوگانه پرستی نیست، بلکه با اصل توحید حقیقی هماهنگی کامل دارد ;زیرا ملاک توحیـد و یکتاپرستی آن است که همه نیروها را در جهان به خدا منسوب بدانیم و او را سرچشـمه تمام سـلطه ها و حرکت ها تلقّی نماییم.

ص:۲۲۶

ص:۲۲۷

چرا مقام امامت از مقام رسالت بالاتر است؟

اشاره

پاسخ: به منظور پاسـخگویی به این پرسش، نخست به بیان مفهوم دقیق سه واژه «نبوّت»، «رسالت» و «امامت» که در قرآن و حدیث و ارد شده است می پردازیم تا روشن شود که چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

۱ ـ مقام «نبوّت»

واژه «نبی»، از ریشه «نبأ» به معنای خبر مهمّ و خطیر گرفته شـده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنـده از آن، می باشد (۱)کلمه «نبی» که معـادل آن در فارسـی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می شود که وحی الهی را از خداونـد بزرگ، با روش های گوناگون می گیرد و گزارشـگری است که بـدون وساطت بشـری دیگر، از جانب خدا خبر می دهد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده اند:

۱- اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می‌باشد و اگر متعدّی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

ص:۲۲۸

«إنَّهُ مُؤَدّ مِنَ اللهِ بِلا واسِطَهٔ مِنَ الْبَشَرِ». (۱).

ـ نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.

بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می گردد برای مردم، محدود می باشد. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«فَبَعَثَ اللهُ النَّبِیِّیْنَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِیْنَ». (۲).

ـ خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

۲ ـ مقام «رسالت»

وژاه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاع می گردد که علاوه بر أخذ وحی و خبر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

«فَإنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوْا انَّما عَلی رَسُوْلِنا الْبَلاغُ الْمُبِیْنُ». (۳).

ـ اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.

بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی» عطا می شود ;و به دیگر سخن: هر یک از دو مفهوم «نبوّت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده اند

۱- رسائل العشر نگارش شیخ طوسی، ص ۱۱۱

۲- بقره: ۲۱۳

۳- مائده: ۹۲

ص:۲۲۹

اشاره می کند، بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان وحی الهی و حاملان خبر هستند، «نبی» می باشند و از آن نظر که وظیفه ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می گیرند، «رسول» نامیده می شوند.

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می گیریم که پیامبران، تا لحظه ای که در محدوده نبوّت و رسالت قرار دارند، تنها هدایتگرانی هستند که حلال و حرام را اعلام می دارند و راههای سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

۳ ـ مقام «امامت»

مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرّفاتی گسترده تر در راستای مدیریّت و رهبری جامعه و پیشوایی مردم می باشد.

اینک در پرتو آیات نورانی قرآن، دلایل روشن خود را در این زمینه، از نظر شما می گذرانیم:

۱ ـ قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی ; یعنی ابراهیم خلیل، چنین می فرماید:

«وَ اذِ ابْتَلی اِبْراهِیْمَ رَبُّهُ بِکَلِمات فأَتَمَّهُنَ قالَ إنّیْ جاعِلُکَ لِلنّاسِ إماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ». (۱)

ـ آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود ـ ابراهیم ـ را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این

۱- بقره: ۱۲۴

ص:۲۳۰

پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوّت و رسالت»، گواهی می دهد ;زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش های الهی، که از جمله آنها تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبوّت نائل گردید و این موضوع با دلیل یاد شده در زیر ثابت می شود:

همه می دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی[اسماعیل و اسحاق]را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می فرماید:

«اَلْحَمْد لِلّهِ الَّذِیْ وَهَبَ لِیَ عَلَی الْکِبَرِ إِسْمعِیْلَ وَ إِسْحقَ». (۱).

ـ سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحقا را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می شود که یکی از آزمایشهای الهی ;یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام پیشوایی بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوّت بوده است ;زیرا پیش از آن که دارای «ذرّیّه» گردد، وحی الهی ـ که نشانه نبوّت است ـ بر او فرود می آمد. (۲).

۱- ابراهیم: ۳۹

۲- در این زمینه، به آیه ۱۰۲- ۹۹ از سوره صافات، و آیه ۵۳- ۵۴ از سره حجر، و آیه ۷۰- ۷۱ از سوره هود، مراجعه گردد.

ص:۲۳۱

ب: همچنین، از این آیه (وَ اذِ ابْتَلی اِبراهِیْمَ رَبُّهُ بِکَلِمـات...) اسـتفاده می شود که مقام «امامت الهی» و پیشوایی جامعه و رهبری امّت، در مرتبه ای فـوق مرتبه نبـوّت و رسـالت قرار دارد ;زیرا به گـواهی سـخن قرآن، در عین حـال که حضـرت ابراهیم به مقـام نبـوّت و رسالت نائل گشـته بود، می بایست امتحانات طاقت فرسایی را پشت سـر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود و جهت این مسـأله نیز روشن است ;زیرا مقام امامت الهی، علاوه بر وظیفه اخـذ وحی و ابلاغ رسالت، سـرپرستی جامعه و رهبری امّت و اداره صـحیح شؤون مردم در مسـیر رساندن آنان به اوج کمال و سـعادت را نیز، دربرمی گیرد و طبیعی است که چنین مقامی، از حساسـیت و عظمت ویژه ای برخوردار باشد که دست یافتن به آن، بدون پشت سرنهادن آزمایش های جانکاه و پی در پی، امکان پذیر نیست.

۲ ـ از آیه پیشین، روشن شد که خدای بزرگ، بعد از آزمایش های سختی که برای ابراهیم پیش آورد، مقام امامت و رهبری جامعه را به وی عنایت فرمود، آنگاه ابراهیم از خدا درخواست نمود که آن مقام را به ذریّه و فرزندانش نیز ارزانی دارد.

اینک در پرتو آیه های دیگری از قرآن، معلوم می شود که خداونـد، درخواست ابراهیم را پـذیرفت و پس از مقام «نبوّت»، پیشوایی جامعه و حکومت بر امّت را، به فرزندان صالح و وارسته وی عطا کرد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْراهِیْمَ الْکتابَ وَالْحِکْمَهَْ وَ آتَیْناهُمْ مُلکاً عَظِیْماً». (۱).

ـ ما به آل ابراهیم کتاب (آسمانی) حکمت و حکومتی عظیم ارزانی

۱- نساء: ۵۵

ص:۲۳۲

داشتیم.

از آیه چنین استفاده می کنیم که «امامت» و رهبری جامعه، منصبی غیر از مقام «نبوّت» است که خدای بزرگ به پیامبر خود «ابراهیم» پس از پیمودن مراحل دشوار امتحان الهی، عطا فرمود و آنگاه که وی از خداوند درخواست نمود تا آن منصب حکومت و رهبری را در ذریّه او باقی بگذارد، پروردگار بقای آن مقام والا را در مورد ذریّه و فرزندان دادگر او پذیرفت و به آنان، علاوه بر کتاب (آسمانی) و حکمت که رمز نبوّت و رسالت است، «مُلک عظیم» (که همان حکومت و زعامت بر مردم است) عنایت کرد و بدین سان، به درخواست ابراهیم جامه عمل پوشانید. و لذا می بینیم که برخی از ذریّه ابراهیم ؛مانند یوسف، داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوّت، به حکومت و زمامداری و رهبری جامعه نیز برگزیده شدند.

با این بیان، به روشنی معلوم گردید که مقام «امامت»، غیر از دو مقام «نبوت» و «رسالت» است و به لحاظ گسترده تر بودن میدان اختیارات و مسؤولیت های آن، دارای ارزشی والا و موقعیّتی برتر می باشد.

برتری موقعیّت «امامت»

از سخنان پیشین روشن گردید که قلمرو کار «نبی» و «رسول»، از آن نظر که حامل نبوّت و رسالتند، تنها تذکّر و روشنگری راه است، و هرگاه نبی یا رسول به مقام «امامت» رسید، مسؤولیت خطیرتری بر دوش وی نهاده می شود که در پی آن، موظف به تحقّق بخشیدن به برنامه های الهی و اجرای دستورات شرع مقدّس در راستای ایجاد جامعه ای نمونه و سعادتمند، می گردد تا امّت خود را در مسیری سوق دهد که خوشبختی دو جهان آنان را تأمین نماید.

روشـن است که تحمّل چنین مسؤولیت خطیری، نیاز مبرم به قـدرت معنـوی عظیم و شایسـتگی ویژه ای دارد و قیـام به این وظیفه سنگین، که پیوسته بـا مشکلات جانکـاه و نبرد با تمایلات همراه است، سوختگی بیشتر در راه خـدا و شکیبایی برتری را اقتضا می نمایـد و بـدون عشق خـدایی و فنـا در رضـای الهی تحقق نمی یابـد و از این جهت، خـدای بزرگ مقام امامت را پس از یک رشـته امتحانات طاقت فرسای ابراهیم، در آخرین حلقه سلسله عمر وی، به او عطا فرمود و از این جهت نیز زبده ترین بندگان شایسته خود را چون پیامبر گرامی اسلام، به مقام امامت و پیشوایی امّت، مفتخر فرمود و حکومت و رهبری جامعه را به آنان ارزانی داشت.

میان «نبوّت» و «امامت» تلازم وجود دارد؟

در پی این سؤال پرسـش دیگری مطرح می شود و آن این که: هر پیامبری که به مقام نبوّت رسید، حتماً باید امام نیز باشد و یا کسی که دارای منصب امامت گردید، حتماً باید پیامبر هم باشد؟

پاسـخ هر دو پسـرش، منفی است. اینـک در پرتـو منطق وحی، به توضیـح این مسأله می پردازیم: از آیـاتی که پیرامون «طـالوت» و مبارزه وی با «جالوت» ستمگر نازل شده است به خوبی روشن می گردد که پس از درگذشت حضـرت موسی، خدای بزرگ، مقام «نبوّت» را به شخصـی که گویا «اشموئیل» نام داشت عطا فرمود، در حالی که مقام امامت و پیشوایی و حکومت را بر دوش «طالوت» نهاد. اینک مشروح جریان:

پس از درگذشت موسی، گروهی از بنی اسرائیل به پیامبر عصر خود گفتند: زمامداری برای ما برگزین تا تحت فرماندهی او، در راه خدا پیکار کنیم، سرانجام پیامبر آنان چنین گفت:

ص:۲۳۴

«اِنَّ اللّه بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً قالُوا أنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکَ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إنَّ اللّه اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ واللّهُ یُؤتِی مُلکَهُ مَنْ یَشاءُ وَاللّهُ واسِعٌ عَلِیْمٌ». (۱).

ـ خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت. بنی اسرائیل گفتند: چگونه او می تواند فرمانروای ما باشد، در حالی که ما شایستگی بیشتر داریم و او ثروتی انبوه ندارند؟ پیامبر آنان گفت: خدای بزرگ، وی را بر شما برگزیده است و به او علم و توانایی جسمی بیشتری عطا کرده، و خدا مُلک خویش را به هر کس که بخواهد می بخشد، و خدا دارای احسان گسترده و دانا است.

از آیه بالا، نکات زیر استفاده می شود:

۱ ـ ممکن است مصالحی ایجاب کند که «نبوّت» از «امامت» و زمامداری، جدا گردد و در یک زمان نبوت از آن کسی و حکومت و زمامداری از آن فرد د یگری باشد و هر یک به منصبی که به وی داده شده، لیاقت و شایستگی داشته باشد، و به خاطر امکان تفکیک میان این دو منصب، بنی اسرائیل هرگز اعتراض نکردند که ای پیامبر، تو از او شایسته تری، بلکه در مقام اعتراض گفتند: ما از وی شایسته تر هستیم.

۲ ـ مقامی که طالوت به دست آورد، از جانب خدا بود و خدا بخشاینده این مقام به وی بود، از آنجا که می فرماید: «اِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طالُوتَ مَلِکاً «؛»خداوند، طالوت را برای زمامداری شما برانگیخت». و نیز می فرماید: «إنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ» «خدا او را بر شما، بر گزیده است».

۳ ـ مقام و منصب الهی طالوت، در فرماندهی سپاه خلاصه نمی شد،

۱- بقره: ۲۴۷

ص:۲۳۵

بلکه او فرمانروا و زمامـدار بنی اسـرائیل بود، به گواه این که می فرماید: «مَلِکاً» (یعنی فرمانروا و متصدّی حکومت) هر چند هدف از این زمامـداری در آن روز، رهبری بنی اسـرائیل در جهـاد در راه خـدا بود، ولی منصب الهی وی، کارهای دیگری را نیز به او اجازه می داد که همگی از شؤون حکومت می باشند، به گواه این که در آخر آیه، چنین می فرماید:

«وَاللّٰهُ یُؤْتِیْ مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ».

ـ خدا ملک خویش را به هرکس که بخواهد می بخشد.

۴ ـ مهمـترین شـرط در زمامـداری جـامعه و «امـامت» و رهـبری امّت، گسـترد گی علم و توانـایی هـای لازم جسـمی و معنوی است، بخصوص برای زمامداران آن زمان که می بایست همراه سپاه، در حال حرکت و تلاش باشند. (۱).

بنابر آنچه گـذشت، واضـح شـد که میان «نبوّت» و «امامت»، ملازمه و جـدایی ناپذیری وجود ندارد بلکه ممکن است انسانی به مقام نبوّت برسد ولی امام و پیشوای امّت که وظیفه فرمانروایی بر آنان را در اختیار بگیرد، نباشد، و یا شخصی از جانب خدا، سرپرستی و زمامداری جامعه ای را برعهده بگیرد، ولی پیامبر نباشد و گاهی خدای بزرگ هر دو مقام را به انسانی که شایستگی آن دو را داشته باشد عطا می کند، چنانکه قرآن مجید می فرماید:

«فَهَزَمُوْهُمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ اتیهُ اللّٰهُ المُلکَ والْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ». (۲).

ـ لشـکر طالوت، سپاه جالوت را درهم شـکست و در آن میان، داوود پیامبر (علیه السـلام) جالوت را کشت و خـدا زمامداری جامعه (علاوه بر پیامبری) و حکمت را به وی عطا فرمود و آنچه می خواست به او آموخت.

۱- با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

۲- بقره: ۲۵۱

ص:۲۳۶

ص:۲۳۷

معیار تشخیص توحید از شرک چیست؟

پاسخ: مهمترین مسأله، در مباحث مربوط به توحیـد و شـرك، شـناخت معیار آن دو می باشد و تا این مسأله، به صورت کلیدی حل نشود، بخشـی از مسـائلی که جنبه روبنـایی دارد، حـل نخواهـد شـد. از این جهت مسـأله توحیـد و شـرک را در ابعاد مختلف، امّا به صورت فشرده، مطرح می کنیم:

۱ ـ توحید در ذات

توحید در ذات، به دو صورت، مطرح می شود:

الف ـ خـدا (و به تعبیر دانشـمندان علم کلام: «واجب الوجود») یکی است و نظیر و مثلی ندارد، این همان توحیدی است که خداوند از آن در قرآن مجید به صورت های گوناگون یاد می کند و می فرماید:

«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ». (۱).

ـ هیچ چیز، نظیر و مثل او نیست.

و در جای دیگر می فرماید:

۱- شوری: ۱۱

ص:۲۳۸

«وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفواً أحَداً». (۱).

ـ هیچ همتا و مانندی برای او نیست.

البته گاهی این نوع از توحید، به صورت عوامانه، به گونه ای دیگر تفسیر می شود که رنگ توحید عددی به خود می گیرد و آن این که: خدا یکی است، دو تا نیست.

ناگفته پیداست که این نوع از توحید (عددی) شایسته مقام الهی نیست.

ب: ذات خدا بسیط است نه مرکّب ;زیرا ترکّب یک موجود از اجزای ذهنی یا خارجی، نشانه نیاز او به اجزای خود می باشد و «نیاز» نشانه «امکان» است و امکان ملازم با احتیاج به علّت، و همگی با مقام واجب الوجود، ناسازگار است.

۲ ـ توحید در خالقیّت

توحید در خالقیت از مراتب توحید است که مورد پذیرش عقل و نقل می باشد.

از نظر عقل، ما سوی الله یک نظام امکانی است که فاقد هر نوع کمال و جمال است و هر چیز هر چه دارد، از سرچشمه فیض غنیّ بالذّات گرفته است. پس آنچه در جهان از جلوه های کمال و جمال دیده می شود، همگی از آن او است.

و امّا از نظر قرآن آیات فراوانی بر توحید در خالقیت، تصریح می نماید که به عنوان نمونه، به یکی از آنها اشاره می کنیم:

۱- اخلاص: ۴

ص:۲۳۹

«قُلِ اللهُ خالِقُ کُلِّ شَیْء وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ». (۱).

ـ بگو: خدا آفریننده همه چیز و یگانه و غالب است.

بنابراین، توحید در خالقیّت به صورت کلّی نمی توانـد د رمیان إلهیّون مورد اختلاف باشد. چیزی که هست، توحید در آفرینش دو تفسیر دارد که ما هر دو را یادآور می شویم:

الف: هر نوع نظام علّی و معلولی و روابط سببی و مسبّبی که در میان موجودات وجود دارد، همگی به علّة العلل و مسبّب الأسباب منتهی می شود و در حقیقت، خالق مستقل و اصیل، خدا است و تأثیر غیر خدا در معلول های خود، به صورت تبعی و اذن و مشیّت او است.

در این نظریّه به نظام علّت و معلول در جهان، که علم بشر نیز از آن پرده برداشته است، اعتراف می شود. ولی در عین حال مجموع نظام به گونه ای متعلّق به خـدا است و او است که این نظام را پدید آورده و به اسباب، سببیّت و به علّت ها، علیّت و به مؤثرها تأثیر بخشیده است.

ب: در جهان، تنها یک خالق وجود دارد و آن خـدا است و در نظام هستی، هیـچ نوع تأثیر و تأثّری، میان اشیا وجود نـدارد و خـدا، خالق بلاواسطه تمام پدیده های طبیعی است و حتی قدرت بشر، در فعل او نیز، تأثیری ندارد.

بنابراین، در جهان یک علّت بیش نداریم و او جانشین تمام آنچه که علم، به عنوان علل طبیعی معرّفی می کند، می باشد.

البته چنین تفسیری برای توحید در خالقیّت، مورد عنایت گروهی از دانشـمندانِ اشاعره می باشد ولی برخی از شخصیّت های آنان؛ مانند امام الحرمین (۲)و در این اواخر، شیخ محمّد عبده در رساله توحید، به انکار این

۱- رعد: ۱۶

۲- ملل و نحل شهرستانی، ج ۱

ص:۲۴۰

تفسیر برخاسته اند و تفسیر نخست را برگزیده اند.

۳ـ توحید در تدبیر

از آنجا که آفرینش مخصوص خدا است، تدبیر نظام هستی نیز از آن او می باشد و در جهان تنها یک مدبّر وجود دارد و همان دلیل عقلی که توحید در خالقیّت را تثبیت می کند، توحید در تدبیر را نیز به ثبوت می رساند.

قرآن مجید نیز، در آیات متعدّدی، خداوند را تنها مدّبر جهان معرفی می نماید و می فرماید:

«قل أغیر الله أبغی ربّاً و هو ربُّ کلّ شیئ». (۱).

ـ بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او مدّبر همه چیز است.

البته همان دو تفسیری که درباره توحید در خالقیّت بیان شد، در مورد توحید در تدبیر نیز مطرح می گردد و از نظر ما مقصود از توحید در تدبیر، انحصار تدبیر استقلالی به خدا است.

بر این اساس، این که در میان موجودات نظام هستی، نوعی تدبیرهای تبعی وجود دارد، همگی به اراده و مشیّت خدا صورت می گیرد. قرآن کریم نیز، به این نوع مدبّرهای وابسته به حق، اشاره می کند و می فرماید:

«فَالْمُدَبِّراتِ أمْراً». (۲).

ـ آنان که امور، نظام هستی را اداره می کنند.

۱- انعام: ۱۶۴

۲- نازعات: ۵

ص:۲۴۱

۴ ـ توحید در حاکمیت

توحیـد در حاکمیّت بـدان معنا است که حکومت به صورت یک حقّ ثابت از آن خدا است و تنها او حاکم بر افراد جامعه می باشد، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«إِنِ الْحُکْمُ إلاّ لِلّهِ». (۱).

ـ حقّ حاکمیّت، تنها از آن خدا است.

بنابراین، حکومت دیگران باید به مشیّت او صورت پذیرد تا انسان های وارسته ای زمام امور جامعه را در دست بگیرند و مردم را به سرمنزل سعادت و کمال رهبری نمایند، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«یا داوُودُ إنّا جَعَلْناکَ خَلِیْفَةً فِی الْأرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ الناسِ بِالْحَقِّ». (۲).

ـ ای داوود، ما تو را به عنوان نماینده خویش در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حقّ حکم و فرمانروایی نما.

۵ ـ توحید در طاعت

توحید در طاعت، به معنای آن است که مطاع بالذّات و کسی که پیروی از او، اصالتاً لازم است، خداوند بزرگ می باشد.

بنابراین، لزوم اطاعت دیگران ;مانند پیامبر، امام، فقیه، پدر و مادر همگی به فرمان و اراده او است.

۱- یوسف: ۴۰

۲- ص: ۲۶

ص:۲۴۲

۶ـ توحید در قانونگذاری و تشریع

توحید در تقنین بدان معنا است که حقّ قانونگذاری و تشریع، تنها از آنِ خدا است. بر این اساس، کتاب آسمانی ما، هرگونه حکمی را که از چهارچوب قانون الهی خارج باشد مایه کفر، فسق و ستم قلمداد می نماید، آنجا که می فرماید:

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْکافِرُوْنَ». (۱).

ـ آنانکه براساس قوانین الهی حکم نمی کنند، کافرند.

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الفاسِقُوْنَ». (۲).

ـ آنانکه براساس قوانین الهی، حکم نمی کنند، فاسقند.

«وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُوْنَ». (۳).

ـ آنانکه بر مبنای مقرّرات الهی حکم نمی نمایند، ستمگرانند.

۷ـ توحید در عبادت

مهمترین بحث پیرامون توحید در عبادت، تشخیص معنای «عبادت» است ;زیرا همه مسلمانان در این مسأله، اتّفاق نظر دارند که عبادت مخصوص خدا است و جز او را نمی توان پرستش نمود، چنانکه قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ ایّاکَ نَسْتَعِیْنُ». (۴).

ـ تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می جوییم.

۱– مائده: ۴۴

۲– مائده: ۴۷

۳– مائده: ۴۵

۴– حمد: ۴

ص:۲۴۳

از آیات شریفه قرآن، چنین استفاده می شود که این مسأله، یک اصل مشترک در میان دعوت تمام پیامبران بوده است و همه سفیران الهی به منظور تبلیغ آن، برانگیخته شده اند. قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِیْ کُلِّ اُمّهْ رَسُوْلاً أنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُو الطّاغُوتَ». (۱).

ـ میان هر امّتی، پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از سرکشان و طغیانگران، دوری گزینید.

بنابراین، در این اصل مسلّم که پرستش، مخصوص خدا است و جز او را نباید عبادت نمود، سخنی نیست و هیچ فردی را نمی توان موحّد دانست مگر این که این اصل را بپذیرد.

سخن در جای دیگر است و آن این که معیار تشخیص «عبادت» از غیر عبادت چیست؟

و آیا مثلاً بوسیدن دست معلّم، پدر و مادر، علما و دانشمندان و هر نوع کرنشی که در برابر ذوی الحقوق، صورت پذیرد، عبادت آنها بشمار می رود؟ و یا این که عبادت، به معنای مطلق خضوع و کرنش فوق العاده نیست بلکه در آن، عنصری معتبر است که تا آن عنصر در ماهیّت عمل تحقق نیابد، هیچ نوع خضوع، هر چند در حدّ سجده باشد، رنگ پرستش به خود نمی گیرد.

اکنون باید دید آن عنصر که به خضوع ها و کرنش ها، نام عبادت و عنوان پرستش می دهد، چیست؟ و این مسأله مبحثی مهمّ است.

۱- نحل: ۳۶

ص:۲۴۴

برداشتی نادرست از عبادت

گروهی از نویسندگان عبادت را به معنای «خضوع» و یا «خضوع فوق العاده»، تفسیر نموده انـد، ولی این گروه، در حلّ یک رشته آیات قرآنی، فرو مانده اند. قرآن مجید به صراحت می فرماید به فرشتگان دستور دادیم که برای آدم سجده کنند:

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ». (۱).

ـ به فرشتگان گفتیم: بر آدم، سجده کنید.

سجده بر آدم درست به همان کیفیّت بود که سجده بر خدا انجام می گرفت، در حالی که اوّلی ابراز تواضع و فروتنی بود و دومی، عبادت و پرستش.

اکنون چرا این دو سجده یکنواخت، دو ماهیّت مختلف پیدا کردند؟

قرآن، در جای دیگر می فرماید: یعقوب پیامبر، با فرزندان خود، بر حضرت یوسف، سجده نمودند:

«وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أبتِ هذا تَأْوِیْلُ رُؤیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّیْ حَقّاً». (۲).

ـ و حضرت یوسف، پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همه آنان برای وی به سجده درافتادند و یوسف گفت: ای پدر، این است تأویل رؤیایی که پیش از این دیده بودم و خداوند حقّانیت آن را ثابت فرمود.

لازم به تذکّر است که مقصود حضرت یوسف، از رؤیای پیشین، همان است که در خواب دیده بود، یازده ستاره همراه با خورشید و ماه برای وی سجده می نمایند، چنانکه قرآن از زبان یوسف چنین می فرماید:

۱- بقره: ۳۴

۲- یوسف: ۱۰۰

ص:۲۴۵

«إنّی رَأیْتَ أحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رأیْتُهُمْ لِیْ ساجِدِیْنَ». (۱).

من یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم که برای من، سجده می نمایند.

از آنجا که حضرت یوسف سجده بستگان خود را به عنوان تأویل رؤیای یاد شده می شمارد، روشن می گردد که منظور از یازده ستاره، همان یازده برادر وی و مقصود از خورشید و ماه، پدر و مادر او می باشند.

با این بیان، روشن می گردد که نه تنها برادران یوسف، که پدر آنان، حضرت یعقوب پیامبر نیز برای وی سجده کرد.

اینک سؤال می کنیم: چرا چنین سجده ای که نهایت خضوع و فروتنی است، نام عبادت به خود نگرفت؟

عذر بدتر از گناه!

در اینجا، گروه یاد شده، وامانده از پاسخ چنین می گویند: از آنجا که این خضوع ها با فرمان خدا صورت گرفت دیگر شرک نیست.

ولی ناگفته پیداست که این پاسخ، بسیار ناشیانه است ;زیرا اگر ماهیّت یک عمل ماهیّت شرک باشد، هرگز خدا با آن فرمان نمی دهد.

قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ إنَّ اللهَ لا یَأمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ أتقُولُونَ عَلَی اللهِ مالا تَعْلَمُونَ». (۲).

ـ بگو: خدا شما را به فحشا فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟

۱- یوسف: ۴

۲- اعراف: ۲۸

ص:۲۴۶

اصولاً ـ فرمان خدا، ماهیّت شیء را دگرگون نمی سازد، اگر حقیقت خضوع در برابر یک انسان، پرستش او باشد و خدا هم به آن فرمان دهد، نتیجه آن، فرمان به پرستش خود خواهد بود.

حلّ اشکال، و معنای حقیقی عبادت

تا اینجا روشن شد که اصل «ممنوعیّت پرستش غیر خدا» مورد اتفاق همه موحِّدن جهان می باشد. از سوی دیگر معلوم گردید که سجده فرشتگان برای آدم و سجده یعقوب و فرزندان وی برای یوسف پرستش آن دو، به شمار نمی رود.

اینک بنگریم چه عاملی موجب آن می گردد که حرکتی یک بار، عنوان عبادت به خود بگیرد ولی بار دیگر، همان حرکت با همان ویژگی، از جرگه عبادت، بیرون باشد؟

با مراجعه به آیات قرآن، روشن می گردد که عبادت، خضوع در برابر موجودی است که توأم با خدا دانستن و یا نسبت دادن کارهای خدایی به وی باشد. از این بیان، به خوبی معلوم می شود که اعتقاد به خدا و یا اعتقاد به توانایی او بر انجام کارهای خدایی، همان عنصری است که هرگاه با خضوعی همراه باشد، به آن رنگ عبادت می بخشد.

مشرکان جهان ;اعمّ از ساکنان شبه جزیره و مانند آنها، در برابر موجوداتی خضوع و خشوع می نمودند که آن ها را مخلوق خدا می دانستند، امّا در عین حال معتقد بودند که بخشی از کارهای خدا که حدّ نازل آن، حقّ بخشودگی گناهان و مالکیت مقام شفاعت باشد، به آنها واگذار شده است.

گروهی از مشرکان بابل در مقابل اجرام آسمانی، به پرستش می پرداختند و آنها را «ربّ» خود نه «خالق و آفریدگار» می دانستند، بعنوان

ص:۲۴۷

کسانی که تـدبیر و کارگردانی جهان و انسان ها به آن ها واگذار شده است و سـرگذشت حضـرت ابراهیم، در مقام مناظره با آنان، روی همین اصل، صورت پذیرفت ;زیرا مشـرکان سرزمین بابل، هرگز آفتاب و ماه و ستارگان را خدای آفریدگار نمی دانستند بلکه آنان را مخلوقات قدرتمندی تلقّی می کردند که ـ ربوبیت و کارگردانی جهان، به آنان واگذار شده است.

آیات قرآنی نیز که بیانگر مناظره ابراهیم با مشـرکان بابل است، روی کلمه «ربّ» تکیه می کنـد (۱)و لفظ «ربّ» به معنای صاحب و مدبّر مملوک خود می باشد.

عرب، به صـاحب خـانه می گویـد: «ربّ الـبیت» و به صـاحب مزرعه می گویـد: «ربّ الضـیعه» به خـاطر این که کـارگردانی منزل و کشتزار، برعهده صاحب آن می باشد.

قرآن مجیـد، با معرّفی نمودن خدا به عنوان تنها مدبّر و پروردگار جهان، به مبارزه با گروه مشـرکان برمی خیزد و همگی را به سوی پرستش خدای یگانه فرا می خواند و چنین می فرماید:

«اِنَّ اللّهَ رَبِّیْ وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِیْمٌ». (۲).

ـ خدای بزرگ، ربّ من و ربّ شما است، پس او را بپرستید که این، راه راست می باشد.

و در جای دیگر می فرماید:

«ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لا اِلهَ إلاّ هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیء فَاعْبُدُوْهُ». (۳).

ـ او است خدایی که ربّ شما است، هیچ خدایی جز او وجود ندارد،

۱– انعام: ۷۸– ۷۶

۲– آل عمران: ۵۱

۳– انعام: ۱۰۲

ص:۲۴۸

آفریننده هر چیز است، پس او را پرستش نمایید.

و در سوره «دخان» می فرماید:

«لا إلَهَ إلّا هُوَ یُحْیِی وَ یُمِیْتُ رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آباءِکُمُ الاْوَّلِیْنَ». (۱).

ـ خدایی جز پروردگار یگانه نیست، زندگی می بخشد و می میراند، پروردگار و مدّبر امور شما و پدران پیشین شما می باشد.

قرآن کریم، به نقل از حضرت عیسی، چنین می فرماید:

«وَ قالَ الْمَسِیْحُ یا بَنِیْ اِسْرائیلَ اعْبُدُوا اللّهَ رَبِّیْ وَ رَبّکُمْ». (۲).

ـ حضرت عیسی فرمود: ای بنی اسرائیل، خدا را بپرستید که ربّ من و شما است.

از آنچه گذشت به روشنی معلوم می گردد هرگونه خضوعی که از اعتقاد به ربوبیّت و خدایی طرف و نسبت دادن کارهای الهی به وی، پیراسته باشد، نمی تواند به عنوان «عبادت» قلمداد گردد، هر چند از نظر خضوع و فروتنی در درجه نهایی باشد.

بنابراین، خضوع فرزند در برابر پدر و مادر و خضوع امّت در مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از چنین قیدی پیراسته است، هرگز عبادت آنان نخواهد بود.

براین اساس، بسیاری از موضوعات مانند:

تبرک جستن به آثار اولیای الهی و بوسیدن ضریح و در و دیوار حرم آنان، توسّل به عزیزان درگاه خدا،

ندای بندگان وارسته پروردگار،

و بزرگداشت زاد روز و یا وفیات اولیای خدا و...

که برخی افراد ناآگاه به آنها، رنگ پرستش غیر خدا و شرک می دهند، همگی از گردونه «عبادت» و پرستش غیرخدا، بیرون است.

پی نوشتها

۱- دخان: ۸

۲- مائده: ۷۲

ص:۲۴۹

[۱مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۰۳، شماره ۲۴۰۸، چاپ عبدالباقی.

[۲دارمی، سنن، ج ۲، ص ۴۳۲ ـ ۴۳۱.

[۳ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۶۶۳، شماره ۳۷۷۸۸.

[۴حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.

[۵حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۲۷.

[۶ابن حجر عسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۱، چاپ دارالمعرفه.

[۷حافظ سید احمد، فتح الملک العلی، ص ۱۵.

[۸ابوحاتم رازی، الجرح والتعدیل، ج ۵، ص ۹۲.

[۹حدیثی که روای، آن را به معصوم نسبت ندهد، مرفوع می نامند.

[۱۰حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۹۳.

[۱۱حافظ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۹۶.

[۱۲ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۵۵.

[۱۳ابن حجر، تقریب، ترجمه، شماره ۲۸۹۱.

[۱۴ذهبی، الکاشف، ترجمه، شماره ۲۴۱۲.

[۱۵ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۰۲.

[۱۶التمهید، ج ۲۴، ص ۳۳۱.

[۱۷ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۷، ط دارالفکر ;تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۱۳۸.

[۱۸همان.

ص:۲۵۰

[۱۹ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۲۲۱.

[۲۰مالک، الموطأ، ص ۸۸۹، ح ۳.

[۲۱مسلم، صحیح، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴.

[۲۲ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳.

[۲۳برگرفته از حسن بن علی السقاف، صحیح صفهٔ صلاهٔ النبی (صلی الله علیه وآله)، ص ۲۹۴ ـ ۲۸۹.

[۲۴فصلت: ۴۲.

[۲۵آل عمران: ۴۲.

[۲۶صافات: ۸۳.

[۲۷جلال الدین سیوطی، درّالمنثور، ج ۶، در تفسیر آیه هفتم از سوره بیّنه (انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّهٔ).

[۲۸شعرا: ۲۱۴

[۲۹تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ ـ ۶۳. و تاریخ کامل، ج ۲، ص ۴۰ ـ ۴۱. و مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۳، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۰.

[۳۰سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰. و «الصواعق المحرقه» (ابن حجر)، طبع دوّم در مصر، باب ۹، فصل ۲، ص ۱۲۱.

[۳۱المناقب (خوارزمی مالکی)، ص ۸۰ و تذکرهٔ خواص الأمّه (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۲۰ و کفایهٔ الطالب، ص ۱۷. (نگارش گنجی شافعی) و....

[۳۲به عنوان نمونه به کتاب «الصواعق المحرقه» (ابن حجر)، طبع دوم ـ مصر، باب ۹، فصل ۲، صفحه ۱۲۲ مراجعه فرمایید.

[۳۳صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲، ط مصر.

[۳۴احزاب: ۵۶.

[۳۵الصواعق المحرقه. (ابن حجر)، چاپ دوم در «مکتبهٔ القاهره» مصر، باب ۱۱، فصل اوّل، ص ۱۴۶ و نظیر آن در «الدرّ المنثور»، ج ۵، تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب، به نقل از محدّثان و صاحبان صحاح و مسانید، از قبیل عبدالرّزاق و ابن ابی شیبه و احمد و بخاری و مسلم و ابو داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن مردویه، از کعب ابن عجرهٔ از پیامبر گرامی، آمده است.

ص:۲۵۱

[۳۶الصواعق المحرقه، باب ۱۱، ص ۱۴۸، از فصل اوّل، و کتاب اتحاف (شبراوی)، ص ۲۹ و «مشارق الأنوار» (حمزاوی مالکی)، ص ۸۸، و المواهب (زرقانی) و الاسعاف (صبان)، ص ۱۱۹.

[۳۷مستدرک حاکم، جزء سوم، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقه، باب ۱۱، فصل اوّل، صفحه ۱۴۹. قریب به این مضمون نیز در کتاب «کنزالعمال»، جزء اوّل، باب الاعتصام بالکتاب و السنّه، ص ۴۴ و در مسند احمد، جزء پنجم، صفحه ۱۸۲ و ۱۸۹ و غیر آنها آورده شده است.

[۳۸مائده: ۵۵.

[۳۹مدارک نزول این آیه در مورد مذکور، بیش از آنست که در اینجا گردآوری شود. لکن از میان این مدارک انبوه، به برخی از آنها اشاره می نماییم:

۱ ـ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۸۶

۲ ـ احکام القرآن (تفسیر جصاص)، ج ۲، ص ۵۴۲

۳ ـ تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۳۴۵

۴ ـ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳.

[۴۰کنزالعمال، کتاب الصلوة، ج ۴، ص ۲۶۶ عن الطبرانی: «کان بلال یؤذّن بالصبح فیقول: حیّ علی خیرالعمل. و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۵. و موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.

[۴۱کنزالعرفان، ج ۲، ص ۱۵۸. و کتاب «الصراط المستقیم و جواهر الأخبار و الآثار»، ج ۲، ص۱۹۲. و شرح التجرید (قوشچی)، مبحث امامت، ص ۴۸۴: «صعد المنبر و قال: أیّها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول الله أنا أنهی عنهنّ و اُحرّمهنّ و أعاقب علیهّن و هی متعهٔ النساء و متعهٔ الحج و حیّ علی خیر العمل».

[۴۲کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، ج ۴، ص ۲۷۰.

[۴۳به نقل از «دلائل الصدق»، ج ۳، القسم الثانی، ص ۹۷.

[۴۴عهد عتیق: مزامیر داوود، مزمور ۹۶ و ۹۷ و کتاب دانیال نبی، باب ۱۲.

ص:۲۵۲

عهد جدید: انجیل متی، باب ۲۴، انجیل مرقوس، باب ۱۳، انجیل لوقا، باب ۲۱ (به نقل از موعودی که جهان در انتظار اوست).

[۴۵]صحیح ابی داوود، طبع مصر، المطبعة التازیّه، ج ۲، ص ۲۰۷ و ینابیع المودّة، ص ۴۳۲ و نورالابصار، (ب ۲، ص ۱۵۴).

[۴۶]مانند کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، نگارش: محمد بن یوسف ابن الکنجی شافعی، و کتاب البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، نگارش: علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی. و کتاب المهدی و المهدویّه، نگارش: احمد امین مصری.

اما علمای شیعه، در این زمینه کتابهای بسیار زیادی نوشته اند که شمارش آنها آسان نیست. مانند: الملاحم و الفتن و....

[۴۷]ینابیع الموده، ب ۷۶، در مناقب، از جابر بن عبدالله انصاری.

[۴۸]صحیح ترمذی، طبع دهلی، سال ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۴۶ و مسند احمد، طبع مصر، سال ۱۳۱۳، ج ۱، ص ۳۷۶.

[۴۹]ینابیع الموده، ص ۴۴۳.

[۵۰]ینابیع الموده، ص ۴۳۲.

[۵۱]عنکبوت: ۱۴.

[۵۲]صافات: ۱۴۴.

[۵۳]اعراف: ۱۸.

[۵۴]انفال: ۳۴.

[۵۵]سبأ: ۱۳.

[۵۶]اسراء: ۳۶.

ص:۲۵۳

[۵۷برای توضیح بیشتر، به کتاب «اعیان الشیعه، ج ۱، بحث ۱۲، ص ۱۹۴ مراجعه شود.

[۵۸در این مورد، می توانید به کتاب «تأسیس الشیعه»، به نگارش سید حسن صدر مراجعه فرمایید.

[۵۹بقره: ۵۵ و ۵۶.

[۶۰آل عمران: ۴۹.

[۶۱نمل: ۸۳ ـ ۸۲.

[۶۲الدّر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۷، در تفسیر آیه ۸۲ از سوره نمل.

[۶۳هود: ۱۰۳.

[۶۴در الدّر المنثور، ج ۳، ص ۳۴۹، این روز را به روز قیامت، تفسیر نموده است.

[۶۵کهف: ۴۷.

[۶۶صدر المتألّهین در کتاب اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، در مورد ابطال تناسخ می فرماید: «... فلو تعلّقت نفس منسلخهٔ ببدن آخر عند کونه جنیناً او غیر ذلک یلزم کون أحدهما بالقوّهٔ والآخر بالفعل، و کون الشئ بما هو بالفعل بالقوّهٔ. و ذلک ممتنع لانّ الترکیب بینهما طبیعی إتحادی، و الترکیب الطبیعی یستحیل بین أمرین أحدهما بالفعل والآخر بالقوّهٔ».

[۶۷مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱ ;صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، ط مصر.

ص:۲۵۴

[۶۸مریم: ۸۷.

[۶۹طه: ۱۰۹.

[۷۰مدّثّر: ۴۸.

[۷۱مؤمن: ۱۸.

[۷۲سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۵۸۳ ;مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۳ ;سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۳۷ ;سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۵.

[۷۳زمر: ۴۴.

[۷۴ص:۷۳ ـ ۷۲.

[۷۵یوسف: ۱۰۰.

[۷۶سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ذکر الشفاعه، ص ۵۸۶.

[۷۷نساء: ۶۴.

[۷۸یوسف: ۹۷.

[۷۹یوسف: ۹۸.

[۸۰فاطر: ۱۵.

[۸۱آل عمران: ۱۲۶.

[۸۲حمد: ۵.

[۸۳احزاب: ۱۷.

[۸۴مائده: ۴۵.

[۸۵جن، ۱۸.

[۸۶یونس: ۱۰۶.

[۸۷نوح: ۵.

ص:۲۵۵

[۸۸هود: ۱۰۱.

[۸۹نساء: ۶۴.

[۹۰غافر (مؤمن): ۶۰.

[۹۱جن: ۱۸.

[۹۲رعد: ۱۱.

[۹۳اعراف: ۹۶.

[۹۴صافات: ۱۴۳ و ۱۴۴.

[۹۵مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷ و مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۹۳. و نظیر آن در «التاج الجامع للاصول»، ج ۵، ص ۱۱۱.

[۹۶النهایهٔ فی غریب الحدیث و الأثر، نگارش مجدالدین مبارک بن محمد جزری، ج ۱، ص ۱۰۹.

[۹۷رعد: ۳۹.

[۹۸اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب البداء، حدیث ۹.

[۹۹حجر: ۹.

[۱۰۰نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶.

[۱۰۱نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۷۶.

[۱۰۲نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۹۸.

[۱۰۳اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّهٔ و شواهد الکتاب، روایت ۴.

[۱۰۴الاعتقادات، ص ۹۳.

[۱۰۵مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از جواب «المسائل الطرابلسیّات» سیّد مرتضی.

[۱۰۶تبیان، ج ۱، ص ۳.

[۱۰۷مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰.

[۱۰۸سعد السعود، ص ۱۴۴.

[۱۰۹اظهارالحق، ج ۲، ص ۱۳۰.

ص:۲۵۶

[۱۱۰]آلاء الرحمن، ص ۲۵.

[۱۱۱]آلاء الرحمن، ص ۲۵.

[۱۱۲]تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

[۱۱۳]آلاء الرحمن، ص ۲۵.

[۱۱۴]تهذیب الاصول، تقریرات دروس امام خمینی، ج ۲، ص ۹۶[به قلم استاد جعفر سبحانی].

[۱۱۵]تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۱۶]تفسیر قرطبی، جزء ۱۴، ص ۱۱۳، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۱۷]اتقان، ج ۱، ص ۶۷.

[۱۱۸]در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰، در ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۱۹]اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲، طبع مصر.

[۱۲۰]اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲ ـ ۱۱.

[۱۲۱]همان.

[۱۲۲]همان.

[۱۲۳]الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۲، در حاشیه «الاصابه»، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳ به نقل از ابن اثیر.

[۱۲۴]حدید: ۱۰.

[۱۲۵]توبه: ۱۰۰.

[۱۲۶]فتح: ۱۸.

[۱۲۷]حشر: ۸.

[۱۲۸]فتح: ۲۹.

[۱۲۹]منافقون: از آیه اول تا آخر.

[۱۳۰]توبه: ۱۰۱.

ص:۲۵۷

[۱۳۱احزاب: ۱۲.

[۱۳۲توبه: ۱۰۲.

[۱۳۳جامع الاصول (ابن اثیر)، ج ۱۱، کتاب الحوض فی ورود الناس علیه، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۲.

[۱۳۴جامع الاصول، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ح ۷۹۷۳.

[۱۳۵برای توضیح بیشتر، به قرآن مجید، سوره منافقون مراجعه فرمایید.

[۱۳۶نساء: ۲۴.

[۱۳۷دّرالمنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه یاد شده.

[۱۳۸جامع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۵، ص ۹.

[۱۳۹صحیح مسلم، جزء ۴، ص ۱۳۰، ط مصر.

[۱۴۰به عنوان نمونه برخی از این مدارک را یادآور می شویم:

۱) صحیح بخاری، باب تمتّع، ۲) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۶ و ج ۳ ص ۳۵۶، ۳) الموطّأ (مالک)،ج ۲، ص ۳۰، ۴) سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۰۶، ۵) تفسیر طبری، ج ۵، ص ۹، ۶) نهایه ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴۹، ۷) تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۱، ۸) تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۹، ۹) احکام القرآن (جصاص)، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۰) محاضرات راغب، ج ۲، ص ۹۴، ۱۱) الجامع الکبیر (سیوطی)، ج ۸، ص ۲۹۳، ۱۲) فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۱.

[۱۴۱سنن بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۵.

[۱۴۲در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، در ذیل آیه متعه.

[۱۴۳شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت، ص ۴۸۴.

[۱۴۴برای آگاهی بیشتر، به مدارک و اسناد ذیل مراجعه فرمایید:

۱) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶ و ۳۶۳، ۲) البیان و التّبیین (جاحظ)، ج ۲، ص ۲۲۳، ۳) احکام القرآن (جصاص)، ج ۱، ص ۳۴۲، ۴) تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۷۰، ۵) المبسوط (سرخسی حنفی)، کتاب الحج، باب القرآن، ۶) زاد المعاد (ابن قیّم)، ج ۱، ص ۴۴۴، ۷) کنزالعمال، ج ۸، ص ۲۹۳، ۸) مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۴۷، ۹) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲، ۱۰) المستبین (طبری)، ۱۱) تفسیر رازی، ج ۳، ص ۲۰۲ ـ ۲۰۰، ۱۲) تفسیر ابوحیّان، ج ۳، ص ۲۱۸.

[۱۴۵مؤمنون: ۶ ـ ۵.

[۱۴۶در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱، در ذیل آیه متعه.

[۱۴۷وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب اول از ابواب متعه، ص ۴۳۶.

[۱۴۸رعد: ۱۵.

ص:۲۵۸

[۱۴۹صحیح بخاری، کتاب الصلوة، ص ۹۱.

[۱۵۰بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۴۷، به نقل از «علل الشرایع».

[۱۵۱سنن بیهقی، ج ۱، ص ۲۱۲،[باب التیمّم بالصعید الطیّب ;]صحیح بخاری، ج ۱، کتاب الصلاة، ص ۹۱، اقتضاء الصراط المستقیم (ابن تیمیّه)، ص ۳۳۲.

[۱۵۲کنزالعمال، ج ۷، ط حلب، ص ۴۶۵، ح ۱۹۸۰۹، کتاب الصلوة، السجود و مایتعلق به.

[۱۵۳احکام القرآن، (جصّاص حنفی)، ج ۳، ص ۲۰۹، طبع بیروت، باب السجود علی الوجه.

[۱۵۴سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الخُمره.

[۱۵۵سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲۱، کتاب الصلوة، باب الصلوة علی الحصیر.

[۱۵۶سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، کتاب الصلوة، باب ما روی فی التعجیل بها فی شدّة الحر.

[۱۵۷الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۹، ط بیروت، در احوالات مسروق ابن أجدع.

[۱۵۸برای آگاهی بیشتر به شواهد دیگر، به کتاب «سیرتنا»، نگارش علامه امینی، مراجعه شود.

[۱۵۹سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵، ط ۱ (حیدرآباد دکن)، کتاب الصلوة، باب الکشف عن السجدة فی السجود.

[۱۶۰ازرقی، اخبار مکه، ج ۳، ص ۱۵۱.

[۱۶۱سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

[۱۶۲سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

[۱۶۳وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۳، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۷.

[۱۶۴وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۹۱، کتاب الصلوة، ابواب ما یسجد علیه، حدیث ۱.

[۱۶۵الفقه علی المذهب الأربعه، ج ۱، ص ۱۶۱، طبع مصر، کتاب الصلوة، مبحث السجود.

[۱۶۶یوسف: ۹۳.

[۱۶۷یوسف: ۹۶.

[۱۶۸صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الحج، باب تقبیل الحجر، صفحه ۱۵۲ ـ ۱۵۱، ط مصر.

[۱۶۹صحیح بخاری، ج ۳، باب مایجوز من الشروط فی الاسلام، باب الشروط فی الجهاد و المصالحه، ص ۱۹۵.

[۱۷۰الاصابه، ج ۱، خطبه کتاب، ص ۷، ط مصر.

ص:۲۵۹

[۱۷۱تبرک الصحابه، (محمد طاهر مکّی)، فصل اول، ص ۲۹، ترجمه انصاری.

[۱۷۲صحیح مسلم، جزء ۷، کتاب الفضائل، باب قرب النبی ـ ص ـ من الناس و تبرّکهم به، ص ۷۹.

[۱۷۳به منظور آگاهی بیشتر، می توانید به مدارک یاد شده در زیر، مراجعه فرمایید:

۱. صحیح بخاری، کتاب اشربه

۲. موطّأ مالک، ج ۱، ص ۱۳۸، باب صلوت فرستادن بر پیامبر

۳. اسدالغابه، ج ۵، ص ۹۰

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲

۵. الاستیعاب، در حاشیه «الاصابه»، ج ۳، ص ۶۳۱

۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

[۱۷۴سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۳۱، مبحث عقبه اولی، ط ۲، مصر.

[۱۷۵مانند «الوثائق السیاسیّه» (محمد حمیدالله) و «مکاتیب الرسول» (علی احمدی).

[۱۷۶مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۴۴.

[۱۷۷الاحکام السلطانیه (ماوردی)، باب اوّل، ص ۵، ط ۱، مصر.

[۱۷۸همان.

[۱۷۹الاحکام السلطانیه، باب اوّل، ص ۵، ط ۱، مصر.

[۱۸۰علل الشرائع، باب ۱۸۲، ح ۹، ص ۲۵۳.

[۱۸۱انعام: ۸۴ و ۸۵.

ص:۲۶۰

[۱۸۲درالمنثور، ج ۳، ص ۲۸، طبع بیروت، در ذیل یاد شده از سوره انعام.

[۱۸۳آل عمران: ۶۱.

[۱۸۴در المنثور، ج ۲، ص ۳۹، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

[۱۸۵تفسیر «مفاتیح الغیب»، ج ۲، ص ۴۸۸، ط ۱، مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ

[۱۸۶همان.

[۱۸۷الجامع لأحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۴، ط بیروت.

[۱۸۸تاریخ مدینه دمشق، نگارش ابن عساکر، ترجمهٔ الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۵۹، ح ۱۰۶، ط ۱ بیروت. سنه ۱۴۰۰ هـ

[۱۸۹مدرک سابق، ص ۶۲، ح ۱۱۲.

[۱۹۰طور: ۳۰.

[۱۹۱با اقتباس از «فروغ ابدیّت»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

[۱۹۲حجر: ۷۲.

[۱۹۳شمس: ۸ ـ ۱.

[۱۹۴نجم: ۱.

[۱۹۵قلم: ۱.

[۱۹۶عصر: ۲ ـ ۱.

[۱۹۷فجر: ۲ ـ ۱.

[۱۹۸طور: ۶ ـ ۱.

[۱۹۹مسند احمد، ج ۵، صفحه ۲۲۴ و ۲۲۵، حدیث بشیر بن خصاصیّه سدوسی.

[۲۰۰صحیح مسلم، جزء سوم، ط مصر، کتاب الزکاۀ، باب بیان ان افضل الصدقه، صدقهٔ الصحیح الشّحیح، صفحه ۹۳ و ۹۴.

[۲۰۱نهج البلاغه (محمد عبده)، خطبه ۱۶۱.

[۲۰۲نهج البلاغه (محمد عبده)، نامه ۹.

ص:۲۶۱

[۲۰۳برای آگاهی بر موارد دیگر، به خطبه های ۱۶۸ و ۱۸۲ و ۱۸۷ و نامه های ۶ و ۵۴، مراجعه فرمایید.

[۲۰۴سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۹ و سنن نسائی، ج ۷، ص ۴ و ۵.

[۲۰۵لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۲۴.

[۲۰۶مائده: ۳۴.

[۲۰۷در المنثور، ج ۲، ص ۲۸۰، ط بیروت، در ذیل آیه یاد شده.

[۲۰۸یوسف: ۸ ـ ۷.

[۲۰۹مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۳۸،بخش روایات عثمان بن حنیف

مستدرك حاکم، ج ۱، کتاب صلوة التطوّع، ط بیروت، ص ۳۱۳

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، ط داراحیاء الکتب العربیّه

«التّاج»، ج ۱، ص ۲۸۶

الجامع الصغیر (سیوطی)، ص ۵۹

التوسّل والوسیله، (ابن تیمیّه)، ص ۹۸، ط بیروت.

[۲۱۰التوصل الی حقیقهٔ التوسل، ص ۱۵۸، ط ۱، بیروت.

[۲۱۱صحیح بخاری، جزء ۲، کتاب الجمعه، باب الاستسقاء، ص ۲۷، ط مصر.

[۲۱۲الدرر السنّیه، (سید احمد بن زینی دحلان) ص ۲۹، به نقل از طبرانی.

[۲۱۳الصواعق المحرقه (ابن حجر عسقلانی) ص ۱۷۸، ط قاهره.

[۲۱۴شوری: ۲۳.

[۲۱۵اعراف: ۱۵۷.

[۲۱۶انشراح: ۴.

[۲۱۷مائده: ۱۱۴.

ص:۲۶۲

[۲۱۸حسین بن محمد بن حسن دیار بکری، تاریخ الخمیس، ط بیروت، ج ۱، ص ۲۲۳.

[۲۱۹با اقتباس از: «الفقه علی المذاهب الأربعه»، کتاب الصلاهٔ، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

[۲۲۰مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۱.

[۲۲۱مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱.

[۲۲۲موطّأ مالک، کتاب الصلوهٔ، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۸

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۱، طبع بیروت، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.

[۲۲۳موطأ مالک، کتاب الصلوهٔ، ص ۱۳۴، حدیث۱۷۶، ط ۳ (بیروت)، سال ۱۴۰۳ هـ

صحیح مسلم، ط مصر، جزء ۲، ص ۱۵۲.

[۲۲۴موطأ مالک، کتاب الصلوهٔ، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۷.

[۲۲۵موطأمالک، کتاب الصلوهٔ، ص ۱۲۴، حدیث ۱۷۵.

[۲۲۶مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۷۹.

[۲۲۷مدرک سابق، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۱.

[۲۲۸شرح زرقانی بر موطّأ مالک، ط مصر، جزء اول، باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر و السفر»، ص ۲۹۴.

[۲۲۹مدرک سابق، ص ۲۹۴.

[۲۳۰صحیح مسلم، جزء ۲، ط مصر، ص ۱۵۱، «باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر».

[۲۳۱مدرک سابق، در ذیل حدیث یاد شده.

[۲۳۲همان مدرک، ص ۱۵۲.

[۲۳۳مدرک سابق، ص ۱۵۲، در ذیل حدیث یاد شده.

[۲۳۴صحیح بخاری، جزء اوّل، ص ۱۱۰، کتاب الصلوهٔ، باب «تأخیر الظهر الی العصر»، ط مصر، نسخه امیریّه، سنه ۱۳۱۴ هـ

[۲۳۵مدرک سابق.

[۲۳۶صحیح بخاری، جزء اول، کتاب الصلوهٔ، باب ذکر العشاء، ص ۱۱۳، ط مصر، سنه ۱۳۱۴ هـ

[۲۳۷صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۳، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر.

[۲۳۸صحیح مسلم، جزء ۲، ص ۱۵۱، ط مصر.

ص:۲۶۳

[۲۳۹مدرک سابق، ص ۱۵۲.

[۲۴۰موطّأ مالک، ط ۳ (بیروت)، ص ۱۲۵، حدیث ۱۸۰.

[۲۴۱کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، الباب الرابع فی صلاهٔ المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۶، ط ۱ (حلب)، سنه ۱۳۹۱ هـ

[۲۴۲کنزالعمال، کتاب الصلوهٔ، الباب الرابع فی صلوهٔ المسافر، باب جمع، ج ۸، ص ۲۴۷، ط ۱ (حلب).

[۲۴۳مدرک سابق.

[۲۴۴«سرف»، منطقه ای است که در نُه میلی مکّه واقع است، (کنزالعمال، در ذیل روایت حدیث یاد شده آورده).

[۲۴۵کنزالعمّال، کتاب الصلوهٔ، الباب الرابع، باب جمع، ج ۸.

[۲۴۶الفقه علی المذاهب الاربعه، کتاب الصلاهٔ، الجمع بین الصلاتین تقدیماً و تأخیراً.

[۲۴۷اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الکتاب، حدیث ۳.

[۲۴۸مدرک سابق، حدیث ۵.

[۲۴۹اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسنّه و شواهد الکتاب، حدیث ۲.

[۲۵۰مدرک سابق، حدیث ۸.

[۲۵۱مدرک سابق، حدیث ۶.

[۲۵۲جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۹.

[۲۵۳مدرک سابق، ص ۱۲۷.

[۲۵۴مدرک سابق، صفحه ۱۲۸.

[۲۵۵صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی، ج ۵، ط بیروت، ص۶۶۲، ح ۳۷۸۶.

[۲۵۶مدرک سابق، ص ۶۶۳، ح ۳۷۸۸.

[۲۵۷صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علیّ بن ابی طالب، ط مصر، صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳.

[۲۵۸مستدرک حاکم، جزء ۳، ص ۱۴۸. الصواعق المحرقه، باب ۱۱، فصل اوّل، ص۱۴۹ و قریب بدین مضمون نیز در کتابهای یاد شده در زیر به چشم می خورد:

مسند احمد، جزء ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹

کنز العمال، جزء اوّل باب الاعتصام بالکتاب والسنّه، ص ۴۴.

[۲۵۹صحیح مسلم، جزء ۷، باب فضائل علیّ بن ابی طالب، ط مصر، ص ۱۲۳.

[۲۶۰صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، ط مصر.

[۲۶۱مدرک سابق.

[۲۶۲نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۴۴.

ص:۲۶۴

[۲۶۳کامل بن اثیر، ج ۱، ص ۲۶۱، ط مصر، سنه ۱۳۴۸ هـ

[۲۶۴مدرک سابق.

[۲۶۵تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷، ط نجف.

[۲۶۶سیره حلبی، ج ۱، ط مصر، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ط بیروت، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

[۲۶۷مدرک سابق.

[۲۶۸مدرک سابق.

[۲۶۹مدرک سابق[سیره حلبی]، ج ۱، ص ۱۳۷، ط مصر.

[۲۷۰برای توضیح بیشتر به «سیره حلبی»، ط مصر، ج ۱، ص ۱۳۴، و سیره ابن هشام»، ط بیروت، ج ۱، ص ۱۸۹ و «ابوطالب مؤمن قریش»، ص ۱۰۹، ط بیروت و «طبقات کبری»، ج ۱، ص ۱۱۷، ط بیروت، مراجعه گردد.

[۲۷۱الحجّه، ص ۵۷. و نظیر آن در مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳، ط بیروت.

[۲۷۲تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲، ج ۱۴، ص۷۲.

[۲۷۳شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲،ج ۱۴، ص ۷۸ ;تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۷۵ ;تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۶۶; تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۲۵۴.

[۲۷۴خزانهٔ الأدب بغدادی، ج ۱، ص ۲۶۱ ;تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲ ;شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۵۵، ط ۲ ;فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۵. الإصابهٔ، ج ۴، ص ۱۱۶، ط مصر، سنه ۱۳۵۸هـ دیوان ابی طالب، ص۱۲.

[۲۷۵شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ط ۲، ج ۱۴، ص ۷۸. دیوان ابوطالب، ص۷۵.

[۲۷۶متشابهات القرآن، (ابن شهر آشوب مازندرانی)، در تفسیر سوره حج، ذیل آیه «ولینصرنّ الله من ینصره».

[۲۷۷به منظور آگاهی بیشتر، به مدارک زیر مراجعه فرمایید:

۱) سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۴، ط مصر، ۲) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۴ ـ ۲۵۳، ط بیروت، ۳) سیره ابن هشام، ج ۱، ط بیروت، ص ۱۸۹، ۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ط ۲، ج ۱۴، ص ۵۲، ۵) تاریخ یعقوبی اول جلد ۲، ط نجف، ۶) الإصابه، ج ۴، ص ۱۱۵، ط مصر، ۷) طبقات کبری، ج ۱، ص ۱۱۹، ط بیروت، سنه ۱۳۸۰ هـ

[۲۷۸شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۵۳، ط ۲.

[۲۷۹مدرک سابق، ص ۸۴.

ص:۲۶۵

[۲۸۰تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱ ـ ۳۰۰، ط بیروت. سیره حلبی،ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.

[۲۸۱تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۶۳، ط بیروت. الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۰۹.

[۲۸۲سیره حلبی، ج ۱، ص ۳۹۱، ط مصر.

[۲۸۳فتح: ۲۹.

[۲۸۴مجادله: ۲۲.

[۲۸۵همچنین آیه ۱ از سوره ممتحنه و آیه ۲۳ از سوره توبه و آیه های ۸۱ و ۵۴ از سوره مائده نیز، بر این معنا گواهی می دهند.

[۲۸۶الحجّه، ص ۲۴.

[۲۸۷الحجه، ص ۲۴.

[۲۸۸شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۷۱، ط ۲.

[۲۸۹الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۸، ط ۳، بیروت، سنه ۱۳۷۸ هـ به نقل از تفسیر «وکیع».

[۲۹۰شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۸، ط ۲ ;الحجّه، ص ۱۸.

[۲۹۱شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۷۰، ط ۲ ;الحجّه، ص ۱۷ و ۱۱۵.

[۲۹۲«ضحضاح» که معادل آن در فارسی «پایاب» است، به معنای گودالی است که عمق آن، کمتر از قامت انسان باشد.

[۲۹۳صحیح بخاری، ج ۵، ابواب مناقب، باب قصّه ابی طالب، ص ۵۲، ط مصر ـ و ج ۸، کتاب الأدب، باب کنیهٔ المشرک، ص ۴۶.

[۲۹۴میزان الاعتدال (ذهبی)، ج ۲، ص ۱۶۹، ط ۱، بیروت، سنه ۱۳۸۲.

[۲۹۵میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، ط ۱، بیروت.

[۲۹۶مدرک سابق، ص ۶۳۴.

[۲۹۷همان.

[۲۹۸مدرک سابق، ص ۶۳۴.

[۲۹۹میزان الاعتدال، ج ۳، ط ۱، بیروت، از ص ۴۲۰ تا ص ۴۲۳.

[۳۰۰مدرک سابق، ص ۴۲۳.

[۳۰۱شیخ الأبطح، ص ۷۵ ;میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۳.

[۳۰۲فاطر: ۳۶.

ص:۲۶۶

[۳۰۳تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷، ط مصر، سنه ۱۳۰۸ هـ

[۳۰۴شعراء: ۱۹۴.

[۳۰۵بقره: ۹۷.

[۳۰۶نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۸۸، ط بیروت. کافی، ج ۸، ص ۶۷، ط ۲، سنه ۱۳۸۹ هـ تهران.

[۳۰۷بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۲، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۰۳.

[۳۰۸به منظور آگاهی بیشتر از روایات انبوهی که بیانگر خاتمیّت رسالت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) از دیدگاه شیعه می باشد، به کتاب «مفاهیم القرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی، مراجعه گردد.

[۳۰۹حدیث یاد شده، مدارک بی شماری دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳، ط مصر، باب غزوه تبوک.

۲) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ط مصر، باب فضائل علی ـ ع ـ

۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۵، ط ۱، مصر، باب فضائل اصحاب النبی ـ ص ـ

۴) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، ط بیروت

۵) مسند احمد، ج ۱، صفحه های ۱۷۰ و ۱۷۷ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵، و ج ۳، ص ۳۲

۶) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۱، ط بیروت، باب مناقب علی بن ابی طالب ـ ع ـ

۷) مناقب (ابن مغازلی)، ص ۲۷، ط بیروت، سنه ۱۴۰۳ هـ

۸) بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴، ط ۲ بیروت، سنه ۱۴۳ هـ

۹) معانی الاخبار (صدوق)، ص ۷۴، ط بیروت، سنه ۱۳۹۹ هـ

۱۰) کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۶۸، ط بیروت، سنه ۱۴۰۵ هـ

[۳۱۰آل عمران: ۲۸.

[۳۱۱نحل: ۱۰۶.

ص:۲۶۷

[۳۱۲به «دّر المنثور»[نگارش جلال الدین سیوطی]، ج ۴، ص ۱۳۱، ط بیروت، مراجعه گردد.

[۳۱۳به منظور آگاهی بر کشتار بی رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی امیّه و بنی عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیّین»[نگارش ابوالفرج اصفهانی]، و «شهداء الفضیله»،[نگارش علامه امینی]و «الشیعه و الحاکمون»،[نگارش محمد جواد مغنیه]، مراجعه فرمایید.

[۳۱۴تذکرهٔ الفقها، ج ۲، کتاب النکاح، مقدمه چهارم.

[۳۱۵رعد: ۳۸.

[۳۱۶بقره: ۶۰.

[۳۱۷آل عمران: ۴۹.

[۳۱۸نمل: ۱۶.

[۳۱۹اگر ریشه لغوی نبی، صیغه لازم باشد، به معنای نخست می باشد و اگر متعدّی باشد، به معنای دوم، خواهد بود.

[۳۲۰رسائل العشر (نگارش شیخ طوسی)، ص ۱۱۱.

[۳۲۱بقره: ۲۱۳.

[۳۲۲مائده: ۹۲.

[۳۲۳بقره: ۱۲۴.

[۳۲۴ابراهیم: ۳۹.

[۳۲۵در این زمینه، به آیه ۱۰۲ ـ ۹۹ از سوره صافات، و آیه ۵۳ ـ ۵۴ از سره حجر، و آیه ۷۰ ـ ۷۱ از سوره هود، مراجعه گردد.

[۳۲۶نساء: ۵۵.

[۳۲۷بقره: ۲۴۷.

ص:۲۶۸

[۳۲۸]با اقتباس از «منشور جاوید قرآن»، نگارش استاد جعفر سبحانی.

[۳۲۹]بقره: ۲۵۱.

[۳۳۰]شوری: ۱۱.

[۳۳۱]اخلاص:۴.

[۳۳۲]رعد: ۱۶.

[۳۳۳]ملل و نحل (شهرستانی)، ج ۱.

[۳۳۴]انعام: ۱۶۴.

[۳۳۵]نازعات: ۵.

[۳۳۶]یوسف: ۴۰.

[۳۳۷]ص:۲۶.

[۳۳۸]مائده: ۴۴.

[۳۳۹]مائده: ۴۷.

[۳۴۰]مائده: ۴۵.

[۳۴۱]حمد: ۴.

[۳۴۲]نحل: ۳۶.

[۳۴۳]بقره: ۳۴.

[۳۴۴]یوسف: ۱۰۰.

[۳۴۵]یوسف: ۴.

[۳۴۶]اعراف: ۲۸.

[۳۴۷]انعام: ۷۸ ـ ۷۶.

[۳۴۸]آل عمران: ۵۱.

[۳۴۹]انعام: ۱۰۲.

[۳۵۰]دخان: ۸.

[۳۵۱]مائده: ۷۲.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹